

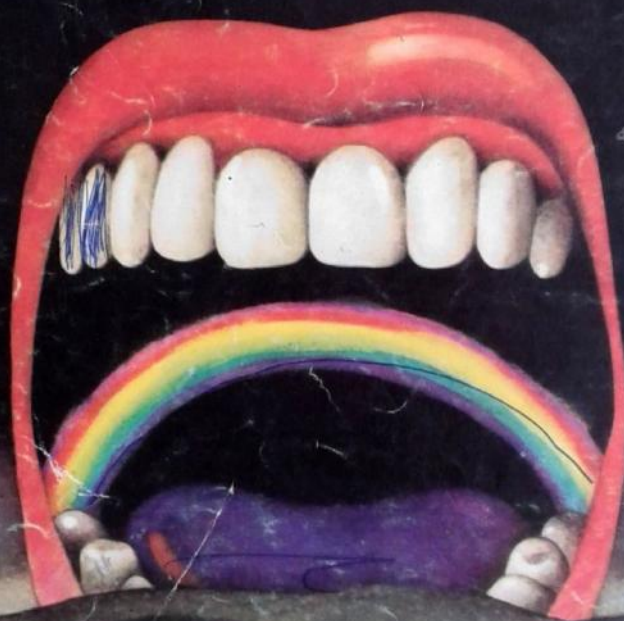
۵۰ ریال

تجدید ان معمور

جمعه ۸ تیر ۱۳۵۸ - شماره ۲۳ - سال سی و هفت

فریادهای تازه اوج گرفت

عکسهای افشاگر
از مکتبک روز جمعه



Ketabton.com

تلفن خوانندگان



— UT . اگر موضوع بهمی را با شما درمیان بگذارم ؟ می نویسد ؟ مثل بقیه نمی رسید ؟

— تاجه باشد آن موضوع .

— موضوع مربوط است به انقلاب که اگر به دانش نرسد ؟ درلوجوالی شهید خواهد شد . سیدمدنی خواهد بود که هنوز تازه دیده ، به کوف برسد .

— به ؟ خب ؟ چه مانعی دارد ؟

— ما دوستی داشتیم ، یکی از جوانان فعال و درس خوانده این ملک دربیرون از کشور درس می خواند ، فریاد انقلاب که برخاست ، خودش را با عجله به ایران رساند . از همه چیز دربیرون وطن گشت ، در اینجا ، هر روز گذشت نویسنده شد . وقتی لب به انتقاد می گشودیم می گفت : اگر انقلاب منحرف شود ، من خودم را می کشم (با گریه ...) به ؟ رازمیک ما دیروز خودش را کشت ؟

— جی ، UT ؟

— رازمیک ، خودش را کشت . بنویسد یک شهید مسیحی دیگر . اگر انقلاب را مواظبت نکنیم می میرد ...

— آقا . می خواستم اخلاص به شما بدهم ، چون عاشق مجله شما هستم و عاشق آقای شاملو .

— بنویسید .

— هفته پیش در یکی از شهرهای خوزستان (اجازه بدهید نگویم کجا) در یک جلسه با حضور شیخ صادق ... بودیم . مجله تهران مصور را آوردند ، و قسمی را نشان دادند ، او عصبانی شد ؟ خطونشان کشید ؟ و من می دانم یکی دو نفر عازم تهران شده اند تا انتقام بگیرند . بخصوص از آقای شاملو و آقای ... بهرحال مواظب خودتان باشید .

— متشکر ...

— UT . لطفاً بنویسید در برابر آنها که میتینگ روز جمعه را بهم زدند ، بنظر من چاره ای باقی نیست ، یا احزاب مخالف زیرزمینی شوند ؟ یا آنها هم مثل حزب جمهوری اسلامی ، پاسداران مسلح پیدا کنند ، چون روز جمعه نشان داد که میتینگ عیدطر و عاشورا و ... در آن حکومت طاغوتی ترس و اختناق راحت تر و امن تر بود ، نایک راه پیمایی یا سخنرانی مخالف درامروزه روز . حال آن که آن روزها می خواستیم رژیم را سرنگون کنیم و این روزها ؟ نه تنها می خواهیم نظر خود را بگوئیم که رعایت کنند .

— نه جانم . برای رسیدن به نتیجه ای که شما از آن می گوئید ، هنوز خیلی مانده است . هنوز لبر این حکومت قابلیت و شایستگی تبدیل به یک حکومت انقلابی ملی با تکیه بر دمکراسی را از دست نداده است .

— آقا . روی جلد این چند شماره اخیر شما خیلی زیباست و بهتر از همیشه شده است ، تبریک می گویم ...

— محتوا چه ، آنهم بهتر شده است ؟

— محتوا که حرف نداره . مقالات آقای شاملو واقعا حرف ندارد .

— UT . یک لحظه به درددل من گوش کنید ، من از آن خوانندگان تهران مصور که همیشه سخنان را در صفحه تلفن خوانندگان می نویسد ، نیستم . می خواهم حرف تلخ بزنم .

حرف حق ... می دانم چاه هم نمی کشید ؟ ولی می گویم !

— بنویسید .
— مجله شما را که می خوانم ، تصور می کنم شما یا خیلی نادانید (خیلی علم می خواهم) و یا والها خدا انقلاب ؟
— چطور . مگر ما چه کرده ایم ، که اینطور ما را تعریف می کنید ؟
— شما . مدام انتقاد می کنید . شده اید نشریه مخالف . ارمان احزاب مخالف . در این موقعیت حساس کردستان ، خوزستان ؟ و بلوچستان و ... انتقادهای شما زهر است ، ضرر است .

— آقا من یک کارمند رادیو تلویزیونم .
— بنویسید ، اما خواهش می کنم . قضیه خیلی کوپتر و اسکی و قم را ول کنید .
— به ، حتما در آن زمینه ها صحبت نمی کنم . خودم هم خسته شده ایم . موضوعی که می خواستم راجع به آن بگویم . انتخاب رئیس برای برنامه دوم تلویزیون است (آقای محمود کیمائی سازنده فیلمهای معروف جاهلی ، پبلی و ...) . می خواستم ببینم چطور است که آقای کیمائی که هیچکدام از فیلمهایش خالی از زمینه های اعتراض و انکاس پوچی زندگی در هنگام سلطه ی چنان نظامی نبود ؟ باید کنار گذاشته شود . و ایشان ...

— شاید اشتباه لبی شده ، با شما شای فیلم « اوکی متر » که در حقیقت داستان انقلاب ایران است ، خواسته اند کیماوی را برگردانند ، کیمائی زورنگی کرده .

— UT من یک موضوعی را بگویم برایم چاپ می کنید ؟
— نه خبر !
— چطور . نه خبر ؟
— به ، با این لحنی که شما دارید ؟ معلوم است چه می خواهید بگوئید آتش از کلاشان می بارد .
— خب ، پس شما هم با این امریکائی ها دست بهم دادید !

— آقا . هیچ حس کرده اید ، تهران شبیه یک شهر غمزه است ؟
— نه .

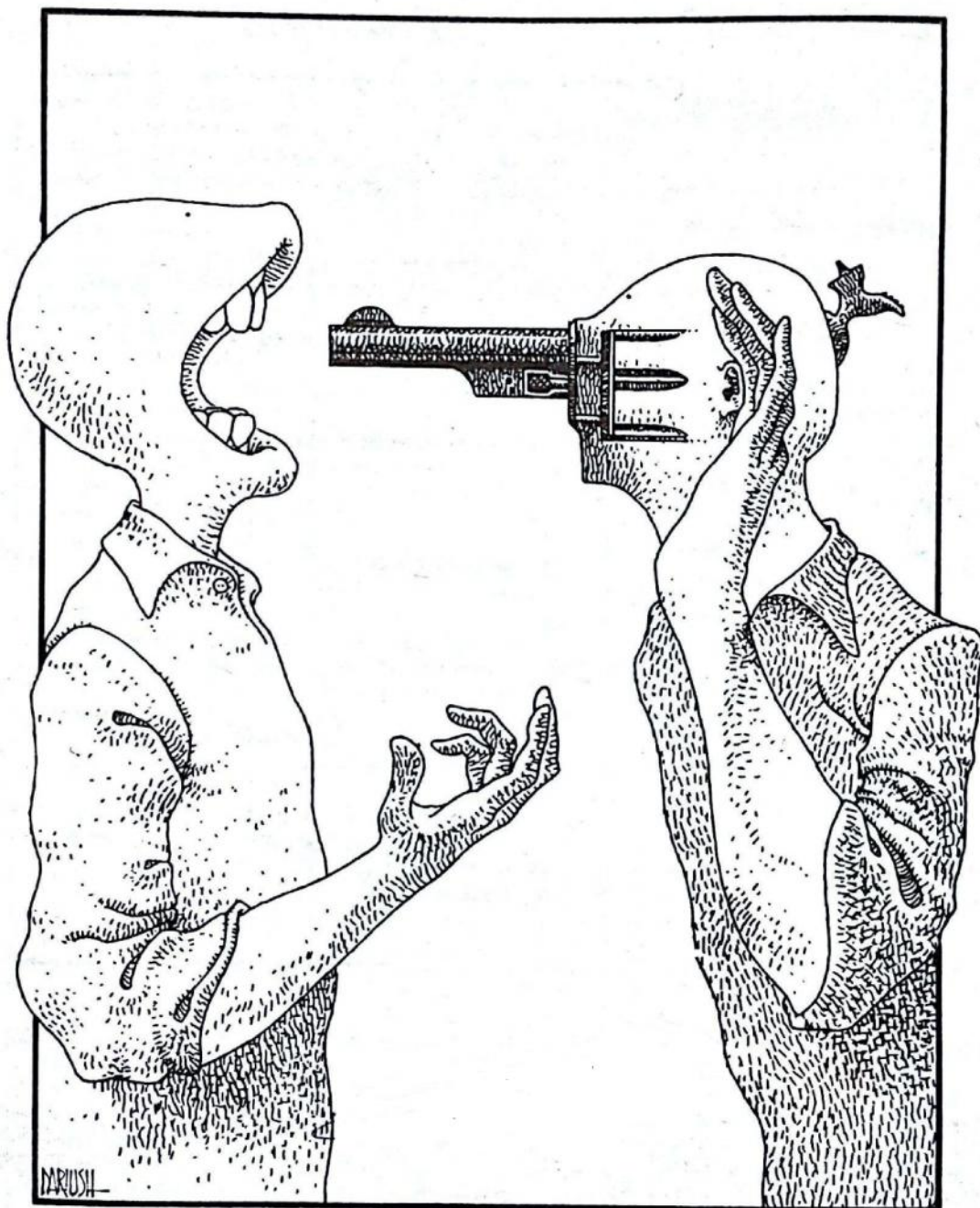
— به در و دیوار و مردمانش نگاه کنید !
— به ، اما باز هم تصور می کنیم آطور که شما می گوئید نیست . در و دیوار و مردمان شهر شاید آن شور انقلابی روزهای اول را نداشته باشند . ولی نمی توانیم بگوئیم که شهر غمزه است . در همین شهر هزاران هزار ایرانی وجود دارند که تمام وجودشان از غرور و شادمانی لبریز است . که بگوئید ، مبادا غمزه شود . و انشاء الله چنین نمی شود ...

— UT . تازگیها سلمانی رفته اید .
— نه خبر . چطور مگر ؟
— تمام سلمانی ها یا سرشان بسته است ، و یا دیگر از ساواکی ها و صحبت نمی کنند .

— چرا ؟
— هیچی . خیلی ساده آنقدر برای هر مشتری از این حرفها زدند ، که یا کتک کاری شد و یا رفتند و دیگر باز نگفتند

— آقا . من از این کنویستها خیلی لجم می گیرم ؟
— چطور مگر ؟

— روز جمعه گذشته رفته بودیم با طه کابین به توجال . آنجا در آن فضای حیرت آور و زیبای فوق العاده داشتیم تهران را نگاه می کردیم ، با یک کنویت گفتگویمان شد . نگذاشتند از زیباییها لذت ببریم .
— شما هم برای بحث بهجائی را انتخاب کرده بودید ... ؟ در آن ارتفاع بالا ...



فصلنامه

ساحب‌امسار و مدیرمسئول : عبدالحی

هفته‌نامه مستقل سیاسی و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۳۹

نشانی هیات تحریریه : خیابان خرم‌دند جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۱

تلفن : ۸۲۳۳۴۸

نشانی فست اداری : خیابان لاله‌زار - گراند هتل

تلفن شهرستانها : ۹-۳۱۳۸۳۸

آکسها : ۳۱۱۵۱۵

سرمدبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سرویس علی‌نژاد

دبیر صفحات جهان شهلا شریعت‌مداری

دبیر عکس کاوه گلستان

تکلیف از محمد صیاد

طرح داریوش رادپور

گزارشها : فرشیده ابابکری

بمساحه : ناهد موسوی

سما و موزیک : حسن رهرو

محمدرضا شاهی

مدیر داخلی فتح‌الله والا

آکسها صالحی

شهرستانها جانلر حشمت

خروفتی زهرای

کلام نخست

عکاسان و فیلمبرداران ، از يك سال پیش که انقلاب ایران به اوج رسید ، همواره در خطر بوده‌اند . چرا که به علت نوع حرفه خود مجبور بوده‌اند در فلب رویدادها حضور داشته باشند . هیچکدام دیگر از اعضای خانواده مطبوعات این چنین مدام در خطر نبوده‌اند . در آغاز جنگ و گریزهای خیابانی ، روزی نبود که اینسو و آنسو يك عکاس خودی یا خارجی به دام نیفتاده باشد ، چه در دام مردم مبارز که در نقش آنها تردید می‌کردند ، چه نیروهای فرمانداری نظامی که می‌خواستند خشونت و خونخواری آنها در جایی منعکس نشود .

ما که بنا به راهی که در این دوره تهران‌مصور برگزیدیم ، از نخستین شماره اهمیت بسیار به تصویر داده‌ایم . در آن روزها مدام دلنگران و دلواپس کاوه گلستان و صیاد بودیم که شب و روز در تیررس بودند .

روزی را به یاد می‌آوریم که جلو سفارت آمریکا ، تیر از بغل گوش کاوه گذشت ، کنار دستی او را انداخت . روز دیگر در چهارراه مصدق (پهلوی آنروز) صیاد در بالکنی گیر افتاده بود ، دو ساعت تیر بر سرش می‌ریخت و او نمی‌توانست بلند شود و سر پناهی بجوید ، یا بگریزد .

این همه را دانستید . این را هم بدانید که از همدی آن روزهای گلوله و خون گارد و فرمانداری نظامی و ... عکاسان ما جان سالم بدر بردند ، اما در میتینگ روز جمعه ، نه . در لحظه‌یی به ما خبر رسید که حزب‌اللهی‌ها کاوه را دوره کرده‌اند و کتک می‌زنند ، ... او خود نوشته است : « عکاس تهران‌مصور ، از آن برادران ناشناسی که او را از جنگ مهاجمان رها کردند ، سپاسگزار است » .

و سؤال اینست که : انقلاب کردیم تا چنین آزادی عملهایی به دست آوریم ؟ و همچنانکه هفته پیش در کلام نخست خواندید ، ما از این گروه مهاجم گلایه‌یی نداریم ، باید به آنها گفت که این ساده‌دلان مسلمان را گول می‌زنند و گسیل می‌دارند ، و گرنه این عزیزان را می‌توان در جایی گیر آورد و اگر هنوز مغزشان بکلی تسخیر نشده است ، به آنها گفت : برادر ! آن که اسلام ترا بخطر انداخته من نیستم ، همانها هستند که ترا فرستاده‌اند! هیأت تحریریه

فهرست

۳۶	نفت ، بحران آینده ...	۱۴	مقاله محمود بهنود	۲۱	تلفن خوانندگان
۳۷	حمید اشرف ، اسطوره معاصر	۱۶	اتحاد نامقدس با ساواک	۳	کاریکاتور
۴۰	دنیای بزرگ کتاب‌پروشان	۱۷	حمله به آزادی	۴	کلام نخست
۴۲	نامه خوانندگان	۲۲	مساحه با سپانلو	۵	یادداشت‌های کوچه انقلاب
۴۳	سنگ و صخره	۲۶	هنرمندان و انقلاب	۶	صفحات ویژه ایران
۴۴	مطبوعات پس از انقلاب	۲۸	آی روشنفکران ! کجا تشریف دارید	۱۱	مقاله کی‌نژاد
۴۷	براکنده‌ها	۳۲	باید منتظر سقوط کارتر بود	۱۲	برداشتی از رویدادها ...

مسعود پهنود

کوچه انقلاب



یادداشتهای

اما نه ، همه آن سربازانی که به جمیت شلیک نکردند و نخواستند برادر خود را بکشند ، همه آن هافرائی که شهید شدند ، همه آن پاسانها ، همه هافرائی که در برابر گاردیها ایستادند ، همه و همه مثال زندۀ آن سرباز بودند که می‌بایست به جای کشتن خرو گلرخی ، خود و یا فرمانده خود را می‌کشت.

□ « خبر می‌رسد ، شاهنامه می‌سوزانند ، کتابخانه آتش می‌زنند ، مدرسه را تعطیل می‌کنند ، کتابخانه بچه‌ها را می‌بندند . و ... اما ما نشسته ایم و موعظه می‌کنیم » خیلی‌ها با این استدلال به ما نزدیک می‌شوند مگویا قصد آن دارند که بگویند چرا نشسته‌اید ، بلند شوید ، اعتراض کنید ... راه پیمایی . میتینگ ... و ...

اما یک سوال درطول تاریخ چندبار تاکنون جشن کتابسوزان برپا شده است ؟ چند کتابخانه تاکنون طعمه آتش شده‌اند ؟ چند هزار دانشمند و سخن‌شناس تاکنون کشته ، تبعید ، یا دریند شده‌اند ؟ خواهید گفت : بسیار . تاریخ موارد بسیاری از این اتفاقات را دیده است .

اما خواهیم پرسید : هیچکدام از این حرکتهای بشر را از رفتار باز نداشته است ! هیچکدام از کتابسوزانها ، حطلمه و نوشتن و خواندن کتاب را تعطیل نکرده است . شاهنامه امر ماندنی باشد که هست ، نه باسوزاندن یک ده ، صد و هزار نسخه آن از بین می‌رود ، نه با جلوگیری از خواندن آن در رادیو و تلویزیون پس تکرانی در چیست ؟

آنها که کتابخانه را به آتش می‌کشند . یا در طریق ضدیت با علم و دانش گام برمی‌دارند ، مگس‌هایی هستند که تصور می‌کنند با بسال خود راه را بر خورشید می‌بندند . خواهران ! برادران ! تکران‌شان نباشد ، تاریخ مدام حرکت های مولد و کوچک ارتجاعی دارد ، تاریخ پر است از آدمهای شبیه شیخ فضل الله لوری ، اما از شخصیت‌هایی چون ملک المتکلمین و مسور اسرافیل و ... نیز محروم نبوده است . تاریخ همین است و جز این نیست .



□ داریم به سایر حوادثها ، آن روزهای خونین ، آن روزهای هیجان نزدیک می‌شویم . روزهایی که زندگی معنای تازه‌یی یافته بود . هر روز با امید از خواب بر می‌خاستیم ، روزی صدبار از بیم گلوله سرباهی می‌جستیم ؟ تا ینهان شویم ؟ مدام می‌بایست به اینو و آنو سلامت خود را خبر بدیم . شبها در پشت بام ، از بانك الله اكبر ، کسی نمی‌خوابید . و روزها در خیابان و فریاد ... !

حالا نزدیک يكسال دارد می‌گذرد ؟ روزهای آینده ، روزهای یادآوری ، نخستین سالگرد حوادث كوچك و بزرگ است . در این میان کسی نمی‌گوید : چه روزگار غریبی است . هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست . کسی نمی‌گوید : یارسال کجا بودیم ، حالا کجاییم ؟ چه کسی می‌توانست ، یارسال این روزها ، جس بزند که سال بعد ما مشکلمان نه طاغوتیان که « مفدلی الارض » اند ، بل دوستان و یاران و هم‌پیمانان خود ما باشند که در فاصله این یکسال به قدرت برسد ، و آنگاه خدا را بنده نباشند ، همه شعارها از یاد برود . از دیوارها پاک شود و از لوح خاطرها .

آن روزها یادتان هست ، می‌خواندیم :
- زندانی سیاسی ، آزاد باید گردد .
- آزادی مطبوعات تامین باید گردد .
- نهضت ما حسیه . رهبر ما ؟ خمینه .
- آزادی ... استقلال ... و
خیلی چیزهای دیگر هم می‌خواندیم که امروز باید دوباره نخوانیم .

□ سالها پیش هزمان با اعدام شهید عزیز ما خسرو گلرخی سروده بودم ...
برادر سربازم ، تفنگ سنگین است می‌دام
گلوله پداست

....

....

شمر بر پایه این خیال بود که فرزند شجاع را وقتی به کشتارگاه می‌برند ، سربازی که باید به او شلیک کند ، نمی‌کند ، لوله را به سوی فرماندهاش می‌گیرد و ... خودش تیر می‌خورد ... تا میشود و مثل فانوس ، می‌افتد . فرض ما ، در آن شمر که فرض محالی بود .

نگاهی دوباره به هفته

هفته‌ای ناآرام و پر آشوب

هفته گذشته، رویه‌رفته، هفته

آشفته‌ای بود. سروصداها در گوشه و کنار کشور، از هفته‌های دیگر بیشتر بود. سیل تبریز از یک سو، تشنجات یاسوج از سوی دیگر، کتک‌کاری و برهم زدن میتینگ جبهه دموکراتیک ملی برای مجلس مؤسسان، در تهران، اختطاف آوارگان نقده در مورد جلای وطن در کردستان، تظاهرات و راهپیمایی‌های خرمشهر و آبادان در خوزستان، اعتراض عزالدین حسینی به گزارش آیت‌الله ربانی همه و همه، هفته را پر آشوب و ناآرام جلوه‌گر می‌ساخت، اما مهم‌تر از همه اینها ملاقات رهبران دینی کشور در قم بود.

زنده‌خورهای قدرتمداران کنونی برهم خورد و مهاجمان این بار پارسا از خط قدیمی فزاینده‌تر گذشتند و گردانندگان میتینگ را به سنگ و چوب بستند و شرکت کنندگان را کتک زدند و پلاکاتها را هم پاره کردند.

دولت آقای بازرگان هم ظاهراً در این میان هیچ نقشی نداشته است و رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی هم در ظاهر بسیار دموکراتیک مآبانه خبر را پخش کرد، اما مطابق معمول به نوعی خبر را پخش کرد که تشویق زنده‌خوران و تحقیر شرکت کنندگان را دربر داشت.

حزب الهی‌ها علاوه بر شعارهای همیشگی حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله، الله اکبر و صلوات، پلاکاتهای بدست داشتند که روی آنها نوشته بود: «ملت مسلمان مجلس مؤسسان نمی‌خواهد»، «طرفداران مجلس مؤسسان ضد انقلاب هستند»، «کمونیسم باضاله توده‌ای مساوی فرغان»، «ما توطئه جبهه دموکراتیک ملی را شدیداً محکوم کرده، خواستار مجازات اینان هستیم».

بدینگونه آنها خواستار مجازات هر کسی می‌شدند که از پیروی کورکورانه و بت‌پرستی جدید احتراز می‌کند. در زمان برگزاری میتینگ، زنده‌خوران حزب‌الله چنان وضعی بوجود آورده بودند که هیچکس آرامش خاطر نداشت. به محض اینکه برنامه شروع شد، آنها سبهای میکروفون‌ها را قطع کردند، خبرنگاران و عکاسان را به باد کتک گرفتند و از هیچ شغاعتی که سبب برهم خوردن مجلس شود، دریغ نکردند. جمعیتی که برای میتینگ گرد آمده بود، در آغاز فقط زمره می‌کرد: معنی اسلام را فهمیدیم. محتوای جمهوری اسلامی روشن شد، اما وقتی کار بالا گرفت و به کتک‌زدن کشید، جمعیت فریاد کرد: مرگ بر فاشیسم، مرگ بر فاشیسم.

خواهی جمعی از بازرگانان بدین معنی نیز هست که اگر رفرا ندوم نشد هم مانعی ندارد. با وجود همه اینها، با این ملاقات چنین تصور می‌رود که فاتحه مجلس مؤسسان خوانده شده است، و روشنفکران و حقوقدانان و دیگر فترهای طرفدار مجلس مؤسسان - مجلسی که در آن نمایندگان گروههای مختلف اجتماعی با یک انتخابات آزاد شرکت داشته باشند - بیهوده برای احیای آن می‌کوشند.

در این میان «جاما» (جشن انقلابی مردم مسلمان ایران) طرح نوینی برای تصویب قانون اساسی ارائه داد. براساس این طرح، برای تصویب ۸ ماده رفرا ندوم انجام می‌خورد و سپس انتخاب ریاست جمهوری و انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی هزمان انجام می‌گیرد. ریاست جمهوری نخست‌وزیر را معرفی می‌کند و آنگاه مجلس شورای اول به جانشینی مجلس مؤسسان تدوین و تصویب قانون اساسی را به عهده می‌گیرد. پیش از هر فضاوتی در باره طرح جاما، از ارائه این طرح چنین نتیجه‌گیری می‌شود که برخی از اعضای دولت نیز با آنچه برای تصویب قانون اساسی تاکنون از سوی قدرتمندان مطرح شده موافق نیستند. زیرا دکتر سامی وزیر بهداشت خود از بنیادگذاران «جاما» و نیز عضو هیات اجرایی آن است.

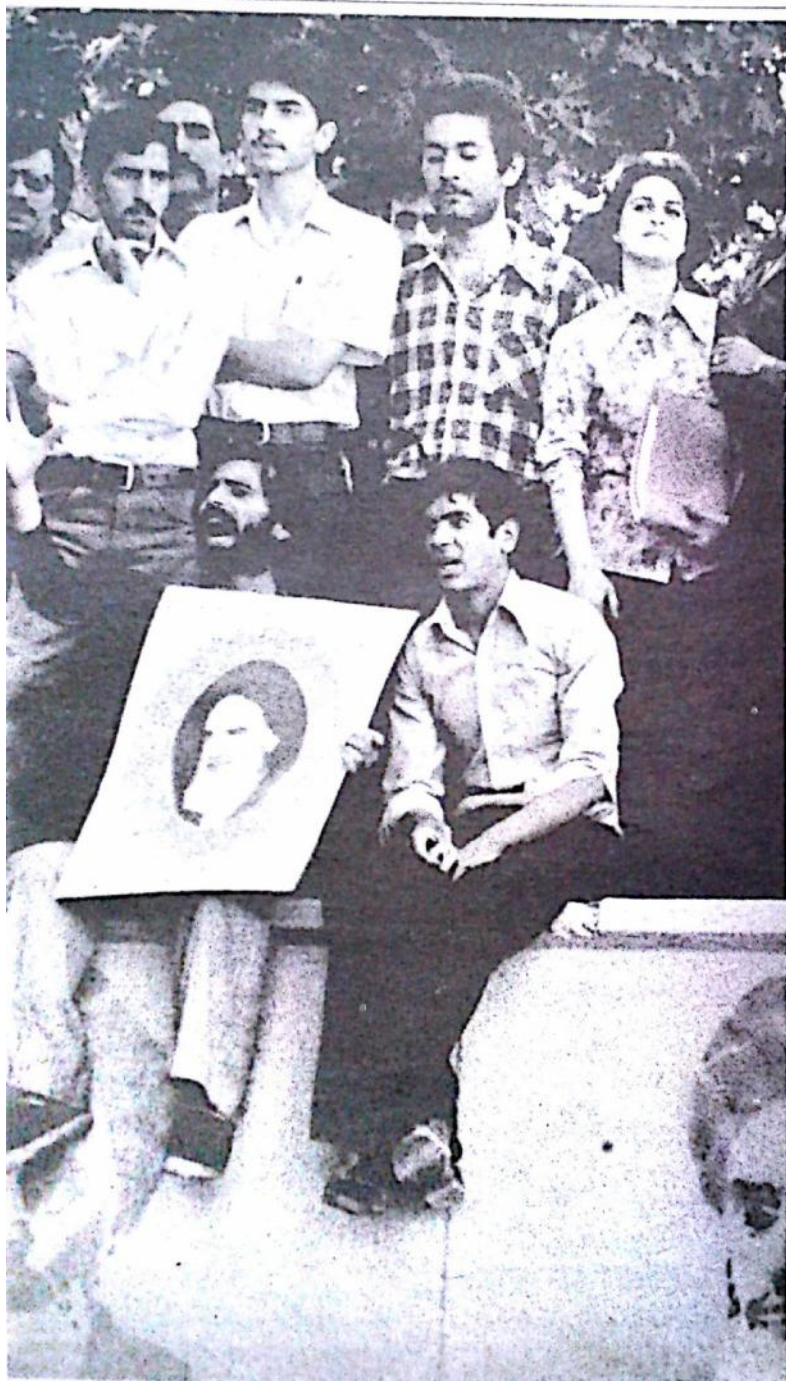
با اینهمه آشفتگی و اختلاف نظر در باره قانون اساسی و نحوه تصویب آن بواقع نمی‌توان از هم اکنون سرنوشت قانون اساسی را پیش‌بینی کرد.

میتینگ جبهه دموکراتیک

میتینگ جبهه دموکراتیک ملی برای تشکیل مجلس مؤسسان، چنانکه انتظار می‌رفت بوسیله

در پی مطرح شدن مسائل مربوط به قانون اساسی و حاد شدن این مسائل و بویژه رد کردن رفرا ندوم از سوی آیت‌الله شریعتداری، آیات عظام خمینی، نجفی مرعشی، گلپایگانی و شریعتداری در منزل آیت‌الله گلپایگانی با هم ملاقات کردند. ملاقاتی که اگر چه یقیناً برگرد مسائل قانون اساسی دور زده است، اما هیچ اعلامیه و خبر رسمی در باره آن انتشار نیافته و نمی‌دانیم در آن چه گذشته است. در این ملاقات آیت‌الله طالقانی یکی از پر طرفدارترین رهبران مذهبی حضور داشت. شاید به علت اینکه ایشان در تهران سکونت دارند و آیات عظام در قم. شاید هم این عدم حضور با انزوای آیت‌الله طالقانی، در هر حال، بی‌ارتباط نباشد. چه ایشان مدتیست که در برابر مسائل و رویداد های کشور واکنش فعالی از خود نشان نمی‌دهند. هر آینه گویا بر اثر این ملاقات و حتی تهیه مقدمات ملاقات آیات عظام بود که آیت‌الله شریعتداری مهمترین و بزرگترین طرفدار مجلس مؤسسان، مجلس ۷۵ نفره را برای تصویب قانون اساسی پذیرفت و نظر داد که: «اگر ۷۵ نفر خیره و دیصلاحت باشند و مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی را بررسی کنند، و تصویب نمایند بطوری که قانون اساسی ... رسمیت پیدا کند، که اگر رفرا ندوم هم نکند رسماً قانون اساسی مملکت باشد ... رفرا ندوم برای تقویت بیشتر مانعی ندارد».

بدین ترتیب باز هم آیت‌الله شریعتداری معتقدند که باید مجلس مؤسسان مرکب از نمایندگان ملت - منتها به تعداد کمتر - تشکیل شود زیرا رسمیت پیدا کردن «قانون اساسی» بوسیله آن مجلس، و برگزاری رفرا ندوم فقط برای ثبوت بیشتر همین مفهوم را دارد. به نظر دیگر پاسخ آیت‌الله شریعتداری به فزاد



سرانجام یکی از مأموران انتظامات، (یا کسی که بازوبند انتظامات داشت) آمد و خبر داد که برگرار کنندگان میتینگ را کتک زده‌اند و برده‌اند بنابراین دیگر نشستن فایده‌ای ندارد. مردم ناچار برخاستند و حالتی مشتعل پدید آمد. ولی بسیاری سعی کردند تا خونریزی به جمعیت باز گردد و زدوخوردی در نگیرد، چنانکه در تگرفت. باوجود این زنده‌خواران که از نجات خلق شیر شده بودند، تا آنجا که توانستند به جان مردم افتادند. در این هنگام پاسداران انقلاب به شلیک‌های هوایی دست زدند و آرامش را به محوطه باز گرداندند!

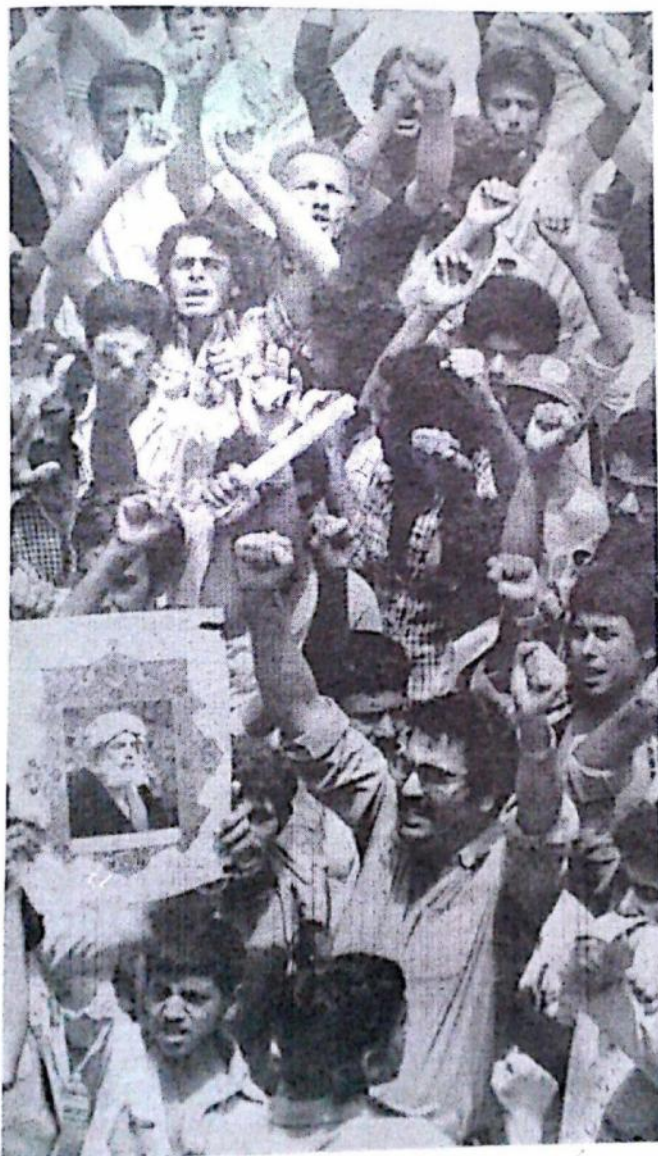
نمی‌دانیم که اگر کار برعکس بود یعنی اگر مردم به‌جان زنده‌خواران افتاده بودند و به کتک‌کاری دست می‌زدند بازهم پاسداران انقلابی منتظر می‌ماندند تا دریایان کار چند تیر هوایی شلیک کنند یا نه و نمی‌دانیم که مأموران دولت بازرگان بازهم سکوت می‌کردند و جلو مسرمد را نمی‌گرفتند یا نه و نمی‌دانیم که تلویزیون جمهوری اسلامی بازهم به‌همانگونه خبر پخش می‌کرد یا لحنی دیگر می‌گرفت.

میتینگ اگر چه برای هدف معین شده‌اش، مجلس موسسان، حاصل نداشت ولی حاصل بزرگی داشت: مردم وقتی از دست حزب اللهی‌ها می‌گریختند به‌ماهیت دولت انقلاب اسلامی بیشتر پی‌می‌بردند. این حاصل کمی نیست.

جنگالهای شیخ صادق خلخال

شیخ صادق خلخال در این هفته هم مانند هفته‌های پیش جنگال‌آفرید. جنگالی که سب راه‌پیمایی‌های بزرگ در خرمشهر شد. قضیه بدین قرار بود که شیخ صادق خلخال «در مساحبه‌ای با مجله فردوسی، سخنان اهانت‌آمیزی نسبت به شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی روحانی پرنفوذ خوزستان عنوان کرد که سب برافروختگی مردم خوزستان بویژه خرمشهر شد و به همین جهت مردم دست به راه‌پیمایی زدند.

در راه‌پیمایی مردم عرب پلاکاردهایی به چشم می‌خورد که روی آنها به فارسی و انگلیسی نوشته شده بود: «مرگ برخخال». دریایان راه‌پیمایی قطعاتی صادر شد که در آن گفته می‌شد «پاوه‌گوئی‌هایی که از طرف روحانی‌نمای بنام صادق خلخال نسبت به آیت‌الله خاقانی شده را محکوم کرده و از رهبر انقلاب اسلامی ایران خواهان عزل و مجازات ایشان می‌باشیم». در این قطعات آنها حسن پشتیبانی کامل از آیت‌الله شیخ محمد طاهر آل شبیر، خواستار مجازات پاسداران غیر مسئولی شدند که «مس



راهپیمایی مردم عرب : « مرکز برخلایی »



شیخ محمد طاهر آل شبیر حاقانی

کشتار خلق عرب بوده اند .
اما شیرین کاریهای شیخ صادق خلخالی در هفته پیش به همین یک مورد ختم نشد؛ بلکه ایشان در اقدامات دیگری قصد تریشین یک رئیس جمهوری مادام العمر برای ایران کردند. عصر روز شنبه روزنامه خیر دادند که آیت الله خلخالی قصد تحمّن دارند و درخبر آمده بود که : « آیت الله شیخ صادق خلخالی رهبر سازمان فدائیان اسلام عصر دیروز مراسمی که به مناسبت یشت رسول اکرم (س) از سوی این سازمان درمحل باشگاه افسران برگزار شد، اعلام کرد : ما درمقابل منزل امام متحصّن می شویم تا ریاست جمهوری ایران را قبول کند. »

و سپس گفته اند : « درمورد ریاست جمهوری هم من متقدم تازمانی که شخص امام زنده هستند (که امیدوارم عمر ایشان هرچه بیشتر باشد) مادام العمر ریاست ایران را بپذیرند » .
به این ترتیب شیخ صادق خلخالی اصولاً برای ملت ایران هم متقدم نیست و حتی از ملت ایران نمی خواهد که شخصی را به ریاست جمهوری مادام العمر (بگذریم که رئیس جمهوری مادام العمر یعنی یک دیکتاتوری تازه) برگزیند ، بلکه ایشان تحمّن می شوند و از امام می خواهند بپذیرد و کار تمام می شود.

یادمان باشد که ایشان چندی پیش خود را از ریاست جمهوری اعلام فرموده بودند و گفته بودند که چون ایران امروز نیاز به مرد قاطعی دارد و منم قاطع هستم ، پس می توانم رئیس جمهوری بشوم . معلوم نیست که برای خودشان هم نامزدی ریاست جمهوری مادام العمر می خواهند یا نه !

فاجعه آوارگان نقده

در رابطه با ساله کردستان ۲۰ اکتون بزرگترین ساله‌ای که وجود دارد ۲۰ ساله آوارگان کرد نقده است که حاصل جنگ ناخواست این شهر است. اکنون طبق آمار که روزنامه‌ها داده‌اند، ۱۲ هزار کرد نقده آواره هستند و شگفتا که دولت انقلاب اسلامی به حال آنان فکری نکرده است و کار به جایی کشیده است که آنها تهدید جلائی وطن کرده‌اند. یعنی ساله دارد شبیه وضع کردهای عراقی در دوره طاغوت می‌شود. منتها آن‌بار کردهای عراق به ایران آمدند و این‌بار کردهای ایران به عراق خواهند رفت.

طبق خبر روزنامه‌ها نمایندگان آوارگان نقده روز ۲۳ خرداد موضوع را رسا به دولت بازرگان و آیت‌الله شریعتداری اطلاع داده‌اند و تا روز سوم تیر مهلت داده‌اند که به وضعت رسیدگی شود وگرنه ناگزیر دستجمعی راهی یکی از کشورهای همایه خواهد شد و ترک تابعیت خواهد کرد.

مسلم است که این آوارگی تنها ضایعه‌ای مانند ترک تابعیت ۱۲ هزار نفر ایرانی را نخواهد داشت و می‌تواند پیش‌آیندهای خطرناکتری مانند شعله‌ور شدن جنگ در کردستان را داشته باشد که نه به نفع مردم کرد است و نه به نفع ایران. در زمانی که این خبر نوشته می‌شود، مهلت کردها به دولت تمام شده است، اما هنوز نمی‌دانیم که دولت چه تصمیمی در این زمینه اتخاذ کرده است. امیدواریم دولت دست کم در این یک‌مورد، چنان هوشیارانه عمل کند که کار وخیم‌تر از این نشود.

حمله به خانه مخفی چریکها

روز شنبه روزنامه جمهوری اسلامی خبری را با آب‌وتاب منتشر کرد که براساس آن یک‌خانه مخفی چریکها با مقدار معتابیه پول و سلاح بدست پاسداران افتاده است. خبر بسیار شبیه خبرهایی بود که در زمان طاغوت با آب‌وتاب بدان می‌پرداختند و انگار که خانه بدست ساواک افتاده است.

به هر حال، یک مصاحبه رادیویی روشن کرد که مقدار پول و سلاح اغراق‌آمیز جلوه داده شده است و اگرچه قابل اعتنا بوده ولی بدان میزان که روزنامه یادشده نوشته بود، نبوده است. در این جریان صما چهار تن از اعضای

سازمان چریکها بازداشت شده‌اند. سازمان چریکها که پیش از این در زمان شاه خائن هرگز اجازه نمی‌داد که افراد و سلاحهایش بدست دشمن بیفتد، در برابر دولت کنونی موضوع دیگری دارد و به همین جهت به مقابله دست نزده است. سازمان در بیانیه‌ای خطاب به خلق لهرمان ایران در این باره چنین نوشته است: «مگر داشتن پول و سلاح برای سازمانی که سابقه طولانی مبارزه مسلحانه علیه رژیم منور میهن با تمام نیروی مسلح خود فعالانه شرکت کرده است ۲ جرم است که با چنین شیوه‌ای که بی‌شبهت به یورش مزدوران رژیم سابق نیست، منازل ما را مورد تهاجم قرار می‌دهند و خبر آن را به صورتی درج می‌کنند که تنها خاطره شوم سرفاله‌های مطبوعات مزدور سابق پس از یک حمله موفقیت‌آمیز مزدوران رژیم به پایگاههای انقلابیون را زنده می‌کند؟ ما در گذشته در مقابل تهاجم مزدوران رژیم به پایگاههایمان، تکلیفمان روشن بود و تا آخرین فنشک در مقابل آنها می‌جنگیدیم و هیچکس به دشمن تسلیم نمی‌شد.

در حالی که امروز وضع به آن منوال نیست و ما سلاحهایمان را جهت مقابله با توطئه‌های امپریالیسم و عوامل سر سیرده‌اش که هر روز در موتهای از میهن علیه دستاوردهای مبارزات مردم دست به توطئه می‌زنند حفظ خواهیم کرد و آن را حق مسلم و بی‌چون و چرای خود می‌دانیم.»

اعدام جلاادان

برخلاف بسیاری تصورات که در مورد دادگاه تهرانی و آرش جلااد های معروف ساواک وجود داشت، دادگاه انقلاب همانگونه که قبلا نوشتیم بار دیگر «فاطهیت» خود را اثبات کرد و سحرماه روز یکشنبه سوم تیر آنها را به جوخه اعدام سپرد و خلقی را از دشمنان خلاص کرد.

پیش از آنکه تهرانی به اعدام محکوم شود، کار شور دادگاه انقلاب برخلاف معمول چند روز طول کشید و همین سبب شد که شایعاتی در شهر پراکنده شود که تهرانی را اعدام نخواهند کرد. مطلبی که روزنامه لبرد ملت درباره او نوشت و خواستار آن شد که او را اعدام نکنند، نیز بر این شایعات دامن زد. گفته می‌شود تهرانی

حسی عوامی فراهم کرده بود که با خانواده‌های شهدا در منهد و کرمانشاه تماس گرفته بودند تا او را ببخشند، اما همه اینها کارگر نفاذ و دادگاه کار خویش را تا به پایان انجام داد. تهرانی در دادگاه به گناهان خویش اعتراف کرد و همه این اعترافات از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران پخش شد و مردم اسرمان دریافتند که فرزندان دلیر آنها در سالهای احتشاق چه زجرها و شکنجه‌ها دیده‌اند و سرگ کترین محارمی است که نصب جلاادان شود.

● در یک مصاحبه مطبوعاتی که برای اعتراض به دستگیری افراد حزب کارگرسوسیالیست تشکیل شده بود، احمد شاملو و دکتر غلامحسین ساعدی نشانه‌های جدی اختشاق و سانور را برشمرند.

● بیژنی رئیس زندان قصر، عصر یکشنبه به خانواده متحصن مبارز حماد شیبانی خبر داد که او آزاد می‌شود، صبح دوشنبه گفته شد که آزاد شده است.

● ۲۵۰ تن از کارکنان تولید رادیو تلویزیون در نامه‌یی به پیشگاه ملت ایران خواستار رسیدگی به اتهامات فطپزانه شدند و اعلام کردند که اگر به حکم اخراج اینانلو رسیدگی نشود در محل کار خود متحصن می‌شوند.

● نام آیت‌الله عزالدین حسینی نیز این هفته بر سر زبانها بود به دو علت. یکی به علت اعتراضی که او به گزارش آیت‌الله ربانی از کردستان داشت و دیگر به علت اینکه او از دهقانان کرد خواست که در اتحادیه‌ها متشکل شوند.

تکذیب اسکندری!

در ارتباط با مصاحبه تهرانی‌مصور با آتای ایرج اسکندری «تکذیب»‌هایی با اعضای ایشان در روزنامه‌ها چاپ شده بود.

از آنجا که هم ما و هم آتای اسکندری می‌دانیم که ایشان نه فقط آنچه چاپ شد، بلکه بسیار بیش از آن نیز گفته‌اند. لذا چاپ این تکذیب‌ها فقط آن فضای یلپسی و اختشاق قدیمی حزب نویدی را نشانگر است. بیش از این توضیح نمی‌دهیم.

استعفای وزیر دادگستری

استعفای ناگهانی وزیر دادگستری، همزمان با طرح مسائل قانون اساسی، همه را شگفت زده کرد. اگر چه پیشتر، مدتها زمره‌هایی به گوش می‌رسید که وزیر دادگستری استعفا خواهد کرد، اما برای مدتی این زمره خاموش شده بود. «اسدالله مبشری» وزیر پیشین دادگستری علت استعفای خود را خشکی مفرط اعلام کرد ولی استعفای ندارد که این استعفا با سلسله کارآموزان قضائی زن و نیز با اعمال افراطی کمیته‌ها و مسائل قانون اساسی ارتباط داشته باشد. بویژه آنکه وزیر تازه دادگستری هم - آقای احمد صدر حاج سیدجوادی - در نخستین مصاحبه خود گفته است: «باید به آقایان قبولاند که نه دادگستری ارجح بیشتری بدهد» وزیر دادگستری قدیم هم گفته است که دیگر کار دولتی قبول نخواهد کرد. یعنی که در همین چند ماه که پست وزارت دادگستری را داشته، چندان ملاطیده است که دیگر به اینگونه کارهای پر دردسر تن نخواهد داد.

استعفای وزیر دادگستری، دومین استعفا در هیأت دولت انقلابی بود و دومین ترمیم کابینه را به سبب گردید. اگر کار به همین منوال پیش برود ممکن است تا آئین دولت قانونی، بیشتر اعضاء استعفا کنند و گفته می‌شود شانزدهگی قدرت‌مداران برای تصویب هرچه زودتر قانون اساسی از جمله به همین دلیل است.

استعفای وزیر دادگستری سبب شد که آقای حاج سیدجوادی از وزارت کشور به وزارت دادگستری برود و آقای مصباحیان معاون نخست‌وزیر به وزارت کشور. پیشتر آقای یزدی از معاونت امور انقلاب به وزارت خارجه رفته بود. معاون دیگر آقای بازرگان آقای امیرانتظام کسبه سخنگوی دولت نیز هست یا بود نیز به سفارت می‌رود.

خودسری‌های کمیته یاسوج

در بین خیره‌های هفته گذشته، رویدادهای یاسوج از همه محیرالعقولتر بود! و بار دیگر نشان داد که کمیته‌ها به چه اقدامات خودسریانه‌ای در گوشه و کنار مملکت دست می‌زنند و دولت بنیوا تاجه اندازه دشمن کوتاه است. پیش از انفاتک یاسوج، مورد زنجان مثال برجسته‌ای بود، اما کمیته یاسوج بواقع رکورد را شکست و کمیته‌های زنجان را یکی در این سابقه حذف کرد.

فصلیه از این فراراست که اسنادار کهکیلو به

و بوبر احمد چندی پیش استعفا کرد. این استعفا سبب بروز بحرانهایی در منطقه شد و اعتصابات مردم یاسوج و دهرشت و مجارگان را در پی آورد. کارکنان دولت نیز بیکار نشستند و خواستار بازگشت اسنادار شدند.

همه اینها نشان می‌دهد که اسنادار از محبوبیتی برخوردار بوده است و کمیته‌ها نبوده‌اند. (بیاد بیاورید قضیه اسنادار بندرعباس و روحانیون آنجا را) در پی این بحران، نماینده یاسوج شدند و پس از مذاکراتی انحلال کمیته یاسوج اعلام شد. بنابراین نمایندگان امام و کمیته کل نیز حق را به جانب اسنادار و مردم تشخیص دادند، اما بر اثر اعلام انحلال کمیته یاسوج، رئیس آن آقای عبدالخالق عدالتی از منطقه بیرون رفت. لابد به اعتراض و همین امر سبب خشم افراد کمیته یاسوج شد. خشمی که به امام هم سرایت کرد و نماینده ایشان را در آنجا به گروگان گرفتند. و نیز نماینده کمیته های کل انقلاب اسلامی را، خودسری را می‌بینید؟ سخنانی کمیته‌چیان یاسوج بسیار زیاد بوده است چنانکه کارکنان دولت در یاسوج آنها را در اعلامیه‌ای «چپاولگر» خوانده‌اند و خواستار انحلال کمیته «ضد انقلاب اسلامی» یاسوج و مجازات مسئولانش و بازگشت اسنادار و بازداشت و مجازات عناصر ضد انقلابی استان شده‌اند.

سرانجام اسنادار و مردم - مردمی که به روز شهر را تعطیل کرده بودند - موفق شدند و مقرر شد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به‌جای کمیته شروع به کار کند. اسنادار انقلابی نه منطقه باز گردد و عناصر ضدانقلاب و غیرمسئول به تدریج مجازات شوند و کارها این‌بار درست و برروال منطقی پیش برود.

کمک به طلاب

شاید می‌شود، هم‌اکنون، در شهر مذهبی قم، بیش از دهم‌هزارتن از طلاب علوم دینی برای استفاده و کسب معلومات مشغول تحصیل هستند. به‌طلبه‌هایی که دقیقاً برنامه تحصیلی را انجام می‌دهند، مستری داده می‌شود. از هنگامی که حضرت آیت‌الله امام خمینی به‌کم معاونت نموده‌اند به این طلاب علاوه بر مقرری قبلی ماهیانه هفت‌هزارریال داده می‌شود، قبلاً از طرف حضرات آیات عظام شریعت‌داری - سلیگانی - مرعشی هر یک دوهزار ریال حق معاش داده می‌شد.

ناگفته نماند که آیات عظام براساس حوزه‌های

علمیه چه در داخل از قبیل، مشهد، شیراز و ... و چه در خارج نجف و پاکستان و ... کمکهای قابل توجهی معمول می‌دارند.

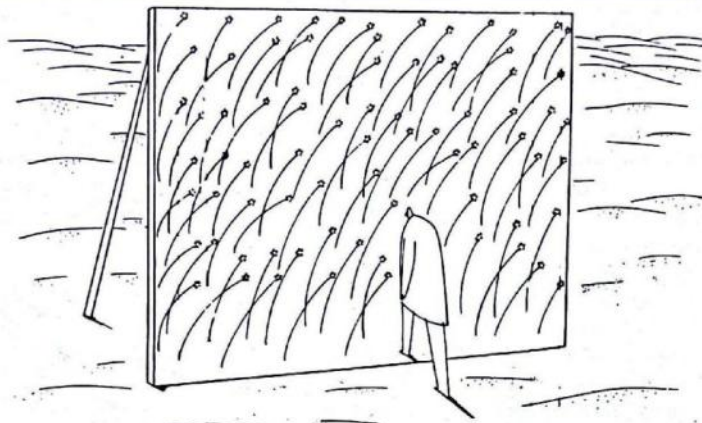
برای اطلاع ...

احمد شاملو، شاعر گرانمایه و همکار خوب ما، این هفته، به علت بیماری نتوانست، مقاله‌اش را بنویسد. خوب می‌دانیم که جای مقاله شاملو در این شماره خالی است و امیدواریم هفته آینده جای بیشتری به او اختصاص دهیم.

ضمناً آقای رضا براهنی نویسنده پاسخی به سخنان آقای شاملو، در مصاحبه با تهران‌مصور داده‌اند که به علت طول و تفصیل آن و به علت اینکه از حالت پاسخ به شاملو خارج شده و صورت‌جنگ روشنفکران را در سالهای پیش به خود گرفته، از چاپ آن معذوریم. تحریریه تهران‌مصور نمی‌خواهد مجله را به‌مجادله روشنفکرانه اختصاص دهد. مجادله‌ای که هیچ سودی برای مردم دربر ندارد. ولی طبیعی است که حق جواب برای همگان محفوظ است، جوابی که مربوط و روشن باشد و به جنگ‌های روشنفکرانه نینجامد.

جایز و لازم بوده که هفته پیش و این هفته صفحاتی را به مناسبت سالگرد شهادتشان به مرتضی کیوان و حمید اشرف می‌دادیم - نه در حد گزارش کوتاه که در این شماره درباره اشرف می‌خوانید - این کمترین کاریست که می‌توانیم کرد.

هفته‌های آینده درباره این دو عزیز خواهیم نوشت.



جمعه، چون کوچه‌های کهنه غم انگیز

عروج در پیش است و مقدمات آن نیز فراهم شده است

احمد کی‌نژاد

میخک سرخ نقش می‌کند و نمی‌بندد پیمانی که در انتظارش بود چگونه سردی خاک و لژیسی گرمها را با خود خواهد داشت.

و اگر او نبود، جماعت چند ده هزار لری بودند که مات و مبهوت، مانده برجها، به ایمان متعالی این چند صد نفر حاملین پیام می‌نگریستند و تاب حرکت نداشتند و ضربات چوب و چاقو را نیز بر تن خویش باور نداشتند زیرا که دیگر سرخ شده، ایمان نداشتند.

زیرا که شاید طلب آزادی را با دیدن مفهوم آزادی دیگر در خون خویش نداشتند خون گرم و سرشار، و با دیدن آزادی که از نوک چاقوها و حرکات و جویها می‌بارید چقدر نیاز به این خون گرم و سرشار احساس می‌شد که در رگها بجوشد و نه این خون که در رگها بود،

نه این خونی که دارم پیر و سرد و تیره و بیمار

چو کرم نیمه جانی بی‌سر و بی‌دم که از دهلیز نقب‌آسای زهراندود رگهایم کشاند خویشتن را همچوستان دست بردیوار

بسوی قلب من این غرقه با پرده‌های تار و می‌پرسد صدایش ناله‌ای بی‌نور کسی اینجاست؟

بقیه در صفحه

اسافل اعضایش تنظیم می‌کند بخواند:

مرا به زوزه دراز توحش
در عضو جنسی حیوان چه کار
مرا به حرکت حقیر کرم در خلادگوشی
چکار
مرا تبار خونی گله‌ها به زیستن متعهد
کرده است

تبار خونی گله‌ها، می‌دانید؟
آنان جمع شده بودند تا با مزمره کردن
رویاهای شیرین گذشته و یادآوری امیدها و
آرزوهای بارور ندهشان، دمی‌خوش را تسکین
بخشند.

چه رویایی بود آرزوها و چه خبش باور
بود بهراب که می‌بندد روزی که او می‌آید
پیمانی خواهد افتاد و در رگها نور خواهد
ریخت می‌بندد که سبب خواهد آورد سبب
خورشید.

می‌بندد که شب تاریک رهگذری را با
کهنشان روشن خواهد کرد.

می‌بندد که به سدلانها آب خواهد داد و
بر سر هر دیواری میخکی خواهد گشت.
می‌بندد که او می‌آید و با آمدنش آشتی
فوائد بود و آشنایی و دوستی،
و نبود در آن جمعه تاریک که ببینند
چگونه ضربه‌های چاقو بردست و بال انسانها

جمعه‌ای بود نه بیان جمعه‌های دیگر
جمعه‌ای که رباوردهایش خط زمان را سماه در
درون خویش بکام می‌کشید و خاطرها را بر آن
حك می‌کرد و سماه از این خط، چشون ماری
زهر آکین هر اسان دوری می‌گرید. چشها بسته
می‌شد، گوشها نمی‌شنید، لبها بهم فشرده می‌شد
تا لحظه‌ها هر چه سریعتر بگذرد و بهانه‌ای برای
توقف نیابد.

گروهی جمع شده بودند تا نظام قلبشان و
احساسان و تفکر و اندیشه‌شان را بر زبان آورند.
جمع شده بودند تا نشان دهند بندهای گمراهی
که برایشان تدارک دیده شده خارج از حد
تحمل آنان است. جمع شدند تا نگذارند فشارها
قلبشان را بترکاند و فریاد اعتراضشان را نسبت
به عهدشکنی و تزویر، حداقل در فضا رها
سازند.

آنها جمع شده بودند تا باهم بخوانند:

در سرزمین قدکوتاهان
معیارهای سنجش همیشه بر مدار صفر
سفر کرده‌اند

چرا توقف کنیم؟
و کار تدوین نظامنامه قلبم
کار حکومت محلی کوران نیست.

.....
جمع شده بودند تا پس از شنیدن اراجیف
آن فرنگی ماب که تنها حرکت فکری را حرکت

جدائی فروهر و جبهه ملی

● بنائی که مصدق معمار آن بود در حال تلاشی است. بعد از خاموشی سیاسی مصدق، جبهه دیگر جبهه نقد و وقتی در عصر جدید انقلاب توده‌ها را به نبرد کشاند جبهه لایق‌کنان دنبال آنها آمد و بعد از چندبار رنگ بر خود مالیدن زیر توفان صدایش برید. و حالا که سروصداها اندکی خوابیده است رهبران جبهه ملی در اثبات اینکه چه کسی شامگرد مومن و البته مسلمان مصدق است به رقابتی قابل ستایش دست زده‌اند و فعلا در مسابقه‌ای که در دنیا به‌روی از خرده‌بورژوازی او که در جبهه ملی پدید آمده است پیشانی‌همه فروهر است که می‌رود او که جبهه را رها کرده می‌گوید بازداشتن کج شده از فرو ریختن کار عیسی است و هواداری از هرگونه سیاست مگر سیاست انقلاب اسلامی را يك نوع فرصت‌طلبی می‌خواند. وی می‌گوید که نمی‌خواهد به کسانی که مدت‌های مدیدی با آن‌ها همسر بوده است تهمت بزند و بلافاصله می‌افزاید کسانی که مدت ۱۵ سال است جبهه مبارزه را ترک کرده‌اند و حتی با رژیم گذشته تاروپودهایی داشته‌اند فرصت‌طلبند.

آقای فروهر که خود توسط قدیمیها متهم است که در فاصله ۲۰ تا ۴۴ دارو دسته‌هایی داشته و با کثرت‌زدن این و آن مثلا مبارزه سیاسی می‌کرده است در اشاری به چه گفته‌اند که ایشان روشهای توالی را تجویز نمی‌کنند و خواستار برخورد آراء و افکار هستند و معتقدند کسانی که بحث را به‌خیابان می‌کشاند از تابناکی اندیشه‌شان تردید دارند.

رهبران جبهه ملی نیز در بامری خروج فروهر اظهار نظر کردند.

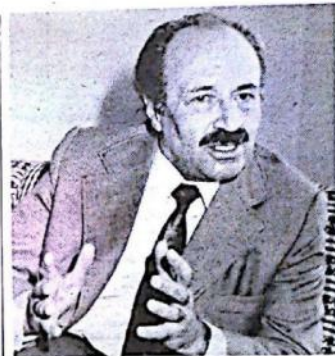
آقای سنجابی در جواب گفته های آقای فروهر اظهار داشت که فرصت‌طلبی عبارتست از استفاده از قدرت های وقت و سپس اشاره کرده است که خدای نخواست عده‌ای خواسته‌اند جبهه ملی را تلویحاً از نهضت اسلامی جدا جلوه دهند. قاسمی و حبیبی نیز مطالب فوق را تکرار کرده و به نذیر پدیده‌هایی که از قدرت‌خویشان می‌آید تاخته‌اند.

موسکا جامعه‌شناس ایتالیایی رهبران سیاسی را بدو گروه تقسیم کرده است شیرها و روباهان برای شیرترین شامگرد مصدق که بود؟

اگر شریعتی زنده بود

● چهارشنبه ۲۹ خرداد است. زمین چمن دانشگاه و اطرافش مملو از جمعیت است. سالروز دکتر علی شریعتی مبارز و روشنفکری است که به‌همان‌سان که خود گفت سرانجام دهم‌رو بست و در غربت، آرزوی حتی يك آخ هم بر دل نظام

برداشتی از رویدادهای کوچک و بزرگ



پاسخ آقای کیانوری به سنجابی

● نورالدین کیانوری دبیرکل حزب توده ایران طی مقاله مفصلی به اتهاماتی که آقای کریم سنجابی رهبر جبهه ملی ایران در مورد مشی حزب توده وارد کرده و آن را متهم به بیگانه‌پرستی کرده است جواب داده است. ایشان مرقوم داشته‌اند که این اتهام تنها به حزب توده مربوط نمی‌شود بلکه جزئی از اتهاماتی است که بعد از قرون وسطی متوجه نیروهای ترقی‌خواه است.

متأسفانه آقای کیانوری کیفیت و چگونگی این اتهام طولانی چند قری را روشن نکرده است. وی سپس با منطق آثم که رستم بود به‌لوان به شرح فداکاریهای سربازان ارتش سرخ پرداخته و از آقای سنجابی سؤال کرده است که شما آنوقت‌ها کجا بودید و اشاره کرده است که اسناد و مدارک بسیاری در اختیار دارند که نشان‌دهنده همکاری آقایان سنجابی‌ها با نازیها است. کیانوری بعداً به شرح مبارزات ضد استعماری حزب توده و به نقش آن در پرورش يك فرهنگ انقلابی پرداخته و سپس به مبارزات جانانه‌ی توده‌ایها در دوران بعد از کودتا اشاره کرده و از آقای سنجابی سؤال کرده است که آنوقت‌ها چکار می‌کردند؟ به خاطر می‌آوریم که خیلی‌ها این سؤال

را از خود آقای کیانوری نیز کرده‌اند و متأسفانه ایشان تا بحال جواب قانع‌کننده‌ای نداده‌اند.

در ادامه، وی به چگونگی مبارزات معاصر حزب توده پرداخته و آقای سنجابی را متهم کرده است که طالب ماندن سلطنت و تنها خواستار اصلاحات جزئی بوده‌اند ظاهر؟ رسیدن به مقام ریاست و دبیرکلی ذهن آقای کیانوری را اندکی کندی بخشیده است و ما ناگزیریم که قسمتهایی از اعلامیه‌ی ۱۶ آبان حزب توده در مورد تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری را نقل کنیم تا ذهن ایشان تروتازه شود. اعلامیه می‌نویسد: به‌نظر ما هدف جبهه ضد دیکتاتوری عبارتست از سرنگون کردن رژیم استبدادی محمدرضا شاه برچین بساط سلطنت و ... شکل حکومتی آن دولت ائتلاف ملی جمهوری است، ولی ... اگر سایر نیروهای ضد استبداد درون این ائتلاف موافق نظام سلطنت باشند البته حزب توده ... نظر خود را بر دیگران تحمیل نخواهد کرد.

آقای کیانوری سپس تکرار کرده‌اند که مدارکی در اختیار دارند که سواکاریهای آقای سنجابی را برملا خواهد کرد.

ما امیدواریم که هرچه زودتر این اسناد و مدارک انتشار یابد و باعث بالا رفتن اطلاعات توده مردم شود و متقابلاً اگر آقای سنجابی نیز بر علیه آقای کیانوری مدارکی در اختیار دارد انتشار دهد تا این خلق متضع دچار نشاط شود.

فاند پهلوی گذاشت. روشنگری که به زبان مذهب سخن می‌گفت و روی به توده‌ها داشت و حالا توده‌ها و البته دربی آنان فعلاً رهبران دارند از وی تحلیل می‌کنند. به‌ربان مردم این شعارها بود:

- * اسلام بی‌روز است، ارتجاع نابود است.
- * راست و فرصت‌طلب و چپ‌نما که هستند دشمنان دین ما
- * بازپرس انقلابی حامی انقلاب است



* درود برخمنی، سلام برشرعی
نی‌دانیم اگر خود شرعی در این جمع بود چه می‌گفت؛ او در زندگیش که ثبت شده در مجموعه نوشته‌هایش اینک همه‌جا پراکنده شده است به گمان من هرگز چنین برخوردی نداشت. او مبارز را، هم‌مبارزی را در تعامیت مبارزه‌اش ستایش می‌کرد. به این استاد یک لیل از کوشندگان انقلاب ایران فکر می‌کنم. من او را ندیده‌ام، اما از طریق آثارش فکر می‌کنم که توانسته باشم با وی به سخن یا حتی درد دل نشسته باشم و شرعی که بود، او ادامه دهند و یا شاید تمام کننده حرکتی بود که صد سالی است با الفت‌وخیر و فراز و فرود خود اینجا و آنجا تاریخ ایران خود را نشان داده است. حرکتی که به تعبیر خود شرعی با سیدجمال آغاز شد.

این حرکت که اگر بر بیراه نروم در ذات خود متضاد هم بود. همواره مجبور بوده است که در دو جبهه بجنگد. نگاه کنید این خود اوست که می‌نالد:

«سالی که تاکنون مطرح کرده‌ام - در سخنرانیها و کتابها و مقالات - بخصوص مابیل جامعه شناسی با سوء تعبیرها و سوء تفاهم‌های عمدی و غیرعمدی، و آنها هم و غرض‌ورزی‌هایی روبرو شده است که برای هیچک از روشنفکران زمان ما، علت و هدف این ناسزاگویی‌ها و تهمت‌زدنها و ماهیت‌سنجایی که در کار توجیهانی

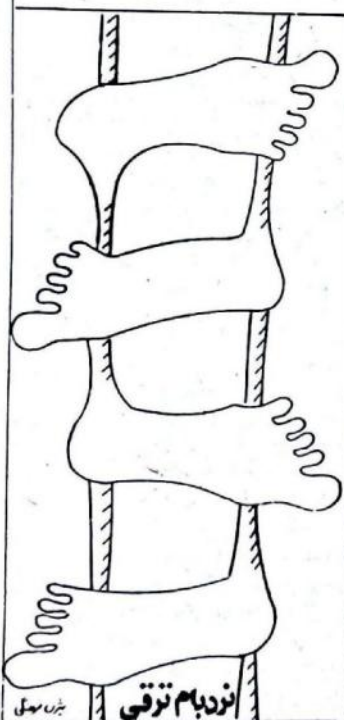
چنین ناهنجار و نادرست‌اند، پنهان نیست چرا که امروز چون دیروز نیست و مردم خود در هر سطحی که هستند، بش‌و‌کم دارای تشخیصی مستقل‌اند و ناشایعه‌سازی، تهمت‌زدن، دروغ‌بسی و وجهه عمومی دروغ‌بین داشتن و آنرا سرای بایعال کردن دیگران بکار گرفتن نمی‌توان فرستان داد.»

شرعی چه می‌گفت؟ اساس آن حرکت‌برچه بود؟ و کدام تهمت‌ها چنین به فریادش واداشته بود؟ بگذار همینجا این راهم که به نهم رسیده است برای تو خواننده بارگو کم آیا اگر شرعی زنده بود بازهم تهمت‌ها و ... ادامه نداشتند؟ اخلاف صدقش مجاهدین هنوز شکنجه می‌شوند. باری بگذرم، شرعی چه می‌گفت: در میان این دوستک آسیا که مالیم به مثابه یک کلیت شرقی پای درست به‌خوش باز گردیم و با تکیه به‌داشته‌های خودمان، - در میان آنچه که او دوستک آسیایان می‌دید - خرد و نرم و خاکشیر نشویم. این حرکت و این برداشت به درست یا نادرست کاری نداریم به‌رحال یک چیز را نمی‌دید: جوامع به طبقات تقسیم می‌شوند نه به کلیت‌های غیرقابل تجزیه. او در سنها و در گذشته‌های من شرقی که در این سوی عالم اسلام، اساسی‌ترین پایه‌اش را می‌سازد چیزی زنده و عصیانگر می‌دید که می‌توانست سازنده و دره‌ب کوبنده باشد. او صدای اعتراضی بود که از خرافه و بی‌عدالتی و استثمار بجان آمده بود. از همه جانش مایه گذاشت تا این صدای اعتراض را بگوش همه و بویژه توده‌ای که می‌اندیشید بیش از همه در جنب این خرافه و بی‌عدالتی گرفتار آمده برساند. چه خوب می‌دید اما آیا برآنچه او با حرکتی که او نمایندگیش می‌کرد می‌توان چیزی را به‌همان‌سان که او می‌خواست بنا کرد؟ شاید آری و شاید نه ... بگذار من این امید را باخود داشته باشم که اگر شرعی زنده بود اکنون به همان‌سان با وی رفتار و مدارا می‌کردند که اکنون می‌کنند. بگذار بخیال خوش این را راه نهم که این امید نیز واهی است. فردا و فرداهای دیگر درست و نادرستی این امید مرا بمن نشان خواهد داد.

ناه خانواده بخارائی

● خانواده‌ی شهید محمد بخارائی که گلوله را راست به قلب منصور نشان می‌نامه‌ای واستگی دلیر عصیان‌زده را به فدائیان اسلام بکشدب کرده‌اند و این خود بازنشانی دیگری است از آنچه امروز در درون حتی لایه‌های میانی پای بر سنت جامعه‌ی ما می‌گذارد. گویی حتی ایمان نیز، این فدائیان تازه از زمین روئیده را - فکر میکنم که حتی

ارباط ایمان ناآن کسانی که در سالهای ۲۴، ۳۲ میداندار مبارزه سام فدائیان اسلام بودند سخت نزدیک‌آمیز منظر میرسد - نه مردان مبارز برعله طاغوت می‌بینند و بل برای ایمان رسالتی دیگر قائلد رسالتی که درست و یا البته نادرست هرچه باشد رسالت شهید محمد بخارائی نبود. او سا اسلحه‌ی خود رویاروی ستم شاهی ایستاده بود و ایمان هر روز بیش از پیش مبارزان دیگری را تهدید می‌کند و به‌مصاف می‌طلبند که خود پهلوانان میدان مبارزه‌ی خونبار با ستم شاهی بوده‌اند.



نزدبام ترقی

مسعود يهود

همه‌ی نیروی دولت و فرا دولت
صرف گویندن مخالفان می‌شود

آنها از نزدیکی امام و نیر



- تندروها و آنها که مأموریت دارند با حمله به آزادبخواهان و آزادی‌یابان می‌خواهند مانع اشراق خد امیرایالتی امام و نیروهای ترقیخواه شوند.
- فرونشاندن شور انقلابی و کاستن از اعتقاد یکپارچه ملت به رهبری بزرگترین صدمه‌ها به انقلاب است.

[illegible][illegible]

1000

وہای مترقی می ہر اسند

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

اختیار —
 داریم ؟
 مصلحتی
 پادشاه بر
 به زندگ
 بر داشت
 و های بی
 و هم این
 می اندیش
 کار هم
 از میان
 دور افک
 و چاره

مسعود یهنود

همه‌ی نیروی دولت و فرادولت
صرف کوبیدن مخالفان می‌شود

آنها از نزدیکی امام و نیر

* تندروها و آنها که مآهویت دارند ،
با حمله به آزادیخواهان و آزادی‌بیان ،
می‌خواهند مانع ائتلاف ضد امپریالیستی
امام و نیروهای ترقیخواه شوند .
* فرونشاندن شور انقلابی و کاستن از
اعتقاد یکپارچه ملت به رهبری ،
بزرگترین صدمه‌ها به انقلاب است .

تنگر از زندگی در يك فضای آلوده مسوم ،
با يك رژیم نوکرسفت سرسپرده ، همه نیروها
را به همصدایی خواندند - در پی بیش از نیم قرن
زندگی زیر يك رهبری نالایق و خودکامه ، ملت
دریافت که باید برجیزد ، و برخاست . انقلاب
ملت ایران - حاصل فشار ظلمی دیرپا بود که
ملت از آن به جان آمده بود ، قطره قطره
مبارزات خونین و مقاومت‌های بیش و کم ،
مخالفت‌ها که گاه حماسی بود ، گاه کمرنگ ،
جمع شد و دریائی شد . چون دریائی شد ،
رهبری پذیرفته و انتخاب شده ، برخاست و
موج در این دریا در انداخت . رژیم که از ابتدا
نه بر ملت که بر اربابان بیگانه تکیه داشت ،
به لرزه درآمد . موج موج آن دریا - رژیم
را ملتهب و پریشان کرد ، تا اربابان دست از
بشت آن برداشتند و آن رژیم - و آخرین
مظهر آن ، شاه را - در برابر موج های
هولناک این دریا تنها نهادند - تا سقوط کرد .
تا شاه و رژیمش با همه بدیهای پنهانی و
جهنی که برای ماندن داشت - فرو افتند . در
يك مقطع زمانی - خود آگاهانه و ناخود
آگاهانه - اجزای تشکیل دهنده حرکت درهم
تنیده بودند ، چنان یکصدا شده بودند - که
گویي در اساس از يك گوهرند و برای يك
هدف می‌ستیزند . در این نقطه بود که « دین »
مهمترین عامل وحدت بود - به چندین دلیل ،
مهمترین آن رهبری بود که از بازوی مذهبی
مبارزه برخاسته بود - « الله اکبر » صدای
یکدلها بود . در پشت بامها ، شهرها فریاد



ما ، در حساس‌ترین لحظات تاریخ ایران - در نیم قرن
اخیر - قرار داریم . ما در روزهای سرنوشت‌ساز تاریخ خود قرار
داریم ! بی‌آنکه به اندیشه‌های خلاق و آنچه باید ملتی را از اینچنین
لحظاتی سر بلند گذر دهد ، مسلح بوده باشیم . چرا ؟ مسأله اینست .
باید بی‌توجه به موضع مرامی خود ، بی‌توجه به علاقمندی یا بی‌علاقگی
به زندگی در زیر پرچم يك حکومت اسلامی ، بی‌آن که لازم باشد
موافقت یا مخالفت خود را اصل ، قرار دهیم ، باید بایرداختن به واقعیت
های بی‌دروغ ، موضع تاریخی خود را بشناسیم و در پی همراهی
و همراهی تمام افرادی باشیم که به آزادی و استقلال این سرزمین
می‌اندیشند ، تمام کسانی که قلبشان برای این خاک می‌تپد ، باید در
کنار هم قرار گیرند . پس باید موانع بر سر راه این « وحدت »
از میان برداشته شود . باید آنچه در این راه خللی وارد می‌آورد -
شور انقلابی را فرو می‌نشاند - بشناسیم و از آن حذر کنیم .
این مقاله به قصد پرداختن به این مسایل ، شکافتن آنها
و چاره‌جویی نوشته می‌شود .

وهای متری می هر اسند

می زدند : الله اكبر . حتی آنها که این صدایان سود ، می گفتند و فریاد می زدند چرا که این کلام مشترك مبارزه بود و ملت دریافته بود تا به يك کلام فریاد نزنند ، دیو از خانه رانده نمی شود .

وقتی رژیم شاه سقوط کرد - در اواخر بهمن - انقلاب نیروی را مافی نگذاشته بود که میاداد در آن ، یا با آن بقایای رژیم پا بگیرد . نه پلیس ، نه ژاندارمری ، نه ساواک ؟ نه ارتش ، و نه دیگر نهادهایی که يك رژیم نوپا بتواند بر آن متکی باشد و از بالایا برهد . نه اقتصادی ، نه کارخانه ای ؟ نه کشاورزی ، نه کار ، هیچ ... هیچ ... هر آنچه بود را یا ملت کوبید ، یا خود فرو ریخت . هنوز نیز در بر همان پاشنه می چرخد . هنوز نیز در حقیقت چیزی نداریم . در این فاصله چهار ماهه ، آنچه این مملکت ۲۰ میلیون را با نوع قبایل و سرزمین ها و برانگدگی خاک حفظ کرده و با همه تحرکات و تحریک پذیری ها به ورطه یی نگذاشته ، وحدت نظری اکثریت نزدیک به تمام مردم در يك رهبری بوده است . تنها نیروی موجود که مانع از هم پاشیدن این مملکت می شود . همین است که به آن می گویند ، وحدت کلمه !

با این تعریف روشن می شود ، آنان که به این وحدت لطمه می زنند ، آنان که از اعتماد می بردید ۹۹۰ درصد مردم به امام می کاهند . آنها که شور انقلابی را در گستره گروه از مردم به یاس و ملالنگینی و نگرانی بدل می کنند ، چه حیثیتی به این ملك کرده اند و می کنند .

● آنها که در راه پیمانی های عیدمطر و عاشورا و تاسوعا ، و پس از آن در آئین بازگشت رهبر انقلاب به ایران ، راه پیمانی در نایب مهندس بازرگان ، شرکت داشتند . به سرعت بعد با یکدیگر دشمن شده ، به حسان هم افتاده اند . گاه پیش از آن باهم دشمن اند که با کارگزاران رژیم آن سفاک بودند . کم کم از سوی جناح به قدرت رسیده گاهی استدلال های

پیش کشیده میشود که گویی ایران - یمنی مخالفان - از محندرسا و اعوان و انصارش بدترند ! !

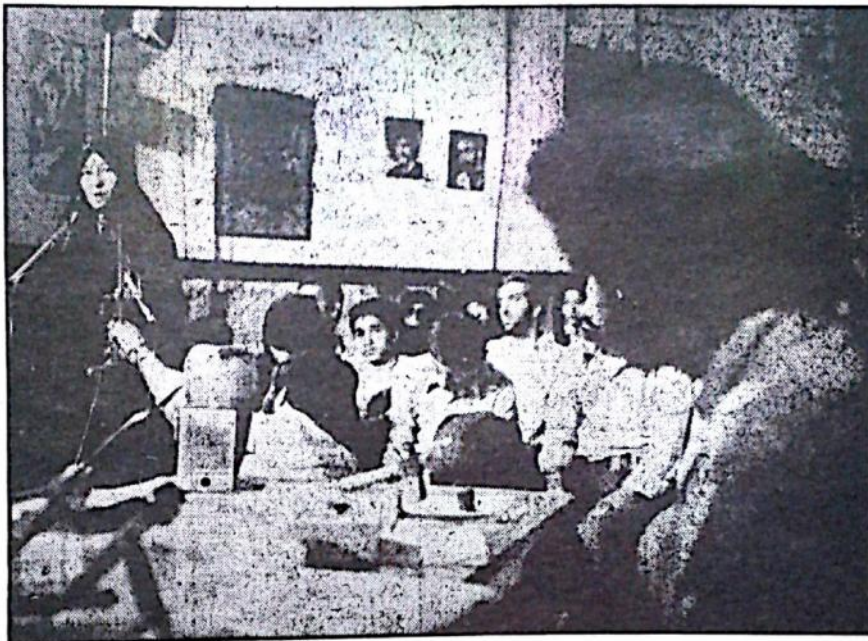
آنچه این بالا را در حاس ترین زمانها بر سر انقلاب ایران می آورد ، سوء نیتها ، سنگ نطریها و تند رویهاست . آنها که به قدرت رسیده اند ، گاه بی آن که خود بدانند ، همه کوشش خود را صرف ماندن بر سر قدرت می کنند و چنان لریز از غرور قدرت شده اند ، چنان از باده پیروزی مست شده اند که فراموش کرده اند ، در این پیروزی همراهانی نیز داشته اند . فراموش کرده اند که تنها به قدرت رسیدن آنها ، هدف نبود . انقلاب تمام نشده است ، در دوران سازندگی به وجود تمام سروها نیاز است . این انقلاب نیز مثل هر انقلاب دیگری رفع ظلم و رسیدگی به مطلوبان و مستضعفان را در هدف داشت و باید به اهداف خود برسد ، اما نه به قیمت انکار همه و کنار زدن همه قشر های روشنفکر ، کارگران و کارشناس .

برای مستضعفان % تنها با سخرانی خانه نمی توان ساخت . مهندس و اقتصاددان و شهر ساز ، کارخانه سیمان و دیگر مصالح ساختمانی و ... خلاصه افراد کارشناس می خواهد (که اینها الزاماً جزء طبقه مستضعفان نیستند) پس تمام اجزای جامعه بهم پیوسته اند . هتداری که در این لحظات خطیر باید بر زبان آورد و سکوت درباره آن خیانت است ، به دولت و نیروی فرادولت است - آنها که ایران را فتح شده و خود را فاتح می پندارند اینست که :

● راه را ؟ به اشتباه برگزیده اند ! هنوز بی نیاز از یکدیگر نشده ایم . هنوز آنقدر نظام تازه پا نگرفته ، هنوز آنقدر رژیم سابق دفتن نشده ؟ هنوز بقایای امپریالیسم باقی است و جان دارد ، آن وحدت هنوز لازم است . هنوز به آن بی نیاز نشده ایم % که اینچنین با سرعت بردشمان خود می افزاید . وقتی هنوز کارخانه ها به کار نیفتاده ، هنوز کارها بر مچرای همیشگی

قرار نگرفته . . . بیکاری اوج می گیرد ، گرانی بیشتر میشود ، هیچ دردی از دردهای ملت ستم دیده کاشته نشده ، وقتی هنوز ... چطور اولویت اول را به فروشناسان شور انقلابی داده اید؟ این هتداریست به دولت و فرادولت که در چهار ماه گذشته ، تنها کاری که بطور جدی دنبال شده ؟ سرکوبی مخالفان است که این خود در پی مخالفت هایی می آورد ، و بار سرکوبی و باز ، دور باطلی است که مدام بر صف مخالفان افزوده از دوستان می کاهد و بسا بحالان که این از طبقات بالای جامعه - از نظر ثمنور و سواد و میزان آگاهی اجتماعی - آغاز می شود . حرکت های جد آزادی ، سبج چماق بدستها ، استفاده از خبر وسیله حسی کثیف ترین آنها - تهرانی و آرش شکنجه گران سفاک - برای بدنام کردن مخالفان ؟ سندساری؟ جعل و ... نشان می دهد تمام هم و غم حکومت فملی - مرکب از دولت ضعیف ، و فرادولت قدرت طلب - در این کار است که مخالفان را سرکوب کند . در شهر شایع است که آقاسای هویرز پیش از ترك تهران ، در آخرین روزهای حکومت بختیار گفته بود ؟ آرش را کنار نگذاشتیم . نیروی که می آید خودش خیلی خوب راه مقابله با چپها را می داند - یمنی حضرتشان نوید يك چپ کشی تاریخی داده اند . که بویش هم می آید ! - به عنوان رسالت حکومت متقابل به راست جمهوری اسلامی ! اما ، ما را این گمان نیست . ممکن است این خواست مرتجعانی باشد که در فرادولت دولت رخنه کرده اند . ممکن است این ماموریت اصلی ، مامورانی باشد که در دولت و فرادولت ، در صف رهبران انقلاب ، جا زده شده اند . اما ، این در سرشت این حکومت نیست . به زبان ساده تر ، ما آیت الله خمینی را شخصیتی ضد امپریالیست و درست ازمین رو ، به تمام جناحهای متری فردی می بینیم . اما در اطراف ایشان نیروهای متقابل به راست

بقیه در صفحه ۲۸



اتحاد نامقدس با ساواک

و قدمی دیگر در راه شنوای مفری ما مردم بردارد. شکنجه‌گر در ضمن حرفهای خود از زن و شوهر مبارزی یاد کرد که اولی در یک حمله ساواک به شهادت رسید و دومی هنگام فتح رادیو در بهمن ماه گذشته کشته شد. شوهر با انتشار خون خود رادیو را از جنگ دیکاتور درآورد و راه را برای قتلزاده و دوستان هموار کرد. و اکنون با شرمندگی می‌بینیم که از همین دستگاه برضد آنها استفاده می‌نمود و ضد انقلاب و جاسوس معرفی می‌شوند. آیا انسان زمانی که در صددی بخدرکننده قدرت می‌نشیند چه اندازه می‌تواند شرف و مردانگی را فراموش کند؟

کاوه گلستان

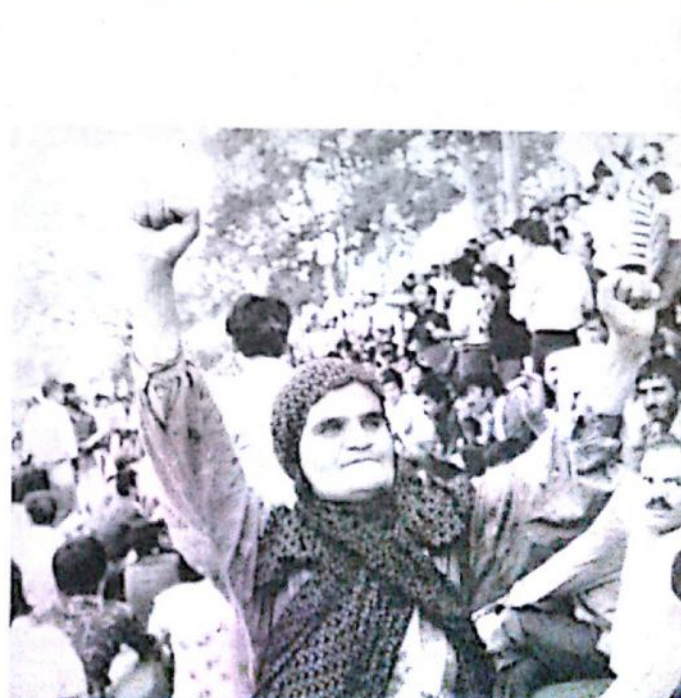
نمی‌پرسد که این اراجیف چه رنگی به جنایات تو دارد؟ افشا کردن روابط و سلسله‌های گروه‌های مختلف مبارز چه ربطی به یوزن زبر ناخس گذاشتن‌های تو دارد؟ کاملاً روشن است که در نشان دادن این دادگاه نمایشی غرض و عمدی در کار بوده تا گروه‌های مرفی را «عوامل خارجی‌ها» نشان دهد و بهر جاسوسی و ضد انقلاب بر آنها ریزد. این را مدیون سرپرست بلوزیون هستیم کسی که از بخش حرفهای آنها می‌که حرفشان ارزشی دارد و بوده مردم نیز خواستار آن هستند جلوگیری می‌کند ولی چند ساعت از برنامه ناک شب خود را در اخبار ناک شکنجه‌گر حرفهای فراوان می‌دهد تا مردم را بخال منحرف خود به واقعات تحریف شده گروه‌های مرفی آشنا سازد

چند شب شاهد اتحادی نامقدس بین ساواک و افل آنچه که از وجود کشتن باقی مانده با گروه‌هایی که بر دستگاه‌های مملکتی فعلاً حکومت می‌کنند بودیم. نمایش محاکمه یک مردور شکنجه‌گر ساواک بهانه‌ای بود برای کوشش لحمال کردن گروه‌های مبارزی که سالها با دستگاه فاسد شاه جگیدند. این نمایش را مدیون سیستم حکومتی امروز مملکتان هستیم. وای بر حال ما مردم زمانی که یک شکنجه‌گر ساواکی برانسان در ناره انسانیت یرت و پلا بگوید و موعظه سر دهد و با کمال بشری و با اجازه و نالید فساد محترم حاضر - دادگاه جنایات خود را تبدیل به دادگاهی برای مبارزان این مملکت نکند. و در تمام این مدت هیچکس هم از او

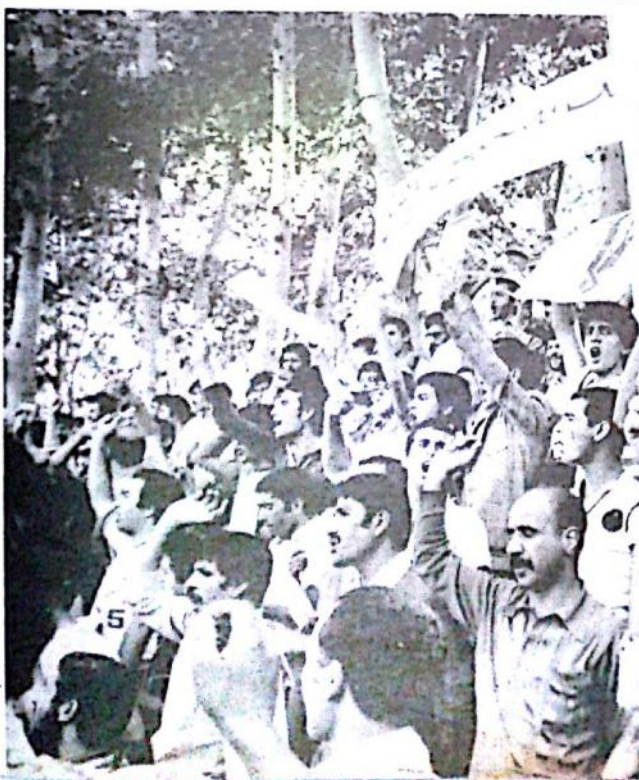
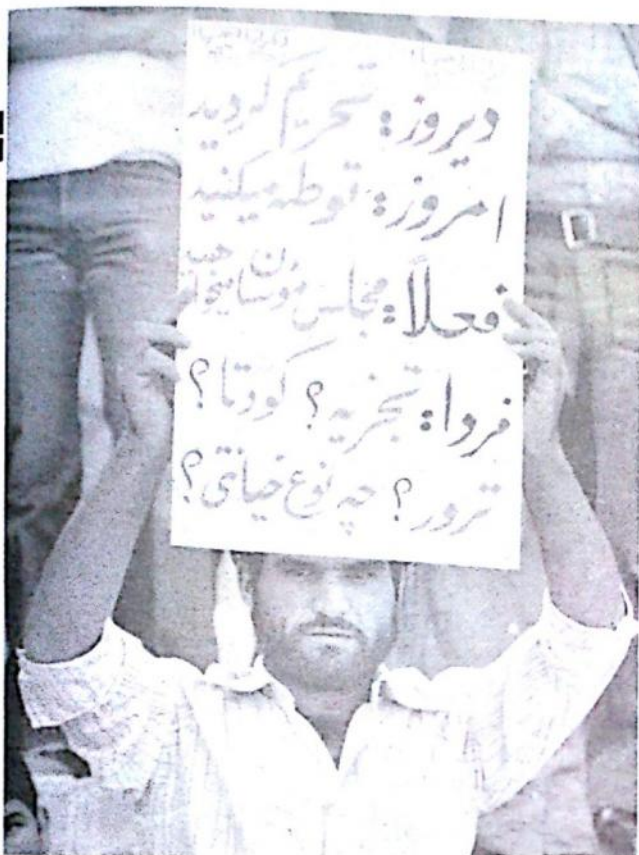


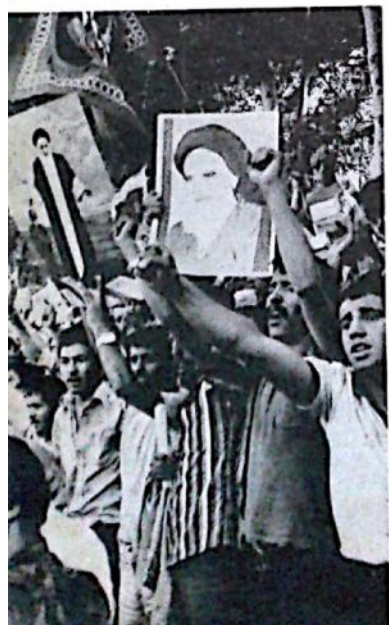
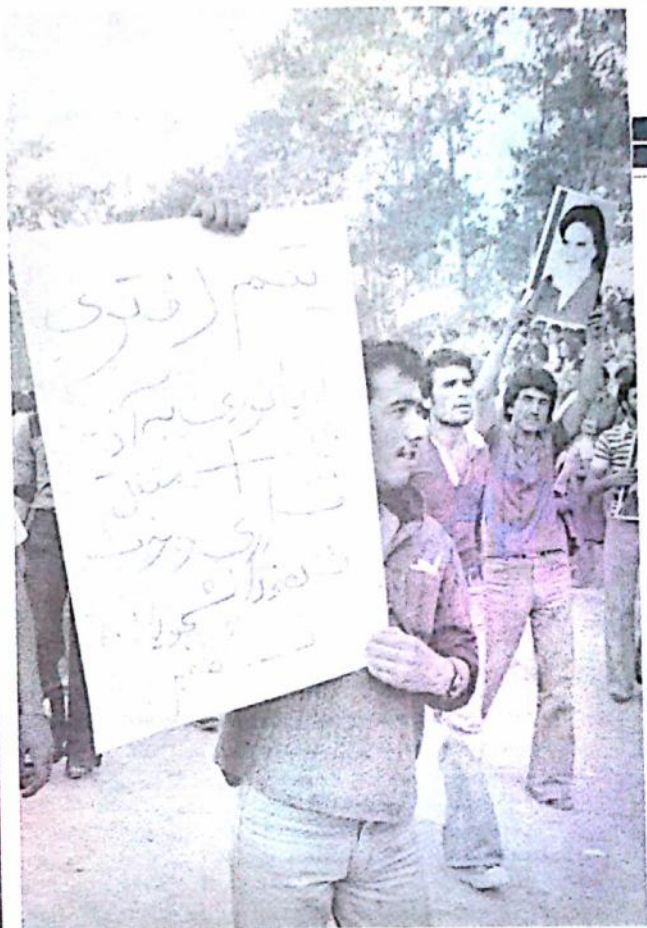
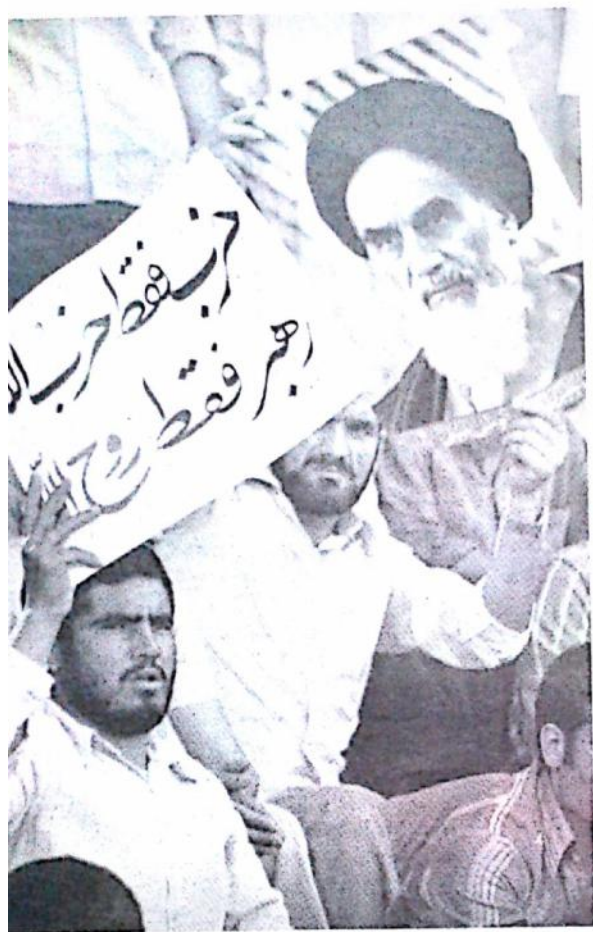
عکسهای افشاگر از میتینگ روز جمعه جبهه دموکراتیک ملی

حمله به آزادی











چپ هاده سال روی آب می نوشتند

گفت و گوئی با محمدعلی سپانلو شاعر و منتقد

* فقط از کردها می توان به عنوان خلق حرف زد * زبان اعراب جنوب عربی نیست ! * به ما می گویند از گناه ناکرده توبه کنید * دموکراسی ضروری ترین چیزی است که این نسل لازم دارد * حزب توده ریشه در ایران ندارد

انقلاب را باید در چشم انداز امکانات آن بررسی کرد، نه به نتایج فوریش، پس باید به نتایج انقلاب ارج نهاد، این امکان ها که بتوانیم جامعه ای بسازیم که دوران اختناق آریامهری آنرا از خودشناسی، فرهنگ، ایمان و انکاء به حدود محروم کرده بود، می توانستیم امیدوار باشیم که در شرایط جدید اگر چه اصلاحات بنیادی و عمیق و بزرگ اتفاق نیفتد، حداقل آن بد و بندهایی که رژیم سابق برانداخته، نفاس فکری و فرهنگ سالم نهاده بود، برداشته شود. ما از مشروطیت تا امروز؟ دموکراسی را خیلی کم تجربه کرده ایم شاید فقط دوره کوتاهی در آغاز مشروطه و کمی هم در دوره مصدق. ما یکبار می کردیم که شاید در نتیجه انقلاب یک دوره مصدق داشته باشیم که ۵ سال طول بکشد. و در این ۱۵ سال دموکراسی، رجال سیاسی تربیت شوند، احزاب واقعی شکل بگیرند، جبهه ها مشخص شوند و بخصوص نسلی را که انقلاب بیدار کرد و فقط به عنوان بازو آنرا به خیابان آورد تربیت شود، تا با گسترش آگاهی انقلابی، بازگشت به دین و روز را غیر ممکن سازد... اما چنین نشد. و علت آنرا باید از یک طرف در انحصار طلای یافتن یعنی در همان خطری که خبرنگاران خارجی از سه سال پیش خیلی زودتر از ما متوجه شدند؟ آنها همیشه به ما می گفتند که شما که در کنار بعضی از این قشرها علیه رژیم می جنگید آیا روزی را نخواهید دید که متولیان مذهبی تشکیل یک جامعه مذهبی را هدف گیری کنند، و شما را کنار بگذارند؟ ما آنوقتها جواب می دادیم که این آقایان یکسویگر

انادی خود عده ای را به نام اندیشمندان بر می گردانید و از آنان نظر خواهی می کرد. این آقایان تازه رسیده هم می توانست یک سازمان اندیشمندان تشکیل دهند منتهی برای آن یک اصطلاح عربی نگذاشتند، مثلاً «سازمان مفکران اسلامی» روشها خیلی بهم شاعت دارد. کسی که دستگاه راجتی در موارد حزبی نایب نکند کنار گذاشته میشود. اگر دیروز سخن از ارتجاع سرخ و سیاه و اتحاد این دو بود و تاء و هویدا مداوماً به روشنفکران حمله می کردند، امروز نیز همین دیدگاه مسلط است، یعنی اگر کسی در امور انسانی تخصص دارد و به عنوان یک انسان بجواید اظهار عقیده کند جوانش را نمی دهد و خودش را به عنوان یک «وجود» نمی بیند.

— دل بگرانی بسیاری از نیروهای

آگاه جامعه این است که انقلاب کنونی نیز به سرنوشت انقلاب مشروطه گرفتار خود، یعنی خواستهای اصیل مردم که ساختن یک جامعه مستقل و آزاد بود، تحقق نیابد و انقلاب عقیم بماند و به انحراف کشانیده شود اگر این برداشت درست است، فکر می کنید عوامل انحراف را در کجا باید جستجو کرد؟

فرستادگان کمربادور و امیرالاسم جهانی

که می خواهند مسیر انقلاب را به نفع خود تغییر دهند عوامل اساسی انحرافند، انقلابی که در ایران شکل گرفت، یک انقلاب واقعی بود، اما به تعبیری سزارین شد یعنی خنثی که باید ۶ ماهه بدنیای می آمد ۶ ماهه سزارین شد. اما این دلیل نخواهد شد که به انقلاب ارجح نسیم چون

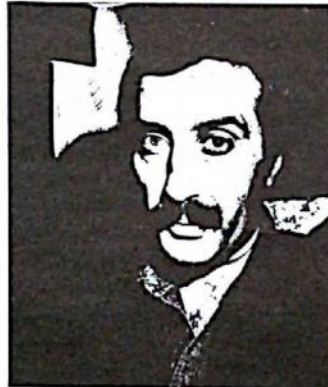
— جامعه ما اکنون در آستانه تدوین و تصویب قانون اساسی است و بازسازی نهادهای اجتماعی و سیاسی اما درست در شرایطی که بیش از هر وقت دیگر مساله تعمیم روابط دموکراتیک ضرورت دارد ما شاهد رشد دیکتاتوری سیاه به شکلی سازمان یافته هستیم نظر شما در باره شرایط کنونی چیست؟

— امروز نوعی عکس العمل منفی و حمله نسبت به متحسمان و روشنفکران وجود دارد و از همه عجیب تر اینکه اگر آدمی بخواد کلمه ای اظهار حیات کند فوراً می گویند از گناهی که نکرده ای توبه کن. این از عجیب ترین برداشتهای جهان است. راجع به همین مساله قانون اساسی، قانون نویسندگان مدتها پیش چه از طریق حقوق دانهای عضو قانون و چه از طریق روابطی که از سالها مبارزه مشترک علیه رژیم شاه با انجمن حقوق دانان داشت، تلاشهایی را در جهت همکاری برای تدوین یک قانون اساسی دموکراتیک آغاز کرد، اما اکنون به نظر می آید مطالبات قانون مثل دیگر مطالبات از این دست به چیزی گرفته نخواهد شد. دستگاه حاکمه علی الاصول مثل دستگاه سابق عمل خواهد کرد. دستگاه سابق نودها را برای دعا به نیبه لباش می برد، دستگاه کنونی آنها را به میدان آزادی می کشاند، دستگاه سابق نودها را به جاده کرج یا فرودگاه می برد و از آن هورا بخوبی می گرفت و این یکی مردم به تکه ها می برد... نه نظر می رسد که شکل و روش تغییر نکرده است. دستگاه سابق از مسان

و قری هستند ، آنها در مبارزه آبدیده شده‌اند و نه آزادی احترام می‌گذارند . می‌گفتم تا امروز حکومت‌ها معاویه‌وار بوده است ، نه علی‌وار و اکنون برگرده آگاهی ملی و به قدر وجدان و بیداری نوندها و به همراه روحانوں مترقی ما می‌توانیم حکومت علی را تشکیل دهیم که در آن آزادی و دموکراسی دیگر افانه نخواهد بود ... اما چنین نشد امروز اگر ما بخواهیم حرفی برنیم و سخن از حق بگوئیم و آزادی ، نه ما می‌گوییم که از گناه نکرده توبه کنیم . آیا ما باید توبه کنیم که از روز نخست یک چیز گفته‌ایم و نوشته‌ایم یا بعضی از آقایان که همدی حرفهای چند ماه پیش خود را پس گرفته‌اند . مساله مجلس موسان را که به شورای ریش - سفیدان تبدیل کردند تا عده‌ای را که ما حتی آنها را نمی‌شناسیم برای ما تصمیم بگیرند را چگونه توجیه می‌کنند ؟ تعجیل در تهیه و تصویب قانون اساسی چه مشکلی را حل می‌کند ؟ آیا این تعمیر و توجیه به توده‌ها نیست ؟ از طرف دیگر نیروهای به اصطلاح مخالف نیز همگون نیستند . ما در ایران از ماوراء چپ تا راست افراطی و حتی واستکان امپریالیسم و بازمانده های رژیم سابق را می‌بینیم و همین ترکیب نامتجانس کار را خراب می‌کند . کسانی که منافع خود را در نتیجه انقلاب در خطر می‌بینند از سوی در دستگاه رهبری و از سوی دیگر در میان نیرو های مخالف رخنه کرده‌اند . اینان در تشکیلات مذهبی نفوذ کرده و با غیر منطقی‌تر کردن هر چه بیشتر سیستم منافع خود را بازسازی می‌کنند . نفوذ آنان در نیرو های مخالف در حقیقت موجب قلع شدن آنها است ، زیرا انگیزه های حرکت متفاوت است و همین امر جلو ثمر بخشی حرکت را می‌گیرد ، بخصوص که من فکر می‌کنم که «اوپوزیسیون» فعلی به هیچ وجه نباید با دستگاه در حالت دشمنی و عناد قرار بگیرد .

— در میان برخی نیرو های مخالف و با بظاهر مخالف این گرایش وجود دارد که چون امام و کمیته‌ها ، نیروهای ضد امپریالیست هستند و جهت عده مبارزه نیز مبارزه ضد امپریالیستی است ، پس علیرغم گسایش انحصارطلبانه و دیکتاتور مآبانه آنها باید آنها را تقویت کرد . در این دیدگاه مساله آزادی و دموکراسی فرعی تلقی شده و از مبارزه ضد امپریالیستی جدا می‌شود . فکر می‌کنید جدا کردن مبارزه برای دموکراسی از مبارزه ضد امپریالیستی درست است ؟ — در اشاره به نیروهای مخالف یک مساله اساسی است . آنها باید از استنباطهای مکتبی و

برداشتهای گنای و غیرعلمی و تحریبه نشده خودداری کنند . همین برداشتهای گنایی است که گاه عده‌ای را به اینجا می‌کشاند که انقلاب کنونی را یک انقلاب نمی‌دانند ، با این استدلال که در ترکیب نیروها تغییری ایجاد شده است . اینان بدون آنکه خود بدانند آن انقلاب کدائی ناه را انقلاب می‌دانند ، چرا که مناسبات تولیدی قنودالی را درهم شکسته است و انقلاب کنونی را انقلاب تلقی نمی‌کنند . این بی‌انصافی است . انقلاب را نه براساس نتایج فوری آن بلکه برپایه امکاناتی که در چشم اندازهای آینده مطرح می‌کند باید بررسی کرد و از این زاویه انقلاب ایران یک انقلاب است ، صرف نظر از مساله برداشتهای مکتبی که می‌تواند نتایج از قبیل آنچه گفته داشته باشد . در میان نیروهای مخالف فقط حزب توده است که به آنچه شما گفتید اعتقاد دارد . اینها می‌گویند چون روحانیت مبارز با امپریالیسم مبارزه می‌کند باید از او حمایت کرد و مبارزه برای دموکراسی را کنار می‌گذارند ، حال آنکه



به نظر من دموکراسی ضروری ترین چیزی است که این نسل لازم دارد ، ما که روی قبرستان زندگی نمی‌کنیم . این مردم باید پرورش یابند؟ تا سرنوشت خود را بدست گیرند . این نقطه اساسی است ، اما حزب توده نه تنها زندانسی برداشتهای مکتبی و گنایی است ، بلکه بگذارید بگویم ریشه در میهن ما ندارد و جهان را از دیدگاه منافع دو ابر قدرت می‌بیند . همین حزب بود که کمابیش روابط دوستانه شاه - شوروی را تالیف می‌کرد . شورویها از دیدگاه جهانی و بر محور درگیریهای خود با آمریکا هر اقدام ضد آمریکایی را تالیف می‌کنند . اگر چند بشیری هم از کبه آمریکا ذرآید و نه کبه آنها برود این را کمال انقلابیگری می‌دانند . اما یک حزب کمونیست ایرانی باید نابع آنها باشد . وقتی ما خواهان دموکراسی هستیم و حزب

بوده براساس چنین سیاست غامضی ما را بورژوا لیبرال می‌خواند . این ابرهنوع بی‌چشم و روی و فرصت طلبی که شما فکر کنید گذشته است . ارزشیابی نباید بران معیار اسوار باند که بخش بیشتری از ثروت ملی ما را روپها می‌برند با آمریکائیها ، من به ملت خود نگاه می‌کنم که صدسال زجر کشیده و اکنون فرصتی دارد تا با حقوق خود آشنا شود . آنها که چه در چپ و چه در راست از آشنائی مردم با حقوق خود بیم دارند وضع کنونی را ترجیح می‌دهند .

— اگر این درست است که مبارزه ضد امپریالیستی جز در پرتو مبارزه برای دموکراسی غیرممکن است و اساسا این دو پیوندی جدائی ناپذیر دارند در وضعیت کنونی که حاکمیت دوشمنه دولت - شورای انقلاب و دولت - کمیته‌ها بر کشور مسلط است به نظر شما کدام حق را باید تقویت کرد ؟

— ترکیب دولت و آگاهی ملی در آن حد نیست که انتظار داشته باشیم مبارزه ضد امپریالیستی با قطع کامل نفوذ امپریالیسم پیش رود . البته بعضی از شاخک های امپریالیسم قطع خواهد شد این امر حتی می‌تواند با رضایت امپریالیسم باشد . زیرا برای آمریکا منافع شرکتهائی از قبیل جنرال موتور و غیره منافع درجه دوم است و او آنها را برای منافع درجه اول خود ، یعنی غارت منابع اولیه و ارزشهای ژئوپولیتیکسی (جغرافیای سیاسی) فدا خواهد کرد . آمریکا می‌خواهد که ایران به راه کمونیسم باشد و البته نه لزوما کمونیسم روسی . شاید آمریکا از یک نوع سوسیالیسم ملی بیشتر می‌ترسد ، زیرا آمریکاائیها و روپها جهان را تقسیم کرده‌اند و به همین دلیل احزاب طرفدار شوروی مثل حزب توده در کشورهای حوزه آمریکا به نقش درجه دوم قایع‌اند . آمریکا نیز دولتهای دست‌نشانده خود را اداره می‌کند تا اینگونه احزاب راقانونی کنند ، زیرا از سونی تنش اجتماعی را تخفیف می‌دهد ، و از سوی دیگر بهترین نیروهای جناح رزمنده را در خود به بند می‌کشد و آنها را از عمل رادیکال باز می‌دارند در هر صورت دولت کنونی جز شاخک های بسیار وفاحت امیر امپریالیسم را قطع نخواهد کرد و بیشتر از این در توان و مامیت دولت نیست و لذا آنچه در توان اوست ، استقرار روابط دموکراتیک است . پس اگر ما این فرصت را فدا کنیم به مردم حساب کرده‌ایم . مردم ما باید تربیت سیاسی - فرهنگی و اجتماعی پیدا کنند تا بتوانند سرنوشت خود را بدست گیرند . باید از این رژیم چیزی را حوات که ظرفیت احراایش را دارد .

— تربیت مردم یک امر اساسی است



نظرانه ثنوبینی به نام چپ عمل می‌کند مثلا ما شاهد آئیم که از فرهنگ خلق ترکمن صحت می‌شود و حتی از فرهنگ و حقوق خلق قزاق ایران و طاهرا آنکه حتی ندارد، بدو و شما هستیم. واقع بین باشیم؟ آیا فرهنگ ترکمن چیزی جز مقداری امانه ایلی، قسه و موسیقی ابتدایی که در تمام عناصر هست چیز دیگری است؟ آیا القاء چنین برداشتی باعث نمیشود که آنها را نسبت به فرهنگ عمومی این سرزمین بیگانه بدانیم؟

— در مورد غربا هم همین است اول معلوم نیست که اعراب جنوب واقعا از لحاظ نژادی عرب باشند و تا آنجا زبان اغلب آنها زبان عربی فصیح نیست، زبان بسیاری از آنها آمیخته با زبانهای آفریقایی و با حدی زبان سواحلی است. در مقابل ما زبان فارسی را داریم که از اعماق هندوستان تا برکه را در برمی‌گیرد و مردم گوناگونی را در خود وحدت داده است. زبان فارسی نسل هیچ کس نیست، نژاد های این کشور هم نسل هیچ کس نیست. یک ایران واحد ضد امپریالیست بسیار قویتر از دولت های فاسق خواهد بود. آنها که ما متالعه در مورد حقوق اقوام جسم خود را به خطرات احتمالی که در پیش نه چشم همه ما خواهد رفت، بسته‌اند، تصور کنند آیا یک کردستان بدون ممانع و بدون دسترسی به دریا واقعا می‌تواند مستقل بماند؟ البته معظمن به نهادهای خود بخاری بلکه حتی تجربه طلایی به نوعی حقیقی انسانها است اما از آنجا که این حق در کاسکین نیروهای مرزگ معاصر تحقق نخواهد یافت باید آن را فرسی برود و دست فرس کسب ترکمنها از ایران جدا کند و برای خود دولتی تشکیل دهد آن نسخه هر اسس نخواهد شد که آنها اجبارا به خاطر نیازهای اقتصادی و سیاسی به بانکها یک کشور دیگر تبدیل شوند و حالا شما نمی‌توانید کدام کشور

حمله می‌کند دائم بر سبای آزادی آن وقت در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، وقتی مردم یاد به کف دارند و ذله شدند یک دیکتاتور را که این بار خود را نه فرزند کوروش بلکه نواده مالک اشتر بداند سرکار خواهند آورد ضیاءالرحمان، احتمالی از آینده کشور ما است دیکتاتور دست‌نشانده‌ای که داغ مهر برپیشانی دارد و اگر چنین بشود این فرض که با اسلام می‌توان حکومتی مردمی به پا کرد برای فرنها خواهد مرد. آقایان باید توجه کنند که شکست آنها شکست اسلام است، پس اگر نه به خاطر خلق به خاطر خدا کمی حرف گوش کنند، بجائی بر نمی‌خورند.

یکی از مسائل مطرح در کشور مساله ملیتها و حقوق خلقهای تحت ستم است. مبارزه آنها برای خودمختاری و احیاء فرهنگ ملی با معانیه اغلب خشونت آمیز هیات حاکمه روبرو می‌شود. شما که از دست اندرکاران بررسی مسائل فرهنگی هستید، مساله ملیتها و فرهنگ ملی را چگونه می‌بینید؟

— این مساله چند جنبه دارد. نکته اول آنکه تعلق به خاک ارتجاعی نیست، تعلق به نژاد و ناسیونالیسم است که نهایتا ارتجاعی است. تعلق به خاک و خانه یک علق طبیعی است. آدمی باید هویت داشته باشد، شناسنامه داشته باشد، و هویت ما ایرانی است. امروزه از اقوام ایران زمین و فرهنگ آنها زیاد حرف زده می‌شود. مساله اساسی این است که اغلب مورخین چپ ما تاریخ مملکت را نمی‌دانند و تصور می‌کنند بدون شناخت موضوع صرفا با تکیه بر معنی قسوال تئوریک می‌توانند طرحهای ذهن ساخته خود را پیاده کنند. در مورد مساله ملیتها هم همینطور است. و می‌بینید که اغلب حرفهای آنها با واقعیت نمی‌خواند. انقلاب ایران نشان داد که چپها ده سال روی آب می‌نوشتند و علت آنهم نشاختن تاریخ ایران و فراموشیهای جامع است ایرانی است. در مورد مساله خلقهای ایران باید بگویم که از میان آنها فقط کردها هستند که می‌توان از آنها به عنوان یک خلق با فرهنگ و تاریخ حرف زد. کردها یک زبان و فرهنگ و رسوم قدیمی به چهار هزار ساله دارند. البته این باعث نمی‌شود به آذربایجان بی‌ارحی کنیم. آن مردم حق بسیار به گردن ترانر ایرانشهر دارند. اما بهر حال ترکی زبان ملی آنهاست و نه زبان مادریشان، که طبق تحقیقات کسروی زبان ترکی در آذربایجان فقط پانصد الی ۶۰۰ سال سابقه دارد و البته همه اینها دلیل نمی‌شود که جلوی دخالت مردم را در سر نوشتشان سد کنیم. به نظر من اسان فارس هم باید خودبخوار باشد. اما اکنون شاهد آئیم که مسائل نسبت

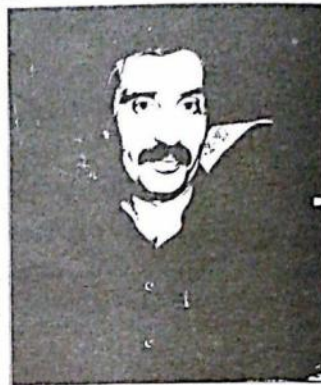
و این کار بدون وجود روابط دموکراتیک غیرممکن است، به نظر شما این درست باید چه سحنی بخود بگیرد؟

— در مملکت ما به خاطر نبودن فرهنگ دموکراتیک مردم نمی‌توانند رهبری را تصحیح کنند. این معنی ندارد که اگر رهبری در یک مقطع به مردم خدمت کرد، مردم تا آخر عمر سر نوشت خود را بطور کور به او ببازند. اما در ایران چنین وضعیتی وجود دارد. ما باید از فرصت کنونی استفاده کرده و مردم را به فرهنگ سیاسی مجهز کنیم تا بتوانند نقش تصحیح کننده و تأثیرگذار بر رهبری خود داشته باشند.

در درون هیات حاکمه کنونی چه در بافت دولت و چه در ساخت شورای انقلاب گرایش افراطی بائنده‌ای به سوی انحصارطلبی وجود دارد. زمینه های این انحصارطلبی در کجاست؟

— این انحصارطلبی هر دلیلی داشته باشد، نتیجه نهایی آن به نفع امپریالیسم جهانی است. آنها می‌خواهند نیروهای مترقی را اعم از مذهبی و غیرمذهبی در ایران به موضع دفاعی بکشانند و انگیزه زمینه‌های فرهنگی نیز وجود دارد. حکومت علی و حایمه توحیدی که مورد علاقه آرمانگرایان مسلمان است، ۲۰ الی ۵۰ سال بیشتر سابقه ندارد. در مقابل حکومت معاویه ۱۳۰۰ سال سابقه دارد. این امکان هست که به نام اسلام و به نام حکومت علی، حکومت معاویه پیاده شود. انحصارطلبی، یکه‌شناسی و استبداد رای از مشخصات حکومت معاویه‌ها است. البته معاویه هم منبر می‌رفت و نماز جماعت می‌خواند. فرق او با علی، فرق جهان‌بینی و عمل سیاسی آنها بود. گفتم که دولت فعلی نمی‌تواند تمام ریشه های امپریالیسم را قطع کند، اما می‌تواند با سبط دموکراسی در کشور، به بالا رفتن فرهنگ سیاسی در میان توده‌ها، و به وجود آمدن سازمانها و نهاد های سالم سیاسی کمک کند. یک دوره رفاه نسبی و امنیت بوجود آورد تا در این دوران نهادهای سیاسی بتوانند برنامه‌هایی برای آینده مملکت طراحی کنند. بعضی از روحانیون می‌خواهند کشور را به ۱۴۰۰ سال پیش برگردانند و برخی دیگر می‌خواهند بر اساس تعالیم صدر اسلام مملکت را بازسازی کنند و گروه عظیمی از برادران مومن ما برای آینده آرمان‌هایی دارند که واقعا احترام انگیز است، اما امپریالیستها و وابستگان به آنها می‌خواهند به جنبه کهنه و ارتجاعی مذهب کمک کنند و اگر وضع به این ترتیب که هست ادامه پیدا کند احتمالا دولت به خاطر ناتوانی در پاسخ به مسائل جدید فرو خواهد ریخت. چون تا حالا که مقابل آن فقط برجست‌ترین بوده است و به قول فرخی:

با عوامل تکفیر صف ارتجاعی سار



است که اجازه دهد بحثی از حاکم آن خدا بده و نه پادشاهی علیه آن تبدیل شود. پس حق تعیین سرنوشت با حد نخبه یک شمار در عالم انتزاع است و قابل تحقق نیست، اما من می خواهم مجاری نه مفسر آزادی فرهنگی و ادبک مردم، خود سرنوشت خود را سازند و نواقص به شرط این که با علو در باره فرهنگ های مانع، نوعی غدا و دسمی میان این مردم به وجود آورند.

— شما یکی از دساندیرکاران و فرهنگسازان این آب و خاکید. برای چرا سازمانهای غیردینی جامعه ما نتوانند انقلاب را رهبری کند و چرا روشنفکران نتوانند فرهنگسازان مردم باشند؟

— از بعد سیاسی به نظر من چپا و حتی مبارزه ها باید جوشحال باشد که حکومت را در دست بگیرد، زیرا آنان نیز سرنوشتی جز حکومت فعلی ندارند، چرا که آنها سالها در در زمان فرهنگی و انزوی سیاسی بالیده اند و نتوانسته اند نورهای خود را در عمل تصحیح کنند، اما در شرایط دموکراسی نباید نتوانست رشد و درآید. صفهای خود را حیران کند. پیشرفت اجتماعی جهشی و شرسه ای نیست. تدریجی است و به تعداد آحاد مردم لحظه به لحظه است. اما از بعد فرهنگی ما ناخاموشی روبرو بودیم که بالای ۸۰ درصد بی-واد داشت و هیچ گونه متادله اندیشه بین روشنفکران و مردم نبود. می شد تا بوده ها از طریق سبک یا مشار و کارهای دسته جمعی تمایز گرفت اما سادور این اجازه را نمی داد. البته روشنفکران می توانستند آنها روی نسل دانشگاهی تاثیر گذاشتند و رسانند که دانشگاهیان بیش از سبک و بیج سال رهبران فکری جامعه و پیششار مبارزات بودند. به هر حال در کشوری که بیش از ۸۰ درصد بی-واد داشت که کلیه نهادها را نیز دیکتاتوری برهم

گوشیده بود، مساجد به تنها محل اجتماع مردم تبدیل شد شاه نیز نمی توانست مساجد را بسدد. زیرا خود ادعای مذهبی بودن داشت، اومی — حواست در جلوه اولیاءالله بنمایید کند، و به همین دلیل بین او و مساجد تضاد عمیقی رشد کرد. در مقابل، روشنفکران نمی توانستند مساجد را تمایز بگیرند مگر آنکه وسایل کار توده ای را در اختیار داشته باشند و دیکتاتوری این وسایل را از آنها گرفته بود و آنها نتوانستند نقش فرهنگسازان توده ها را ایفاء کنند.

— اما در شرایط نسبا دموکراتیک کونی نیز ما شاهدیم که روشنفکران فرهنگساز توده ها نیستند و مردم هنوز هم به وسیله روحانیت و آئین بخش مرتجع آن نخبه فرهنگی می شوند. چرا این وضع وجود دارد؟

— ما هم باید همان دوره طولانی احتیاق را دلیل سازیم. به مشروطه نگاه کنید. نهضت مشروطه را روشنفکران رهبری کردند و روحانیت با آنها عری بود که با آنان یعنی روشنفکران فکلی همراهی کرد، اما روحانیون اکنون نیز همان برخورد را که در مشروطه داشتند و برای خود حق ویژه و خاص می خواستند دارند و برای همین است که من ناگفته نماند و دارم که دوبند از قانون اساسی فعلی یعنی آنجا که همه قدرتها را ناشی از ملت می داند و بر برابری همه مردم در مقابل قانون تاکید می کند حفظ نشود. کانوس امروز بحث اخلاقی است که حصاره می کند با سادور شود. باید وضع فعلی را لوله مسلسل تعین کرده است و به همین دلیل حرف حساب در آن اثر جدایی ندارد.

— رهبری انقلاب و هبات حاکمه، دموکراسی و خطبات آنرا غربی تلقی می کنند و با شعار نه شرقی نه غربی روشنفکران صرفی را محکوم می کنند.

اعصار این تقسیم بندی فرهنگی ناکجاات؟ — مرحوم آلا احمد عربزدگی را نوشت و حضرت آقای خمینی هم آنرا در همان زمان مقاله کردند. قصد آلا احمد مبارزه با عبودیت حفاری بود که مردم ما در مقابل غرب داشتند. به مخالفت با دساوردهای مترقی غرب. آلا احمد در حقیقت برای صاحب یک خرد ملی میگی به اعتماد نفس ملی و ردودن غفده حفاری تلاش کرد و در این راه به اسلام به عنوان یک زمینه فکری مشترک امید داشت. اما به هیچ وجه نی — حواست از عربزدگی یک حماق بازدار برای ای که هر آدم مفکری را نکوبد. اگر مقصود از نه شرقی نه غربی این است که ما نه سرمایه داری هستیم و نه سوسیالیسم. پس ما در کجای دنیا هستیم. دنیا به آن تعبیر نا غربی است نا شرقی. راه دیگری نیست و اگر منظور از نه غربی و

نه شرقی فرهنگ باشد این دیگر مساله خیلی حالی است، زیرا فرهنگ ایرانی و غربی و اسلامی جزء فرهنگ شرقی است.

حدا بکند که منظور از شعار نه غربی، نه شرقی فقط این باشد که ما همه دساوردهای معقول غرب و شرق را کنار بگذاریم. البته آقایان می گویند که ما با غرب به طور مطلق مخالف نیستیم. ما از عرایای تکنیکی و فنی غرب مثل انومیل استفاده می کنیم، اما به نظر من آنچه بعضی از آقایان با آن مخالفت شناخت ارزشی و حیثیت انسانی است و این آن چیزی است که غرب برای اول بار به آن رسید. اما چطور دساوردهای تکنیکی را می پذیرند اما آزادی غربی را بد می دانند. کانوس شاه ما را رها نمی کند. انگار همداد شاه در همه ما وجود دارد. او هم می گفت ما از غرب و شرق چیزهای خوب آنها را خواهیم گرفت و مقصود او آن بود که مرجع اقتصادی غرب و دیکتاتوری شرق را بگیرد. در حالیکه روشنفکران می گفتند باید برنامه ریزی شرق - دموکراسی غرب را گرفت و در نتیجه ما می دیم خرابکار از نظر آن جرمومه خرابکاری.

— آقایان روشنفکران را متهم می کنند که در مبارزه و انقلاب نقش نداشته اند و ادعا بر این است که نقش اساسی انقلاب متعلق به روحانیت است. این برداشت درست است؟

— روحانیت به معنای عام اساسا مبارزه نکرد. فقط روحانیت فقیر به رهبری آقای خمینی سالها مبارزه کرد. اما حالا سایرین هم آمده اند و غنائیم را می خواهند. در اساس این توده های مردم بودند که با شعار الشاکبر مبارزه کردند و اسلام البته که در انحصار روحانیت نیست. بخصوص که اسلام اصولا چنین «حرفه ای» نمی باشد. رهبران عالیمرد مذهبی کار می کردند. نمی دانم چرا همه جز ما باید به صدر اسلام برگردد جز این یکی.

— با توجه به نام جوان و صفت پندبهای نیروهای گوناگون سیاسی چشم انداز آینده را چگونه می بینید؟

— اگر این وضع ادامه یابد. به یکوع دیکتاتوری خواهیم رسید. از طرفی ناامنی های موجود به تدریج بهانه تجدید حیات میلناریسم را بدست خواهد داد و میلناریسم با خود نابالونیهای خویش را نیز به وجود خواهد آورد اما با وقتی آیت الله خمینی حیات دارد، به خاطر محبوبیت عظیم او در میان توده ها نابالونی ها و بهان خواهد کرد. اما هر نفس طعنه مرگ است، پس سرانجام روزگاری ما با یک ژنرال «سلطان نامه» خواهیم داشت که با داغ مهر برپشتی حکومت آریابهری بدون آریابهر را به اسم اسلام مسخر

بقیه در صفحه ۴۶



هنرمندان و انقلاب

۲ - کامران نانی و سعید حمیدیان داستان
« لئس » و نمایشنامه‌ی « ویتک » اثر بوشر را
برای نخستین بار زمستان ۱۳۵۰ در انتشارات پیام
سروان داده‌اند .

1 - RENHCEUB GROEG

اتحاد زاغه نشینان
 جنگ با کاح نشینان

سال ۱۸۴۶ است و چنین به نظر می‌رسد که گونی انجیل همه دروغ است. چنین نظر می‌رسد که گونی خداوند کشاورزان و مسنگران را روز پنجم و امیران و متعلمان را روز ششم آفریده است. که گونی خداوند مابین‌ها فرومده است. هرمان رابیند برهمی، چهارپایان که بر زمین می‌چرند. گونی کشاورزان را از خیل حزندگان دانسته باشد. زندگی متعلمان یک‌روز بلند تعطیل است: آنها در قفس‌های زهرآلود زندگی می‌کنند، لباس‌های طرفین می‌پوشند. چهره‌های صاف و تمیز دارند و بزبان خاصی حرف می‌زنند. هرمان رابیند اما، مقابل آنها همچون کور. بر زمین زیرکشت‌اند. زارع پشت گاوها، متعلمان پشت او و وی را می‌رانند و می‌نازاند، دانه را او برمی‌دارد و گاه را برای زارع می‌گذارد. زندگی زارع یک‌روز بلند کار است...

درامیرنشین : حسن : ۷۱۸۳۷۳ نفر زندگی می کنند که هم ساله ۶۳۶۲۳۶۶ گولدن به دولت مالیات می دهند.

.... هفتصد هزار انسان عرق می‌ریزد ، گرسنگی می‌کشند و گروهی به نام دولت زور می‌گویند ، زورگويان به دولت تکیه دارند و دولت می‌گوید برای برپائی نظم زور لازم است . این هیولای عظیم : دولت چیست ؟ ... همد دولت اند . نظم‌دهندگی دولت قوانینی است که سادات همه را تضمین کند . حالا ببیند درامانده من ، نظما چه نامی من . کد . هفتصد هزاران ان شش میلیون گولمن می‌براند برای اینکه نانمان چون حیوان نابری رفتار شود نابری نظم و

میخائیل رنهولد لتر « است. در این داستان سیر او روح انسان را که چشمی زاینده ماوراء الطبیعه است مازمی گوید لتر شیفته و شیدا خدا را می‌طلبد و از خود می‌گذرد.

آخرین اثر نمایش موشر « و نیز » هجوون دیگر آثار او برپایه واقعیت است. زندگی سربری که تنهایی خود را باعث پر کرده است. وقتی آن را اردست می‌دهد، معشوق و خویش خویش را با خود می‌کند.

[illegible]

ما در این جا بخش‌هایی از اعلامیه‌ی وی را که در آن ملت‌آلمان به قیام علیه استبداد فراخواند.

ترجمہ کردہ ایم. ۲

گنورگ بوشنر

دارمشتات . ژوئیه ۱۸۳۴

توجہ !

این یادداشت دربرگیرنده‌ی حقایق است برای مردم ایالت «هن». اما هر که حقیقت را بگوید به‌دار آویخته می‌شود. حتی آنکه حقیقت را بخوابد می‌کشد ازسوی قاضیانی که به‌دروغ آلوده‌اند. «محارزات شود. ازاین‌رو لازم است هرکسی که این یادداشت به‌دستی می‌رسد به‌نگان روی توجه کند»

۱ - خارج از خانه باید با نهایت دقت آنرا از نگاه پلیس مخفی بدارید ،

۲ - تنها می‌توانید آن را به اطلاع دوستان نزدیک خود برسانید ،

۳ - به آنهایی که همچون چشم‌های خو
اطمینان ندارند، بدون آنکه مطلع بشوند، بدهید

۴ - اگر این نوشته را در منزل کسی که آن خوانده است یافتند، بگویند که می‌خواسته آن به شورای محل تحویل بدهند.

تاریخ هنر، شناساندن هنرمندی است که مراحل عشق و فراق طی کرده‌اند. هنرمندان انقلابی فراق را پذیرفته‌اند که حتی جاودانه است گئورگ بوشنر، نمایشنامه‌نویس آلمانی نوشته‌ای است در حقیقت از هنرمندان انقلاب.

گئورگ بوشنر در نوامبر ۱۸۹۳ در دارمشتات آلمان به دنیا آمد. اجدادش همه پرشک بودند و پدرش پرشک گارد باپئون بنایان بود. بوشنر علوم طبیعی، پرشکی و فلسفه تحصیل کرد که با انقلاب کبیر فرانسه آشنا شد. سال ۱۸۹۵ را گروهی از دانشگاہیان «اجتن حق بشر» را تشکیل داد و خود به تحریر مقاله و رساله برای بیداری کنائوزان و صنعتگران آلمان به املاک پرداخت. هر دو آن سال پلیس «حق» یاران او را به دست کشید و بوشنر موفق به فرار شد. «استعداد زود پختن» چنگ با کاخ شیشیان «در آنال» ریخته آمد. پیاز شکست بهمت، بوشنر نامند، سیاست را کار گذاشت، تحصیل خود را با جدیت پیوار ادامه داد و سال ۱۸۹۶ پیاز احد دکترا، به دانشتاری انابومی تعلیمی در دانشگاه روریج بدو شد. گئورگ بوشنر در ایامی که در خانه پدری می‌بود، تراژدی «هرگز دانستن» را بر اساس اسناد مدرسو ترواوه نوشت. «داس» فرمان اشغال کبیر فرانسه خسته ارکتوت و کشاور معتقد شده است که هر حرکت و اقدام فردی بی‌فروه است. ماشین جنسی املاک وقتی به درست‌های تخت فرندان خود را می‌بلد، قدرت دارد. هر حرکت تاریخ است. زندگی دردی است که

هم در آن سال کدی « لئوسولنا » را نوشت.
در این اثر نیز بوشتر در فضای افسانه و حال
و اندیشی را نشان می‌دهد که حلال زندگی خود
را با شمر و شوخی بر می‌کشد. رها می‌دشت.
و اندیشمند در افسانه « حقیقت = عشق » را می‌یابد
و آزاد می‌گردد.

داستان «لتر» را بوختر سال ۱۹۳۶ می‌نویسد.
داستان برپایه‌ی زندگی شاعر و نقاشنامه‌نویس
بهشت «طوفان و شب» آلمان «یاکوب» ،

هنگامی از طریق وراثت صاحب حق و عنوان نمی گردد. هیچکس از اراجه آوری مکتب دیگری برتری نمی یابد. مالدارین قدرت دارا داری همگان با اکثریت است. این اراده. قانونی است که نمایندگان ملت وضع می کنند. نمایندگانی که از سوی تمامی ملت برگزیده می شوند و همه کس می تواند انتخاب شود... و طغیان و کار شاه اجرای قوانینی است که ملت وضع کرده است. آنگاه فرانسویان سلطنت موروثی را بر داشتند. و آزادانه قدرت حاکمیتی نوی بر اساس قواعد منطق و کتاب مقدس وضع کردند. مردانسی که حکومت را بدست گرفتند برگزیدگان ملت بودند و فرانسه کنونی شد آزاد.

شاهان دیگر. از قدرت ملت فرانسه به وحشت افتادند که مبادا نفیر آزادی ملت های آنها را بیدار کند و انقلاب آنها را بر سر کند. از این دو باسیاهان غدار از همسو به جان فرانسه افتادند. بخش بزرگی از اشراف و متعلمان به سوی دشمن رفت. ملت سرباخته برخواست. خیانتکاران را به زیر کشید و باجگیران شاهان را کشت... اما فرانسویان خود. آزادی جوانان را در مقابل نهری که ناپلئون برایشان خرید فروختند و او را به عنوان قیصر بر تخت نشاندند. آنگاه خداوند فرانسه را مجازات کرد. آنها را در یخبندان روسیه شکست داد و دوباره شکستگان دودمان «پروین» را بر آنها فرمانروا گردانید... اما هنگامی که مدت مجازات به سر رسید؟ مردان شجاع فرانسه در ژوئیه ۱۸۳۰ «شارل دهم» شاه خائن را از خاک خود بیرون راندند و دوباره به دامان لوئی فیلیپ فریبکار و متظاهر پناه جفتند. در آلمان و همدی اروپا وقتی فرانسویان شارل دهم را از تخت پائین کشیدند هاله برخواست. ملت های تحت اقتیاد آلمان برای آزادی مسلح شدند. این جا بود که شهزادگان آلمان با هم به مشاوره نشستند و موثرترین آنها گفتند: بگذارید قسمتی از قدرت خود را از دست بدهیم تا بتوانیم بقیه قدرت خود را حفظ کنیم پس مقابل مردم ظاهر شدند و گفتند ما می خواهیم به شما آزادی هدیه کنیم؟ همان آزادی که به خاطرش می خواهید بخت کنید و فرزندان و ترسان لقمه ای چند پیش پای مردم انداختند... متأسفانه مردم به آنها اعتماد کردند و ساکت شدند. بدینگونه بود که آلمان هم چون فرانسه قریب خورد.

قانون اساسی آلمان چیست؟ توده ای از کاه و شهزادگان دانه ها را برده اند. مجلس قانونگذاری چیست؟ آسیایی که پلک ناروار بر اساس آژونیار شهزادگان برگزار می شود، و بدان جسمی که

بقیه در صفحه ۴۶

حکم می راند؟ روئین تن و مقدس می خوانند به او نزدیک بشوید و نگاه به درون لباس شاهوار باو بیندازید. وقتی گرسنه است؟ می خورد. وقتی مقابل چشانش سیاه می شود می خواند نگاه کنید او هم لاج و برم همچون شما دنیا آمده است و سخت و خشک مانند شما اردیبا خواهد رفت. با این همه پاهای او برگردی نشاست. همتیست هرار آلمان را بر خنثی خود دارد. وزیرانی دارد که مشول کارهای او هستند برمال شما. از طریق مالیات ها بر جان شما و از طریق قانون های حکم می راند. مردان و زنان و صبیغ و شرافندی را دور خود جمع کرده است که دربار اویند. قدرت او جدایی است و این قدرت را برای فرزندان و زناش که آنها هم از نسل فوق انسان اند. به اوست می گذارد.

وای بر شما بی پرستان - شما آن کافر اند که هیچک را می پرستیدند هیچکس که آنها را می دید و می بلعید. شما بر سر او تاج می نهید اما آن تاجی است از خار که بر سر خود نهاده اید. شما دست او چونان فرمانروائی داده اید اما آن شلاق است که بر سرهای شما فرود می آید. شما او را بر سر تخت نشاندید. اما آن تخت شکنجی شما و فرزندان شما است. شاهزاده سر را اوست که بر بدن های شما می خیزد. وزیران او نش های او و کارمندان دم اویند... شهزاده ی بزرگ که زیر فرمان های اومی آید نشان هدای عطی می است که تن پرستان عصر شما برایش جده می کنند. شغل شهزاده، قالی بر روی است که جامها و آفتابان بزرگ زاده ی دربار در اوج هیئت خویش روی آن در هم می لولند. با نشانها و حمایل های زخم های خود را می بوبانند. زیر پوش های گران قیمت بدن های طاعون زده ی خویش را پنهان می دارند. دختران ملت کلفت ها و فاحشه های آنها یید و پسران ملت به خدمت ها و سربازان شان.

این همه را تحمل می کنید، چون راندن هفت خط به شما می گویند شهزادگان سابی خدایند... قدرت شهزادگان بر پایهی حساب است و دروغ است. با انتخاب ملت نیامده اند. به این جهت تقریب شده اند، خداوند با آنها نیست... سال ۱۷۸۹ ملت فرانسه دیگر نمی خواست اسباب رکش لاغر و زار شاه باشد. از جا برخاست شیر مردان را فراخواند آنها گرد آمدند و گفتند: شاه آدمی است مانند همه، با این تفاوت که باید نخستین خدمتگزار ملت و کشور باشد. باید در مقابل ملت مشول باشد و چنانچه وظیفه اش را بد انجام بدهد باید مانند همه مجازات شود. آنگاه حقوق انسان ها را روشن کردند:

قانون کار کند... حکومت را والی ایالت و حدمه اش می گرداند... مشاوران دولت. مشاوران ایالت و ولایت و کلیساها و مدارس و اداره های مالی و جنگل و مانند آن با حیل مشال ملد. گویندان آنها و آنها شاهان و قضاات آنها... آنها آزادانه فرمان می راند و ملت بر دگان آنها. شش میلیون گولدن به آنها می دهید، نا آنها بر شا ملت نهید و حکومت کنید. شکم های آنها را پر می کنید تا حقوق انسانی شما را بدزدند...

راه، وزارت داخله و عدله ست. از یک میلیون باج می دهید تا برای تنبیت حقوق طبقه متعلمان و دانشندان قاهرها وضع کنند. این قوانین چیزی نیست جز رسیله و راهی تا شمارا مطیع و متقاد نگهدارد، و راحت تر بسدوشد و غارت کنند این چه قوانینی است که شما نمی فهمید... دادگتری در آلمان از قهرها پیش فاحشی نهاده هاست... شما می توانید از همایه تان که سپه زمی رها یان را دزدیده است شکایت کنید، اما از حکومت شکایت کنید به عنوان مالیات و عوارض «روز به روز از شما می گیرد و می خواهد تا شکری از کارمندان شکم باره از عرق جبین شما سیر کردند... کدام دادگاه به شکایت شما رسیدگی خواهد کرد؟ کدام قاضی حق شمارا خواهد داد؟ رنجبر هائی که برادران «فولگر برن» شمارا به «روکن بورگ» بردند، جواب شکایت را خواهند داد.

برای ارتش نزدیک به یک میلیون گولدن می پردازید. با این پول پسران شما انیفورم رنگی به تن می کنند، سلاح یا طبل به تان و کمر می اندازند و اجازه دارند همه پائیز، تیر اندازی کنند... با این پول پسران شما اجازه دارند به سردی کتاورها قسم بخورند و بر دیوار قصرهای آنها کنیک بدهند. آنها با طبل های شان گوش شما را می کنند و با شمشیرهای شان اگر فکر کنید آزادی، سرتان را می شکافتند. آنها قاتلان اجیر شده ی قانون اند، نه دزدان تحت حمایت قانون را حمایت می کنند، نه اتفاقی که در «زودل» رخ داد فکر کنید! همان برادران شما؟ همان بچه های شما آنجا بودند که برادران تان، پدران تان را کشتند!

بزرگترین رندان و هفت خطان روزگار نزدیکان شهزادگان آلمانند. اگر پاکدامنی به این درجه برسد، بی درنگ رانده خواهد شد. اگر مرد صادقی چنین مقامی دست یابد و بماند یک عروک خیمه شب بازی است که نخ او دست های شهزادگان است...

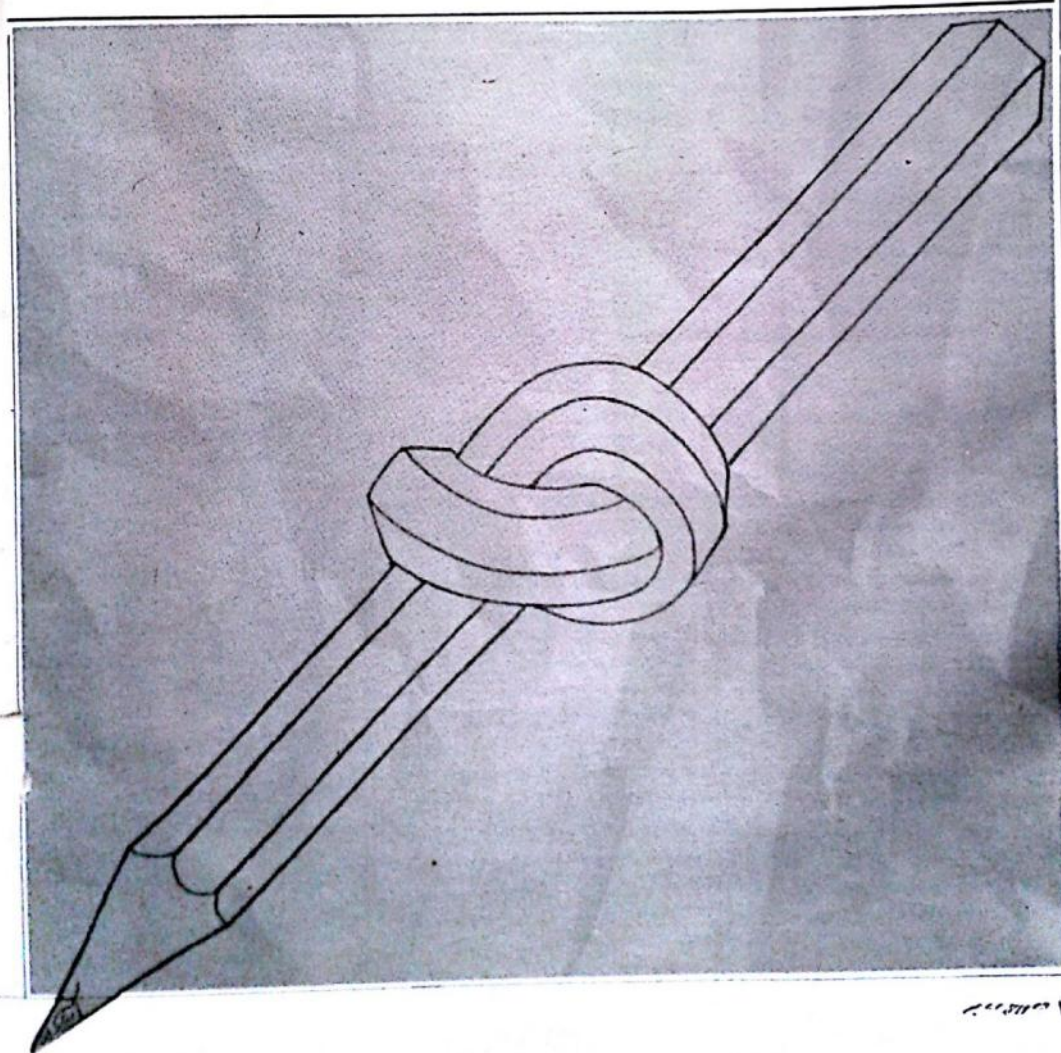
«به نام امیر» همه کار می کنند، خیش و خرمن کوب را از چنگان بیرون می کنند و نه زندان تان می اندازند. این مردی را که بر شما

✽ چرا شاملو و اخوان شعر نمی‌نویسند ،
گرافیک‌های معتبر پوستر نمی‌سازند ،
شمیم بهار الخاص شاهرخ مکتوب ،
بیژن الهی ، امامی ، مهرداد صمدی ،
چرا نمی‌نویسند . شهید ثالث چرا
بر نمی‌گردد ، خلع چرا نمایشنامه
نمی‌نویسد ، قصه‌نویس‌ها کجا هستند ؟

فرامرز خیری

روشنفکران در انقلاب ، سهمی عاوی بقیه مردم دارند ، نه بیشتر

آی روشنفکران ! کجا تشریف دارید؟



تاریخ ، بعدها قضاوت و تعیین خواهد کرد که چند و چون و میزان سهم هنرمندان و روشنفکران ما در این انقلاب چه بوده است . اما تا آن وقت ، همینقدر می توانم بگویم که تا اینجا ، سهم آنان از حد سهم هیچ يك از دیگر انقلابیون بیشتر نبوده است . فوراً توضیح بدهم که اولاً به استثناء نظر دارم و ثانیاً سهم مطبوعات را جداگانه در مقاله ای دیگر بررسی خواهیم کرد .

● روشنفکران و هنرمندان ما ، همراه دیگران ؛ آن کارمند و آن کارگر و آن پیشه ور ، در خیابانها براه افتادند . فریاد کشیدند و مشت هایشان را تکان دادند . زدند و خوردند و جنگیدند و صاعقه ای انقلاب چنان سریع و لطیف بود که شاید فرصت نکردند کارهای روشنفکرانه هم انجام دهند . نقاشان کمتر از همیشه نقاشی کردند . شاعران کمتر شعر گفتند و قصه نویسان کمتر قصه نوشتند . آن زمان که اصلاً مجال ساختن فیلم و روی صحنه آوردن نمایشنامه نبود . مقاله های تحلیلی نكوتوکی نوشته میشد . سر اسرافات روزنامه ها و مجلات را شرح کنشها بر کرده بود . موسیقی تصنیف نداشت . کسی حال تماشای فیلم نداشت . روشنفکران نوبی خیابانها بودند . شانه به شانه ای کارگران و جوانان محصل و زنان چادرپوش ، نادان و متفکر از این هسانی و همدلی یکنس فریاد می زدند و شعارهای یکان می دادند . کی مجال آنرا داشتند که در خانه ها بنشینند و بنویسند و نقاشی کنند و شعر بگویند ؟ تازه اگر هم می توانستند ، نمی خواستند . چون مگر میشد این فرصت یگانه ای « بی طبقاتی شدن » را از گد بدهند ؟ فرصتی که ممکن میکرد آدمهای گوناگون ، حرفهای یکان بزنند ، بی آنکه حد یکی افزون و حد یکی کم شود . اما این فرصت تاریخی که تجمع و فریاد و راهبیمانی را ممکن کرده بود ، در آن شکل خاصش ، گذشت . آدمها رفتند سر کارهایشان . برگشتند به حرفه هایشان . اما روشنفکرها هنوز سر کارشان برگشته اند . و این سؤال من است که چرا ؟

● انقلاب اخیر ایران به دست و به راهنمایی هنرمندان و نویسندگان صورت نگرفت (کدام انقلاب است که چنین است) ، و به دست سیاستمداران حرفه ای هم ! اما تحلیل اینکه چطور و چرا و به دست کما صورت گرفت ، جایش در این مقاله نیست . فقط میخواهم بگویم اگر جای آثار هنری ، پوسترها و سرودها ، شعرها و قصه های انقلابی بر زمان انقلاب خالی بود ، حالا خالی تر است .

ایترام می دانم که اگر مدت زمان انقلاب

طولانی تر میشد ، جای همه ای آثار آرام آرام مشخص میشد ، فرصت کافی اگر بود - مثل انقلاب روسیه یا مکزیک - هنرمندان انقلابی از میان خیل هنرمندان موجود سر بر می کشیدند و سهم و دین خود را ادا می کردند . اما گفتم که انقلاب و پیروزی آن به صاعقه ای می ماند : نظام مستقر را ساقط کرد و برجایش نشست و مجالی نماند که در هیاهوی پیروزی کسی دنبال شعر و قصه و سرود بگردد . کسی نیامد دعوت کند یا پیشنهاد کند که علان اثر را بیافریند ، خوب ؟ اینقدر هم می دانیم که در ایام انقلاب ، جنبه های فاعلی و اغفالی ، پیشنهاد و سفارش ، مسئولیت گذاری و مسئولیت پذیری درهم می ریزد و آنچه می ماند خانه ایست که همه صاحب آند . مستعدای جمعی و از پیش توافق شده و از گون می شوند . چون « آمر » ی نیست ، پس « ماموری » هم نیست و این از اختصاصات « ایام انقلاب » است . اما حالا که « ایام » حاد و شدت اغتشاش های پیروزمندانه گذشته است و روزهای استقرار فرا رسیده اند . هنوز روشنفکران ما نمی خواهند سرکارهایشان باز گردند ؟

● معلوم - که خدا رحمتش کند - بن آموخت که نام « روشنفکر » ، عنوان وسیع و محترمی است و اگر این نام ، شامل کسی شد ، همانقدر که متفکر ، متدین ، مدیون هم میشود ، این عنوان را « مقامی » اعطاء نمی کند که مقامی هم نتواند بار پس بگیردش . اما اگر شامل شدی ، برابر عزت باید به حرمتش بگوشی و هر لحظه عزت عزت باید چنان بگذرد که درهای از آموختن و آموختن خالی نباشد . پس اگر می نویسم « روشنفکران » ، غرضم همه ای آن متفکران و هنرمندان محترمی اند که می توانند در مسرتن و بوع معای هستی انسان باز مند اسن زمانه ، باری کنند . که نمی کنند !

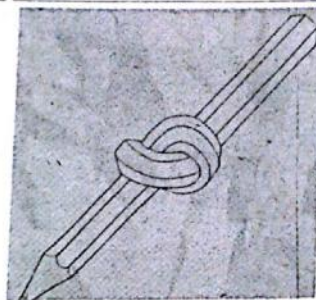
● روشنفکران سالهای گذشته ما ، کمتر به مخاطب اندیشیدند . (هر جا که سخن از فصل و همت روشنفکران به میان می آورم ، منظورم تو خواننده ای روشنفکر عزیز ، و هر جا که صحبت از نفس و اعمال است ، ترا نمونه نمی گیرم . نمی خواهم گمان کنی به حسابها می رسی و کسی که اعمال کارتر و با قهر تر از همه است ، دارد از این راه برتری می جوید) . در نظام متمرکزی که مردهای حقیقی صاحبان حق را ، منصوبین و منصوبین تقسیم می کردند ، جای برای سهم حقیقی مخاطب نبود . این نظام متمرکز چیست عمل میکرد که گمان نمی رفت - و سالیان دراز ایستاد گذشت - که از این دایره محدود عنوان بیرون جفت . در این اعصابی منافی که مسان تولید کننده و مصرف کننده ، روشنفکر و مخاطب ،

حاکم بود .

تولید همانقدر فرار و بی ثبات بود که مصرف . من دیدم نایشی را که تعداد هر پیشگاهش ارتعاشناچیان افزون بودند . دیدم نایشگاهی را که پیش فروش شده بود و بود و سود باز دید کننده در ماندگاری آن سهمی نداشت . دیدم فیلمهای دولتی را که - خوب یا بدشان به کار - فروش رفتن یا نرفتن آنها ، جای در سر نوشتشان نداشت . مردها را گرفته بودند و رفته بودند ، دیدم نایشهایی را که گردانندگانشان از صدر تا ذیل حقوق بگیر دولت بودند و نایشنامه ، در آن نظام متمرکز ، سهم هر کس را معین کرده بودند و این آموختگی ، « مخاطب » را در صرب اول به کاری می گذاشت و قاطعیت نظرش را - که نمین کننده حقیقی تنها اوست - به درجهات اول اهمیت ، که در پائین ترین مراحل قرار می داد . دایره ای محدودی فراهم آمده بود از « سفارش » به « تولید » ، که حد غایی موفقیت به همین بود . نه که بامردها دشمنی داشته باشد ، اما سر نوشت اثر را کارگران دایره صحنه می گذاشتند : از « سفارش » به « تولید » و از « تولید » به « مقصد » - و دایره سه می شد . و دیدم هنرمندانی را که از عدم موفق عام اثرشان بخود می بالیدند و « حد » کار را فراتر از « شاحت عامه » می دانستند و می خواستند .

اما گاهی هم نداشتند . چون این سیر باطل و دایره محسوس ، قوت و غدای خود را می طلبید و هسته دو قور و توشش هم باقی بود و هنرمند و روشنفکر ، همه در این آتش می ریختند و رانش را بخواید ، مردن را هم به کمال نمی ستانند ! پس سر محرابی بود که در حیطه ای محدود می گذشت . قوانین ناریش را داشت و کارگران و تولید کنندگان و مواسع خاصش را . گمان نمی رفت جایی خالی و سیاه و عیبی در آن حضور دارد که داشت . جای « مخاطب » و مخاطبان ، نمی توانستند و یا نمی خواستند مخاطب چیزی باشند که به آنان مربوط شود . درباری بی شرکت کند که قواعدش را کسی یادشان نداده است ولی دانستن این قواعد ، از پیش دانسته فرض شده است !

آدمها دوست ندارند از آغاز بازی عقب باشند . حق هم دارند . این جدایی و افتراق عظیم ، بطور دوخط نامواری ، هر چه بیشتر میرفت و دورتر میرفت بیشتر فاصله می گرفت . نایشهای « نوشتن » را اگر صدها نفر نك می کردند ، نك نایشهای این سالها را تنها هزار نفر از عهده بر می آمدند .



هرمند که مثل حد درک مخاطبتش نبود و تخفیف نباید می داد ۱ و مخاطب ۲ سرگردان و ملق ۳ راه بجایی نداشت. چیه میگرفت و هرچه را که نمی فهمید ۴ پیکره طرد میکرد. دوخط ناموازی جداتر و جداتر میشدند و کسی باکیش نبود.

● انقلاب، دایره بسته باطل را شکسته است. از چند جهت عمل کرده است که میشمارم: انقلاب قانون بدیهی «ازسفرش به تولید» را محدودش کرده است. دولت دیگر سفرش ندهنده نیست، آمبول تقویتی به هر مریض الحوائی که روی بایش (یعنی روی دوش مردم) نمی تواند بایستد. نمی زند. درناتر، میرود که نظام «هرمند حقوق بگیر» از میان برود، و بگذارد برود. بگذار هرمند مزدش را از تماناچیان بگیرد. مسئولان ساند و درگوشه ای از دشتش حمی برایش قائل بشود. نقاشان باید زندگیشان را از راه فروش آثارشان به همی طبقات بگذرانند. آیا میشود یک اثر هنری درختان و مناز معاصر خلق کرد که فلان کارمند دولت که ماهی شش هزار تومان درآمد دارد، دوهزار تومانش را برای خرید آن کار بگذارد؟ الهه که متود. چرا

نمود. ● انقلاب، مردم را طلبکار کرده است. همان نمی کشد دیگر بشود مردم را به نادانی تان بحقیق و مهم کرد و هر ربط و باسی را تنها به صرف اینکه «تو نمی فهمی» زورچیان کرد. مردم یاد گرفته اند سوال کنند. فهمیده اند که «می توانند» و این توانستن، تصدیق به انصاف را کمرنگ کرده است. پس در رویارویی با یک اثر هنری، یک مقاله و یا یک تحقیق، به «انعمالی» بودن خودشان اکتفا نمی کنند. دیگر سیر اثر هنری، سیری منحصر فاعلی و از هرمند به مردم نیست. رویارویی نام و نام است. به قول شاملو: «آلینه ای در برابر آلینه ای است»، و ابتدای خلافت حقیقی است.

● انقلاب، ریخت و پاشها را محدود کرده است. پس اگر کسی «اثرش» را بفروشد، می تواند مطمئن باشد که به قیمت حقیقی آن فروخته است.

خریدار پولش را - حتی یک بلوط ده تومانی - تا تر را - بیهوده خرج نمی کند.

● انقلاب، واسطه های غیر لازم را از میان برده است. هرمند و روشنفکر بجای اینکه به آن صاحب دولت یا مولی بسیدند، مستقما باید به مردم فکر کنند. کسی دیگر جز مردم حمایتشان نخواهد کرد، که حامیان حقیقی و هشیگانی اند و میشود رویشان حساب کرد.

● انقلاب، حدودهای تازه و میدانهای بکر را به عرصه درآورده است: حرفهایی که نمیشد بگوئی و بحثهایی که نمیشد مطرح کنی. حدودهای تازه ای که می توانست ستیامی خلافت های هرمدانی باشند که از ملال تکرار، راه رهایی می جویند. انقلاب به مثابه انگشت اشاره عظمی، پهنه های تازه - و نه تازه، که محجور مانده - را نشانمان می دهد. زمینه هایی که از کنارشان می گذشتیم و هیچ گمان نمی بردیم لیاف تفکر و نظاره را دارند.

● انقلاب، دایره ی بسته باطل را شکسته است. اما هنوز خط مستقیم هم برقرار نشده است.

● روشنفکران ما کار نمی کنند، یا آنقدر که باید کار نمی کنند. انگار انتظار می کنند تا مثولی از راه فرا رسد و شرایط کار را تنظیم کند و بایدها و نبایدها را تعیین کند! در بهت و بی شکلی عظمی ملق مانده اند. حالا بگذرید از یکی دونهایشامای که اجرا شده است و دونه نمایشگاه خطب نقاشی که برگزار کرده اند. آن سیر هاشک و درجریان کلی محفل شده است. سیر هاشک و مظمی که از جایی شروع میکرد که بهمان جا هر ختم میشد! اما هرچه بود، سیری بود که گردانندگان و گرفتارانش گمان میکردند راه به جایی میرسد. اما دایره ی سنی درجریان دیگر باز ایستاده است. جرخ شکسته است.

● روشنفکران ما اگر کار ایستاده اند. مقاله نمی نویسند، هنوز کسی شروع به تحلیل علمی انقلاب حاضر نکرده است. جنبه فاعلی و ارشادی شان را احراز نکرده اند. بیشترین مقاله هایی که نوشته اند نه تنها پس از وقوع حوادثی بوده است که ناگهانی و خارج از حیطه ی پیش بینی ها صورت

گرفته اند. بعد از غوغای «حجاب» یا «رفراندوم» و یا «لایحه مطبوعات» و یا «مجلس مؤسسان» بود که قلم های منظر، به کار افتادند. کسی بحثی را شروع نمی کند که خاص او باشد، یا تحلیل گر و راهگشا باشد. منتظرند تا حادثه ای از سرازیر آنان آغاز شود و آنگاه در توضیح طبع و یا مخالفت با غلبت آن قلم نزنند، و این همان جهمی است که از آغاز گسترش انقلاب برعهده گرفتند. انقلاب که آغاز شد؟ تازه قلمها به کار افتادند.

● الهه آنددر ساندلوح نسیم که گمان کنم اگر روشنفکران شروع کرده بودند به نوشتن، آنوقت انقلاب شروع میشد. اما به همراهی و ساوی بهیما اعتقاد دارم. روشنفکر زیر سایه انقلاب، یا انقلاب زیر سایه روشنفکر؟ نه. روشنفکر همراه با انقلاب.

● می رسم، داریوش آخوری، داریوش شایگان، فریدون آدمیت، هما ناطق، زرین کوب، مصطفی رحبانی، ایرج افشار و دهها روشنفکر و محقق گرانقدر چیرا نمی نویسند. چیرا دم در کشیده اند؟ کدام فرصت بهیر و لایزم از این روزها می تواند فراهم شود تا نوشته ها نوشته آید؟ کجایند آن عالمان و روشنفکرانی که از معارف اسلامی همانقدر فراوان مطلعند که از فرهنگ معاصر جهانی. مگر این روزها همان «سرخش» تاریخی نیست که فرهنگ ما به آبرو نرفته است.

● نقاشان ما نقاشی نمی کنند. ناچانی که می می داند الهه. اما میدانم که بسیاریان درخانه ها نشسته اند و منتظرند. نمی داند منتظر چه هستند، اما منتظرند. دشتان به کار نمی رود. دلزدند! اما می رسم آنروزها دلگرم چه چیزی بودید که حالا نیست. خریداران خرپول رفته اند؟ بروند. نفس نقاشی که نمرده است. چرا بیشتر و بهیر و با فراغ بال کامل نقاشی نکنید و ارزان تر بفروشید؟ خریداران خود را نمی شناسید؟ فرقی نکرده اند. همیشه شوق خریدن آثار هنری در مردم ما بوده است. اگر پول کمتری برای اس مصرف دارند، ارزان تر بفروشند. اما مگر می شود نقاشی نکرد؟ شاید گمان برید نمی شناسند؟ خودتان را بشناسید. پای آثارشان باستید و شرح دهید مانی دارد؟

● شرف «برده داری» همیشه محفوظ است چون هم می آموزد و هم رابط «انسان» و «انتر» می شود.

● از نویسندگان و شاعران و مقدان کمر اثری هست. صاحب نظری که عمری حور دل خوردند و به کاتب نوشتند، امروز که دور صراحت است ساکنند. شنیدم قرار بوده یک محله ای ادبی هفتگی منتشر شود، اما از جسم نویسندگان مهم معاصر نتوانسته اند خوراک چهار

نوار «اولدوز» به قیمت تمام شده

سر دبیر گرامی مجله تهران‌نصو

با احترام در صفحه ۴۷ شماره ۲۰ مجله گرامی مطلبی از قول آقای مهروز دولت‌آبادی نوشته‌شد. بود که ناچار به توضیح هضم.

بی‌تردید آقای دولت‌آبادی آگاه نیست که تعدادی از سرمایه‌داران بازار با استفاده از آشفته‌گی اوضاع و شرایط اجتماعی، نوار خام را که حداکثر ۲۰ ریال تمام می‌شود، حداقل ۸۰۰ ریال عرضه می‌کنند. و قطعاً باید آگاهی داشته باشند که هزینه تهیه نوار اولدوز با کیفیت که خود شاهد بوجود آمدن آن بودند، شامل هزینه چاپ کتاب باجلد دورنگ، پوست سررنگ، لیل و روی جلد ۲ رنگ، هزینه تکثیر و استودیو خدمات تبلیغ و بسیاری خدمات دیگر حتی بدون احتساب حق خوانندگی و نوازندگی چیزی حدود ۱۲۰۰ ریال می‌شود. که لزوماً باید توضیح بدهیم کلیه هزینه تهیه نوار حتی قبل از دریافت مواد آن پرداخت می‌شود، درحالی‌که این سازمان‌نوارهای جنگ و اولدوز، را به قیمت ۱۶۰۰ ریال به نمایندگان خود در تهران و شهرستانها عرضه می‌کند، چرا که فروشنده‌گان حاضر نیستند با سودی کمتر از ۹۰۰ ریال نوار را هراندازه با انگیزه فرهنگی بطور امانت بگیرند و بفروش برسانند.

ما نیز حداقل چون آقای دولت‌آبادی معتقد به اصالت وجودی چهاره‌های انقلابی کشورمان هستیم و نیک آگاهی که سوءاستفاده از نام چنین سردان باارزشی در شرایط ناپسند و سزاوار نکوهش است و خودایشان بهتر می‌دانند که دست‌اندرکاران این سازمان هرگز چنین هدفی نداشته‌اند. چرا که می‌توانستند بجای تهیه این قبک نواری تهیه و به بازار عرضه کنند که بی‌هیچ دردسر و برخورد با انکار ارتجاعی گروهی از آزادیخواهان صرفاً سودآور باشد.

به این ترتیب با اعلام رایگان بودن صدا و نوازندگی از سوی این هنرمند مبارز درمجله شما ما نیز اعلام می‌کنیم بخاطر حرمت بسیاری که برای صدا و راه او قائلیم حاضریم نوار اولدوز را همراه با کتاب ویژه باقیمت تمام‌شده در اختیار هر کسی که مایل باشد با حداقل سود آنرا بفروش برساند قرار دهیم. تا باشد راه صدا و رهروان او هموارتر شود.

با احترام. سازمان انتشاراتی هری - فرهنگی ابتکار

گاه پنج پنج می‌کند «فلانی را هم گرفته‌اند». افشای‌هایی شده‌اند که گمان دارند اکثریتی بها به قصد از میان بردن طیفی آنان برخاسته است. و روشنفکر که در عصر آن‌ها مضررانه - با خواه ناخواه - در طیفه‌ای از افلت برآمده (الت) قرار گرفته بود، حالا باز با نوبه و خودآزاری خود را در طیفی افلت محکوم دیگری سراغ می‌کند که ظاهراً سخت در معرض خطر و تهدید است. گمان می‌کند آن دست پر قدرت نامرئی به جرعی نامعلوم، با آخرین پناهگاه نقیض خواهد کرد تا بگویدش. فضای قصه‌های کافکا و «محاکمه» اش را - دارد دوباره سازی می‌کند و خود را جای آقای «ک» می‌گذارد.

البته این امر محتمل هم هست. اگر کار نکند و بار امانت را به کوشش و دلب خراست نکند، جنس هم خواهد شد. اگر هنرمند و روشنفکر معاصر در حسرت مدینه‌ای غیر فاضله‌ای آن روزها و یا در انتظار مدینه‌ای فاضله‌ای فردا باشد جز الفوس حاصلی نخواهد برداشت، چرا که مدینه‌ای فاضله را هم امروز می‌سازند و او بهش را باید به عهده گیرد. اگر این روزها سخت نکند، فردا به چیزی نخواهدش گرفت، در حساب نخواهد آمد و بهیچ منظورش نخواهد شد و آنگاه است که در پیله‌ای طیفه‌ای محدود، محصور خواهد ماند و حقیقت، جایگزین توهم خواهد شد.

من دیده‌ام ذهن‌های درخشان را که در آسیب کم‌کاری چطور کند و سنگین شده‌اند. دیده‌ام دیوارهای فراخ را که آهسته آهسته تنگ‌تر شده است. چمنوفی داشتیم که این انقلاب، عالم را فراخ، طبقات را بی‌معنی و دلها را بهیم نزدیک خواهد کرد.

اما هر اس‌های بی‌پایه و بی‌هوده را چه دیده‌ای که چطور به انتخاب دروغیت، تنگنای نظاهر امن را مرجع می‌کند.

● فریادها و رای‌بسیاری به روزهای گذشته تعلق دارند و سهم ماوی روشنفکران در آن، جان ماوی است که جای خاصی را منظورشان نمی‌تواند کرد!

اما رشادت این روزها، در کار فروتنانه، سازنده و مداوم و بی‌انتظار پاداش است که تجلی می‌کند و لاغیر.

سارده‌اش را نامی کند! از شاعران نابدآثری می‌شنی می‌نویسد. قصه‌ای نمی‌خوانیم، نفاشنامه‌ای نمی‌نویسد. اما ترسم تصویر انقلاب از این راه‌ها کمتر میرسد. ناکی شعارهای خنک و لفاظی‌های که معنی را باید بجای آثار اصل و حقیقی بگیریم و دلخوش کنیم! هنر انقلابی راستن پس کی از راه میرسد؟ حرف‌های معسر ما نمی‌خواهد «پوسر» طراحی کند! شاملو و اخوان شعر جاب نمی‌کند!

تسم بهار نمی‌خواهد نقد بنویسد؟ هاسال‌الخاص مقاله نمی‌نویسد؟ شاهرخ، مشکوب، سزن الهی، کریم‌امامی و دهاتی دیگر از هنرمندان و محققان ما کجا مانده‌اند؟ مهرداد صمدی چرا کار نمی‌کند، بهرام شهید ثالث چرا بر نمی‌گردد تا خدمتگذار مردمش باشد. اسماعیل خلج چرا نفاشنامه نمی‌نویسد؟ قصه‌نویس‌های ما را چه شده است؟

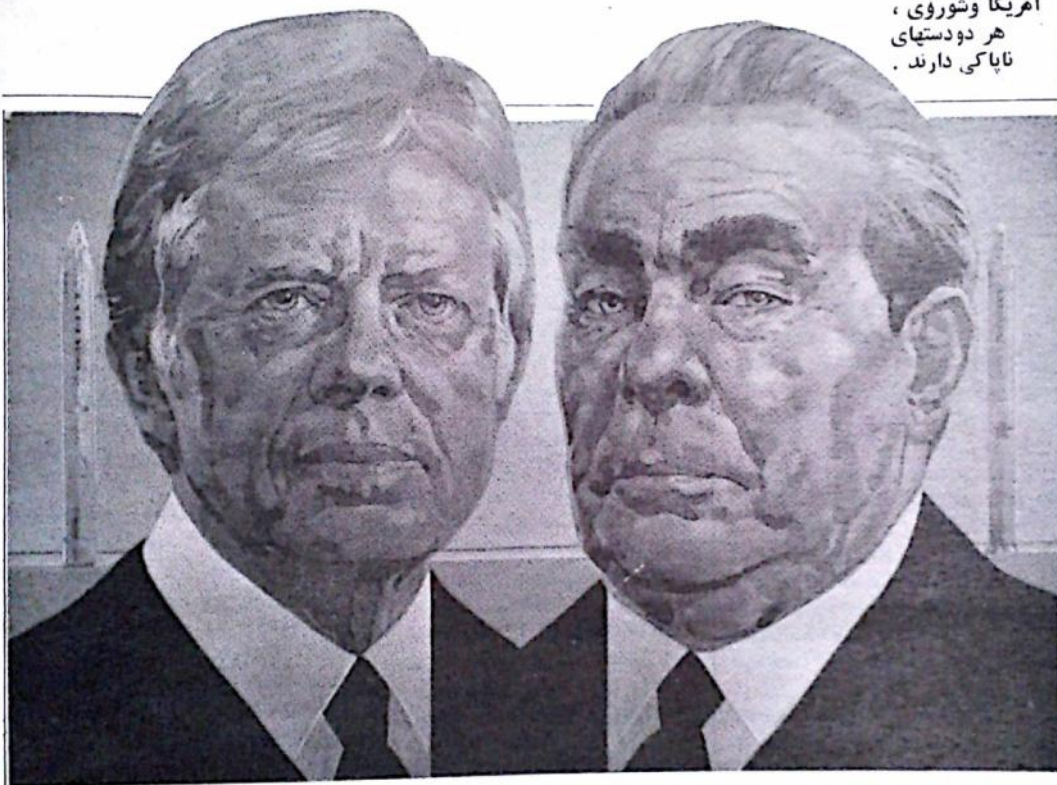
● همدار می‌دهم اگر امروز را گوشه‌گیری کنید، فردا هیچ سهمی منظورمان نخواهد شد و حق هم همین خواهد بود، چرا که روشنفکران است تا سهم روشنفکرانه‌شان را بها آورند. نظاهران و رای‌بسیاری و کشت کانی پوشیدن‌ها و فریاد کتب‌ها بجای خود - که سهم انسانی قصایا بود. اما می‌باید آن سهم تخصصی که هر روشنفکر باید ادا کند و از هر راهی و به هر صورتی. چون دیگر کسی از کسی دعوت نخواهد کرد. رقبه‌ی فدایت شوم نخواهد نوشت. مانی است که در مدت عمر روشنفکران از سفری این مردم خورده‌اند و حالا روز نادیده‌ی دین است. روشنفکران ما باید حافظ بار میراث علم و هنری باشند که تا به امروز رسانده‌اند و تنها با کار خلاق و مداوم است که می‌توانند این ذخیره را تصحیح و بارور کنند. در احتساب رفتارها و احتمالات غیر متعین دیگران نشستن و به امید تحسین و یا از حقوق توده‌ی خورن دول‌ماندن، راه بجایی نخواهد برد. در انتهای فیلم «فارانهایت ۵۰۱» فرانسوا تروفو، روشنفکران حقیقی را می‌بینیم که باسی و وسواس می‌گوشت تا ادبیات و هنر را در سینه‌هایشان حفظ کند و حتی اگر ندانند و نفهمند که چه می‌خواند، بار امانت را به حال حمل و حراست کنند. یادمان باشد که پایان فیلم «فارانهایت ۵۰۱» پایان خوشی است، چون با همین تشخیص و طینه است که هنر منتقل و مستقر می‌شود و این، جنبشی روشنفکرانه و در حد کمال توفیق است.

● اما دوستان روشنفکر من، اغلب به مهمانی‌های خصوصی می‌روند. فحش می‌دهند. بدبختی می‌کنند. می‌خندند. از این که نظام حوادث به ترتیب مطلوب آنها برقرار نیست، دلزده می‌شوند و اغلب دیده‌ام که بسیار هم هراسان‌اند.



باید منتظر سقوط کارتر بود

آمریکا و شوروی ،
هر دودستیای
ناپاکی دارند .



آندره فوئتن از سالت ۲ و از جهان می گوید

با این قدرت روال پذیر چه کند ، چه ؟
دو شخصیت در وین روبروی هم نشینند
این نکته مسلم است که برزف ، با این وضع
مراجی خراب ، تنها به این علت هنوز بر اریکه
قدرت تکیه دارد که همزمان اغلب بالای ۷۰
سالت ، هنوز نتوانسته اند در مورد گریش
حاشینی برای او به توافق برسند .
یک رئیس دولت غربی اخیراً بعد از سفر
به مسکو می گفت : « آنها خوب می دانند که
دولتان بعد از برزف دولتی مستعمل خواهد
بود . سایرین فکری در سر ندارند حیطولانی تر

کم و بیش پای آنها را هم به میان کشیده است .
گفتگو کردند . گفتیم کم و بیش ، باید می گفتیم
در اغلب موارد . چرا که در حال اسلحه مورد
استفاده در همه این بحرانها ، از زرادخانه یکی
از این دو قدرت صادر می شود .
اما اگر این دو مرد از قدرت بندی فقط ظاهر
آن را داشته باشند چه ؟ اگر زیر لای برزف
و برقتان سلطانی لخت پنهان باشد چه ؟ اگر
آنها قدرتمندان قلابی باشند چه ؟ اگر صاحبان
یرمدا و کوناه عمر قدرتی باشند که اغلب
اختیارش از دستشان به در می رود و خود نمی دانند

دو مرد با برخورداری از حیجان عمومی
احتمالی و قدرت ارتشی از گوریلها ، در وین به
گفتگو نشینند : این دو مرد رهبران دو قدرت
بزرگ ، دو ابر نیرو بودند . رهبران دو قدرت
بزرگ جهانی که هر یک قادر است ، البته به قیمت
ناپود شدن خود ، آن دیگری را نابود کند . این
دو رهبر موافقتنامه ای را امضاء کردند که تسر
سالتها تلاش در راه کاهش سرعت سابقه سرگیجه آور
سلجانی بود . همان سابقه ای که از فسادای
دهیروشیما به بعد آغاز شده بود . این دومرد
به طور جدی در باره بحرانهای آفریقا و آسیا ،

و جهان آزاد به کار بندد *

بنابراین کارتر تا تاریخ سرنوشت‌ساز چهارم نوامبر ۱۹۸۰ وقت خواهد داشت که حتی امکان کارنامه مدیریت خود را از ثمرات منفی پاک کند. اما بار این ثمرات منفی سنگین است: قضیه ایران؟ بحران انرژی؟ افزایش تورم که به مرز ۱۵ درصد نزدیک می‌شود؟ کاهش توسعه اقتصادی؟ که در سال ۱۹۷۹ از ۱۵ درصد تجاوز نکرد، کاهش چشمگیر فروش انومبیل، صفهای انومبیلها در برابر جایگاههای فروش بترن و بالاخره بیکاری که ۸ درصد مردم آمریکا را در برمی‌گیرد.



نهرهای هشت ؟

نهر های مثبت کارنامه کارتر کدام است ؟ عادی شدن روابط آمریکا با چین ؟ در این مورد که تمام امتیازها را آمریکا داد ، صلح مصر و اسرائیل ؟ این اقدام هم که ختم تمامی جهان عرب را برانگیخت ، برهیچکس پوشیده نیست که تقویت موقعیت کارتر به توافقات تازه مصر و اسرائیل در مورد مسئله فلسطین بستگی پیدا می‌کند . اما نزدیک بودن تاریخ انتخابات و نیاز دمکراتها به آراء یهودیان آمریکا ، کاخ سفید و واشینگتن را از اعمال‌کنترین فشار بروی حکومت

کردن هرچه بیشتر عمر این قدرت . برای این امر ، سنس و گساختی لازم می‌شود و اجرای آنچه سیاستی بزرگ نامیده می‌شود را شاید از چنین گروهی و چنین رهبری توقع داشت که گامهایش مردود است ، چانه‌اش همه دلچ و ساهاست از انجام گفتگویی خصوصی با شخصیتی خارجی ناتوان .

در برابر این مارشال ؟ رئیس جمهوری ، دیرکل ، که زیر فشار سالها عمر و باری ازمدالها و عناوین کمرخم کرده است ، جهره رئیس جمهوری آمریکا جوان می‌نماید . اما نگاه اغلب ملتساز او و شیارهای عمیق صورتش ، به لبخندهایش خیانت می‌کنند و خبر از خستگی این مبارزه سادهدلی میدهند که اداره ایالات متحد آمریکا را چندان دشوارتر از اداره ولایتش جورجیا نمی‌پنداشت .

میزان محبوبیت کارتر در پائین‌ترین حد ممکن است . این رئیس جمهوری در مورد قضیه ایران رفتاری مضحک از خود نشان داد . قهرمان دفاع از حقوق بشری که در اوایل سال گذشته مسیحی شاه سابق ایران را به عنوان یکی از مورد احترام‌ترین شخصیتها ستوده بود ؟ چند ماه بعد در کنفرانس گوادولوپ به هتایبان غربی‌اش اطمینان می‌داد که وابستگی ارتش شاهنشاهی ایران و ارتش آمریکا آتقدیر زیاد است که غرب نباید نگران بروز رویدادی غیرمنتظره در ایران باشد .

بیکار هم کارتر در مورد قضیه انرژی موضعی شجاعانه گرفت . اما بلافاصله در برابر اعتراض هم‌وطنانش کوتاه آمد و حتی راضی شد برای جلب رضایت آنها نفت را از بازاریا به هر قیمتی که شده بفرد . حال دیگر برهمه کن مسلم است که دو متاور کارتر ، شاهین‌لستانی‌اش برزیل‌سکی و کیوتو سیاحت آندرویانگ ، او را به هر طرف که می‌خواهند می‌کنند ، و ایمن سرگردانی او را از پشتگرم بودن به تمام وابستگی‌اش ، از سودیها گرفته تا هلموت‌اشیت ، محروم ساخت است . بدتر از همه اینکه رئیس جمهوری آمریکا حتی موفق نشده است سیاست بخود را به کنگره نیز «بفروشد» .

پس باید منتظر شکست دیر یا زود کارتر بود . او از همین حالا هم آمریکائیان را به چشم پیرم نهادن در برابر واقعیت بحران انرژی ؟ و طبق سیاستدار آمریکائی را به عوامفریبی متهم می‌کند . بنابراین ملاحظات انتخابات آتیستد ریاست جمهوری در پایان سال آتیستد مسیحی از حد معمول فراتر می‌رود ؟ مخصوصاً که آخرین کندی‌ها «تدی» با دندانهای تیز و بی‌ملاحظه کین کرده و بدش نمی‌آید در صورتی که حزب دموکرات از کارهای کارتر بینوا مایوس بشود ، استعدادهایش را در راه پیشبرد هدفهای آمریکا

۱۵

بگین باز میدارد . باقی میماند پیمان ناقص سالت ؟ که امضای آن را بیهوده مهم جلوه دادند و تصویب آن در سنای آمریکا هنوز مشکلی حل نشدنی است .

از همینجا لزوم اهمیت‌دادن به افکار عمومی ، که به آهستگی ، و زیاده ازحد آهسته متوجه می‌شود که زمان خوابهای طلایی گذشته است و باید بترین را کمتر و گرانتر خرید ، آشکار می‌شود . و از همینجا این فکر در مفر رئیس جمهوری خطور می‌کند که هزینه رونق اقتصاد ملی را از بودجه - یعنی از تورم و در نتیجه از جیب وابستگان - بپردازد .

پس نه آقای برژنف و نه آقای کارتر ، هیچکدام آن مردان قدرتمندی نیستند که گمان می‌رود وجودشان برای ملاقاتهای مهم در سطح سران ضروری است . استدلالهای آن دو نشان از تلاش بی‌حد و بی‌اعتقادی کامل آنها دارد . و نشان از وجود اختلاف میان قدرتهای متفاوتی که بر تصمیم‌گیری آنها تاثیر می‌گذارند . در آمریکا ، نیروهای فشار ماهیتی تقریباً نهادی دارند و قادرند از امکاناتی که کنگره و مطبوعات در اختیارشان قرار داده است ، بهره بگیرند اما در شوروی اوضاع ضمهتر است . آمریکا امتیاز مجتمع های نظامی صنعتی را در اختیار ندارد . چیزی که مورد اعتراض آیزنهاور هم بود ، اما بار اغلب فلج کننده دیوانسالاری و فن سالاری در مسکو سبکتر از واشینگتن نیست .

تناقضهای اجتنابناپذیر

در هر صورت ؟ دو امپراطوری در چنگال تناقضهای گرفتارند که در واقع ملازم سیاست های است که باوجود حفظ ظاهر ایدئولوژیکی ، بیش از پیش ایدئولوژی را فدای مصالح حکومتی می‌کنند . جیمی کارتر ، این قهرمان عرصه دمکراسی آزادی خواهانه ؟ برای وادار کردن همبستان آمریکای لاتینی یا خاورمیانه‌ای خود به رعایت موازین دمکراسی چاره‌ای نخواهد داشت جز اینکه شاخه‌ای را که رویش نشسته است ، به دست خود قطع کند . او خیلی تلاش کرد که شوروی را به راه رعایت کمی بیشتر موازین حقوق بشر بکشانند . اما کسی ابراز نگرانی او را از تجاوز به حقوق بشر در چین نشنیده است .

تنفر کارتر از تبعیض نژادی با این واقعیت منافات پیدا می‌کند که آفریقای جنوبی تقریباً نیمی از طلای جهان را تولید می‌کند ، دارای ذخائر عظیم پلاتین کرم و اورانیوم است ، و کنترل جاده‌ای را که دوسوم مواد اولیه موردنیاز جهان غرب از آن می‌گذرد ، در دست دارد . بعد از ایران ، ماجرای نیکاراگوئه نا استواری اساسی سیاست او را آشکار می‌سازد . نیکاراگوئه

مشکلهایی دارد. سفر باب به ورشو بیش از هر خطابه دیگری نشان داد که مردم لهستان به چیزی جز مارکسیسم - لنینیسم ایمان بسته‌اند. چکواکی پیوندهای خود را با سنت‌های اعتقادی خود تحکیم می‌کند و در جمهوری دمکراتیک آلمان شرقی مردم هر شب با شوقی پرستش‌گرانه برنامه‌های تلویزیونی آلمان فدرال را تماشا می‌کنند و عقده حقیقت اقتصادی گریبانشان را می‌گیرند. مسئله انرژی در تمام کشورهای بلوک شرق نیز کم کم مطرح می‌شود و افزایش قسطنطنیه به همراه دارد که شدت آن در کشورهای آزادی چون فرانسه چه شورشی‌هاست را که در پی نداشت. وحات اوضاع اقتصادی آنجان آشکار است که شرح آن را از زبان رهبرانی که تاچندی قبل نطق‌های پیروزمندانه‌شان گوش را کر می‌کرد نیز شنیده می‌شود.

اداره امپراطوریهای دستخوش بحران هرگز آسان نبوده است. اما در دوران ما احراز این مشاغل آخرین خواست هر داوطلب کار است. برای مسلط شدن بر اوضاع پیچیده‌ای که علاوه بر مشکلات سابق، بار گرفتاریهای مربوط به مثلا سلیبسات، انرژی هسته‌ای و سایر مسائل روز را نیز به دوش می‌کشد، ابر مردانی لازم است. در واقع باید زیربناها و امکانات کنترل قدرت در دوران به قول برژنفسکی «عصر فنون الکترونیک» مورد تعدیل نظر قرار بگیرد. در عرایصورت اصلا تمجب‌آور نخواهد بود اگر به رغم فراوانی امکانات و تشکیلات اطلاعاتی و رواج تحقیقات و بررسیها آتقدر آینده‌نگری حکومتها محدود باقی مانده باشد.

همین فکر تنش‌زدانی که اینقدر دو ابر قدرت از آن دم می‌زنند، در واقع چیزی نیست جز اعتراف آنها به ناتوانی مشترکتان در فراتر رفتن از آنچه که شکل متدن‌تر جنگ سرد به‌شمار می‌رود. این در واقع نوعی احتیاط‌کاری است که حتی معلوم نیست مبارزه‌های آتی جهانی آن را به‌خطر نیندازد.

از اینکه شوروی در حال حاضر علاقت به ارائه چهره‌ای صلح‌دوست از خود است؟ شکر نیست. اعطای ویزاهایی که به گروههای نامزد مهاجرت به اسرائیل داده می‌شود؟ اخراج ناراضیان و تدارک بهبود روابط با چین - امری آنچنان نامنتظره که هنوز خاطره «ننیه» چین را از دخالت در امور ویتنام از یادها نبرده است. همه نشانه‌هایی از این علاقه است. تلاشهای سالت به نتایج نوجه کنده رفتار دو ابر قدرت و نمایانگر نیاز کرملین به کشکهای مالی و قس جهان سرمایه‌داری برای بهره‌برداری از ماسع داخلی و ارضاء مردم شوروی است. اما چه کسی چه در واشنگتن و چه در مسکو حاضر است از این جد فرار رود؟



و نیمه دیگر آن را به گورستان تبدیل کرده بود. در حال حاضر دو عدد «ویتنام» روی دست مسکو باقی مانده است: یکی انیوپ، که چریکهایش به رغم حضور سربازان کومانی و بمبارانهای وسیع هواپیماها و توپخانه شوروی کماکان ابریزه و اوگان را در اختیار دارند؟ دیگری افغانستان که شورشی قبایل مسلمان آن چنان اعدای یافته است که مسکو برای حفظ رژیم نورمحمد نره‌کی چاره‌ای جز اعزام چندپسین گردان از ارتش سرخ به این کشور نخواهد داشت. البته شوروی آشکارا از دست زدن به چنین اقدامی خودداری می‌کند، زیرا از واکنش جهان اسلام بیمناک است. امام خمینی نیز شوروی را از چنین اقدامی برحذر داشته است. شوروی حتی با نزدیکترین وابستگانش نیز

سرزمین کوچکی است که توسط سلسله‌ای از خودکامگان خونخوار متکی به قدرتهای آمریکای شمالی اداره می‌شد. کاخ سفید واشنگتن صدبار امکان آن را داشت که آخرین سوموزها را به جای خود بنشاند. اما برای اینکه کارتر پارسا و شریف به دیکتاتور نیکاراگوئه توصیه کند که از قدرت کنار بکشد، لازم شد که هزاران نفر کشته بشوند و دامنه شورشیهای نیکاراگوئه به پایتخت این کشور هم بکشد.

دستهای شوروی هم چندان پاک نیست. هنوز از دورانی که مارشال ایدی‌امین اسلحه و تشویق‌های مسکو را دریافت می‌کرد چندان نگذشته است و «آراده‌شدن» کامبوج به دست ویتنام نیز لحظه‌هایی صورت گرفت که رژیم پول‌پوت نیمی از کامبوج‌های به اصطلاح دمکراتیک را به «گولاک»

دو قدرت

کدامیک از این دو قدرت حاضر است نه به سابقه تبلیغاتی، که خطری جدی برای بشریت به شمار می آید پایان دهد، بلکه لاف از شدت روند آن بکاهد؟ کدامیک از آنها به فکر یافتن راه حلی بلندمدت برای اساسی ترینه مسئله زمان ما، یعنی مسئله تامین نیازهای کره زمین به انرژی و مواد اولیه است؟ کدامیک به مسئله کم اهمیت تر، اما بسیار مهم روابط میان کشور های توسعه یافته و توسعه نیافته می اندیشد؟ چه کسی در صدد یافتن وسائل جلوگیری از تجزیه اروپاست و آرزوی بدین روزی را در دل دارد که دیگر سربازان اروپای غربی و شوروی را در کنار دیوار برلن رویارو نبیند؟

نمی توان تا ابد نیاز به یک استراتژی بلند مدت را نادیده گرفت. عدم تحرك محافظه کاری و دفاع منفی بی شك شكست به همراه خواهد داشت. صاحبان طلای سیاه و سرانجام امکان تحمیل کردن قانون خود را خواهند یافت. آنها نیز احتمالا به علت فقدان بینشی منطقی نسبت به آینده تا به حال این امکان را به دست نیاورده اند. اروپا که به تازگی پارلمانی منتخب نیز در اختیار گرفته، از تمام امکانات لازم برای بلند کردن صدای خود برخوردار است اما در اینکه از این امکانات استفاده ای هم بکند، شك است. در واقع در میان این موج ناتوانی عمومی ظاهر آنها دو قدرت می دانند چه می خواهند و چه می کنند: چین و یاپ.

برای درك رهبران یكن كافی است سه آموزه ها و عملکرد استالین رجوع شود. رهبران یكن دنباله روهایی یقین و شرط استالین اند. آنها هم مثل او می خواهند به جهان سرمایه داری «برسد و از آن پشی بگیرد». آنها در تعلق داشتن شوروی به این جهان سرمایه داری شكی ندارند چرا که شوروی را از دوران خروجش به بعد از آن جناحی «سوسیال امیرالیست» میدانند. سابقه با جهان سرمایه داری هدف اصلی سیاست «چهاربرنامه امروزی کردن» چین است. رهبران چین نیز مثل استالین ایمان دارند که امیرالیسم قبل از وارد شدن کشورشان به جرگه قدرتهای بررگ صنعتی و نظامی، با آنها وارد جنگ خواهد شد. و بالاخره آنها هم مثل استالین امکان دست به دست کردن و بهره مند شدن از تاقصهای موجود در جهان امیرالیستها را از دست نمیدهند. البته آنها برنده بازی نیستند چون امکانات مالی آنها محقر است و طرقت وام گیری شان محدود. مگر نه اینکه آمریکائیان نیز بعد از زایشها خیلی زود از در ساع سسزی که نگشایا توپسک عزیز شان نشان داده بود سرخوردند و فهمیدند که او بیشتر قصد بهره مند شدن از خدمات آنها را دارد تا خدمت کردن به آنها.

باقی می ماند دار و دستگاه الهی یاپ که از سی سال پیش در صدد حل مشکلات و یافتن آخر و عاقبتی خوش برای جهان است. اینکه يك ورزشكار رهبری کلیسای متعلق به پیران قوم را به عهده بگیرد، بسیار مناسبت. در حال حاضر هیچکس در جهان نمی تواند امیدوار باشد که جمعیتی به تعداد کسانی که در مکزیک ولستان از یاپ استقبال کردند به گرد خود جمع کند. چه کسی تردید دارد که عیسی مسیح «ابرستاره» وجود یاپ «ابرستاره» را به جهانیان اعطا کرده است؟ در کویر عقیدتی و اخلاقی که جهان را فرا گرفته است، یاپ ناتوانی قدرتمندان را با قدرت خارق العاده خود جبران می کند. استفاده از این قدرت برای یاپ آسان نخواهد بود. مخصوصا که وی طی سفر به کشور زادگاهش نشان داد که می توان در هیبت همزمشکس

قابلیت هایی از خود نشان داد هیچ چهره حیرانگتر از آن نخواهد بود که گوش شود به نحوی از انحاء رؤیای قدرت «قدوسی ماب» مدعی فرمانروائی بر «امپراطوری» زنده شود. در حالی که مهمترین کمبود انسانها برای فائق آمدن بر مشکلات جاودانی شان احترام متقابل و آگاهی به همبستگی عمیق و جهانی آنهاست. چه کسی بهتر از ژان بلدوم خواهد توانست مردمان صاحب قدرت را به وسعت وظایفشان آشنا کند؟ اسلاف او در این راه تلاشهای کرده اند، اما در واقع در حلاء دست و پا زده اند، اما یاپ ژان بلدوم در مدتی کوتاه حرفش را به گوشها فرو کرد. او به راز کلام پی برده است. کارتر و برژنف بم اتمی دارند، اما قدرت کلام ندارند. و مگر نه اینست که آخر الامر و در آخرین تجربه و تحلیل کلام است که به حساب می آید؟

گروه تورهای ایران

تور مراکز مداروپا	۱۲ روز	رم - پاریس - لندن	۹۵۷۰ تومان
تور اروپای طلایی	۱۷ روز	بارسلون - پاریس - لندن - هامبورگ	۱۰۵۰۰ تومان
تور جواهرات اروپا	۲۱ روز	رم - بارسلون - پاریس - لندن	۱۰۸۶۰ تومان
تور چهار ستاره	۲۹ روز	رم - بارسلون - پاریس - لندن	۱۲۵۳۰ تومان
تور دور اروپا	۲۵ روز	وین - هامبورگ - لندن - آمستردام	۱۳۴۹۰ تومان
		پاریس - بارسلون - رم	
تور اسکاندیناویا	۲۱ روز	هامبورگ - کپنهاگ - استکهلم - اسلو	۱۲۷۳۰ تومان
		لیک نیس - ایتالیا - هیم - برلین - لندن	
تور ویژه	۱۲ روز	رم	۶۹۱۰ تومان

با ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال بیمه مسافرو ۱۲/۰۰۰ ریال بیمه اتانیه در مقابل حوادث و اخذ ویزای ورود به کشورهای مختلف.

آژانس مسافرتی بلموند

عضو گروه تورهای ایران

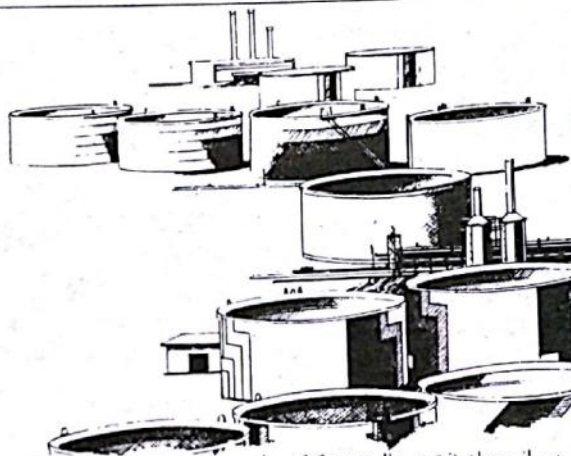
کلیه خدمات مسافرتی داخلی و خارجی را همراه با تورهای جانبی و متنوع گروه تورهای ایران در اختیار شما قرار میدهد.

خیابان ولیا، چهارراه ناصر لیلی ۸-۸۹۲۲۷۵

در حاشیه کنفرانس اوپک در ژنو

بحران انرژی در جهان بالا می گیرد

آمریکا: ما نباید بیش از این ریش خود را به قیچی شیوخ عرب بسپاریم.



پس از بحران نفت در سال ۱۹۷۳ که کشور های جهان بخصوص غرب را به طور محسوس دچار کمبود نفت کرده بود، امسال نیز کمبود نفت جهان را در آستانه بحرانی دیگر قرار داده است. به طور کلی کمبود نفت در جهان بدان علت است که روز به روز بر تعداد ماشین آلات و وسائط نقلیه موتوری که نیاز به سوخت دارند افزوده می شود و حال آنکه میزان تولید نفت جهان نمی تواند خود را با این آهنگ سریع هم گام کند. به علت کمبود عرضه و ازدیاد تقاضا خواهان خواه بحران موجود می آید.

گرچه عربستان سعودی در نظر دارد پس از پایان جلسه اوپک که روز سه شنبه این هفته در ژنو تشکیل می شود میزان تولید نفت خود را روزی یک میلیون بشکه افزایش دهد ولی این افزایش هم نمی تواند گرمای بحران انرژی در جهان باشد.

نیاز به سوخت بیشتر و کمبود آن سبب بالا رفتن قیمت این ماده حیاتی می شود و به دنبال آن نرخ تورم در کشورهای صنعتی بالا می رود. کشورهای غیر صنعتی که نیاز به تکنولوژی غرب دارند و ماشین ها و قطعات یدکی از کشور

های صنعتی خریداری می کنند، نیز محصور به تحمل نوعی تورم وارداتی از غرب می شوند. طرف سه ماه گذشته بین ۱۵ تا ۲۰ درصد برقیقت قطعات یدکی که کشور ما از غرب می خرد افزوده شده و همین امر در تورم کشور بی تاثیر نبوده است.

در این میان کشورهای بدون نفت جهان سوم بیشتر از سایر کشورها در اثر تورم جهانی آسیب پذیر می شوند.

این کشورها به علت فقر و تورم جهانی نمی توانند قادر باشند که کالاهای صنعتی را از غرب خریداری کنند و در نتیجه ممکن است تا چند سال دیگر جهان دچار رکود اقتصادی شود. تنها راه نجات جهان از این بحران صرفه جویی در انرژی و تعیین جانشینی برای نفت خواهد بود و این حقیقت را غرب خوب می داند. از چندی قبل طرح صرفه جویی در آمریکا و چند کشور اروپایی به مرحله اجرا درآمده است. سرعت در شهرها و راههای خارج از شهر محدود شده است و در بعضی از کشورها طرح جیره بندی بنزین اجرا می شود.

اولین واکنش در برابر اجرای اینگونه طرحها در آمریکا بوجود آمد. کامیون داران به علت بالا بودن قیمت نفت گاز و محدودیت در سرعت دست به اعتصاب زدند. از تحویل سیرین به پمپها خودداری کردند، و از حمل گوشت، سبزی و میوه به بازار سر باز زدند. دولت آمریکا می گوشت بهر نحوی شده به این مساله پایان دهد.

جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا یک طرح ضربتی برای از بین بردن بحران انرژی به پارلمان پیشنهاد کرده است. براساس طرح کارتر از انرژی خورشیدی، باد و آب استفاده بیشتری خواهد شد.

کارتر معتقد است که انرژی خورشیدی را خداوند به رایگان در اختیار انسانها قرار داده است و تا سال ۲۰۰۰ بش از ۲۰ درصد از انرژی مصرفی آمریکا باید از انرژی خورشیدی تأمین شود در غیر این صورت بحران ادامه خواهد یافت. از سوی دیگر ۷ سانور آمریکائی لایحه ای تنظیم و تقدیم پارلمان آمریکا کرده اند که اگر تصویب و اجرا شود مقدار زیادی از مشکلات انرژی حداقل در آمریکا حل خواهد شد.

این لایحه به دولت اختیار می دهد تا شرکت های خصوصی را در ساختن تاسیسات و مجموعه های بهره برداری از سنگ های نفتزا، گمار حاصله از ذغال و دیگر فعالیتهای مربوط به سوخت های مصنوعی در سطح تولید تجارتی یاری دهد. یک سانور جمهوری خواه مدافع لایحه گفت این لایحه براساس طرح نلسون راکنکلسر معاون ریاست جمهوری پیشین آمریکا که برای اولین بار در سال ۱۹۷۵ پیشنهاد شد، تهیه شده است.

سانور آمریکائی گفت این طرح ضربتی تا سال ۱۹۹۰ روزانه ۵ میلیون بشکه نفت عرضه خواهد کرد. پیش بینی می شود که این طرح با استقبال هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات روبرو شود.

وی گفت تا کی چشم ما باید به نفت خاورمیانه دوخته شود.

او که برای تصویب این طرح یای می فشارد گفت این تنها راهی است که ما می توانیم ریش خود را از قیچی شیوخ عرب نجات دهیم.

بهر حال از چندی قبل چشم کشورهای جهان به ژنو دوخته شده است، جایی که روز سه شنبه این هفته کنفرانس اوپک شد، تا در باره قیمت جدید نفت تصمیم گیرد.

وزیر نفت امارات متحده عربی و رئیس کنونی اوپک گفته است که وی درخواست ۲۰ دلار برای هر بشکه نفت خواهد کرد.

ح. شبر

حمید اشرف : اسطوره معاصر

قهرمانی که رکورد عمر چریکی را در ایران شکست

حمید اشرف نیز از کسانی بود که سواي توانائيهاي ثوريك كه گروه برارتياني آن تاكيد ميكرد، قابليت هاي جسماني موثري را نيز دارا بود. شايد ندانيد كه او چندين بار توانست از چنگال ساواك و پليس بگريزد. هنگامی كه چهره رهبران سازمان برصفحات روزنامه ها نقش بست، نام او دركار، نام قهرماناني چون پويان، احمدزاده و صفاري آشتياني قرار داشت، ساواك براي دستگيري آنان تحريك انگيزه هاي سودجويانه مردم را آغاز كرد و انتظار داشت كه اعداد چندصنتر مي توانست، جان بر كف نهادگان مردم دوست را از ادامه راهي را كه بازگشتي نداشت، منصرف سازد. سالي ۵۰-۵۱ هـ، از روزگاري بود كه گليوته مبارزه مسلحانه، هنوز غنچه اي بود كه درمرض خطر شكستن قرار داشت، زندگي ويا مرگ حتي يك تن از اعضاي سازمان در ادامه حيات سازمان و مبارزه مسلحانه تاثير بزرداشت، قرار تاريخي حميد اشرف در سال ۵۱ به همراه احمد زيرم، گريختن از دام هاي متعددي كه ساواك براي او تمبيه مي كرد، فراهاي متعددي كه بعد از هر دستگيري يك رفيق فدائي و كشت قراهاي مربوط صورت مي گرفت، روز بروز تجربيات، انقلابي او را افزايش داده و بر نقش موثر وي در سازمان، مي افزود. گفته هاي يكي از كساني كه شاهد اتفاقي يكي از فراهاي حميد اشرف بود براي شما نقل مي كنيم : ساعت حدود ۳ نصف شب بود كه صدای پا شنيديم برخاستيم و از پنجره بيرون رانگاه كرديم، چيزي نديديم، از آنجا كه صداها زياد تر شده بود، از پارتان بيرون آمدم و مي خواستيم كه از در ساختمان بيرون برويم من و برادرم بوديم در همين هنگام صدای بلنگو به گوش رسيد كه از ساكنين خانه اي مي خواست خود را تسليم كند، در پي اين دستور صدای تيراندازي بگوش رسيد. چندين لحظه بعد سايه هاي را بر شيشه در ساختمانديديم، برادرم به گمان اينكه از مبارزين هستند كه گريخته اند خواست كه در را باز كند اما چندين حركت كه از جانب آنها سر زد، به او آيد كه اينها مامور پليس هستند و در را باز كن، بقية در صفحه	قلب را شايد تر آن كه به هفت شمير عشق در خون نشيند و سملوله را بياست تر آن كه زيباترين نامها را بگويد در اين روز چه اتفاقي افتاد ؟ اين روز كشتار بيرحمانه سر سخت ترين رزمندگان مسلح خلق كه عهد خوين خود را با سازمان چريكهاي فدائي خلق ايران بيمت كرده بودند، صورت گرفت، شاخص ترين نام درميان اين شهيداي بخون خفته، فدائي شهيد خلق حميد اشرف بود. ياراني كه با او بيمت شهادت در راه خلق را به جا آوردند فدائيان خلق، محمد حسين حق نواز، محمد مهدي فوقاني، يونس قانع - خشك بيجاري، غلامرضا لايق مهرباني، فاطمه حسيني، طاهره خرم، غلامعلي خراطپور، علي اكبر وزيري، محمد يثربي بودند كه هريك از ايانان مي توانستند حميد اشرف ديگري باشند. اطلاعات مادر باره هيچيك از اين شهدا به اندازه اطلاعات ما از رهبر شهيد سازمان چريكهاي فدائي خلق نيست لذا ما او را برمي گرزييم و هر آنچه را كه لازم است به شما مي گوئيم. حميد اشرف از باقي ماندگان طراحان مبارزه مسلحانه يعني گروه جزني بود. بعد از دستگيري رهبران و بسياري از اعضاي گروه او و چندين ديگر از رفقا ي همفكرش با اختيار كردن نوعي زندگي مخفي، در صدد اجراء استرازي گروه برآمدند، مرحله مقدماني روند تشكيل گروه هاي مسلح تشكيل دهند سازمان چريكهاي فدائي خلق ايران با حمايت افتخار آفرين سياهكل به پايان رسيد و اين سازمان با مسئوليتهاي سنگين تاريخي كه تعهدات ايدئولوژيك برگردن او نهاده بود مقاومت در مقابل ضربات پليس و مبارزه هر چه بيشتتر و بي امان را نصب العين خود ساخت، يكي از كساني كه توانائيهاي مبارزاتي او نقش موثري در رويارويي موفقيت آميز سازمان با حملات پليس و ساواك داشت حميد اشرف بود تقريباً اكثر اعضاي گروه جزني، ورزشكاران بنامي بودند عويص سمدی، مشعوف كلايتري، چوپانزاده، ...	در آواز خوين مرگ و ميش ديگر گونه مردی آتاك كه خاك را سز ميخواست و عشق را شايد زيباترين زنان كه ايش به نظر هديني نه چنان كم بها بود كه خاك و سنگ را بشايد سخن از مردی است كه درخت جانش را در اختيار پيچك مردم دوستي نهاد و تا آنجا سنگيني اين بار شريف را تحمل كرد كه قامت مردانه اش ياراي ايستادن داشت. آنگاه كه رگبار آتشين ضد مردم چون داسي بر ساقه پر بار و جوانش نشست. خانه خم كرد و تمهد عظيم خويش را به نشانه هاي ديگري سپرد كه مي دانست لياقت به انجام رساندن آن را دارند، او سر فرود آورد و آسفالت سرد خيابان را با بن خوين خويش گرم ساخت. او سر فرود آورد در حاليكه نمي خواست. در روز ۸ تير ۱۳۵۵ كوچه پس كوچه هاي مهرآباد جنوبي و مردم شريف آن حادثه اي را شاهد بودند كه حرامزاده سيا يعني ساواك ده سال بود كه انتظار آن را مي كشيد. دام گسري هاي بسيار ماهرانه كه از ايانان تجربيات دشمن سوگند خورده همه خلقها و رنجبران جهان يعني آمريكا و سگ هاي زنجيري اش بهره مي برد : بسيج و وسيع نيروهاي امنيتي كار كشته كه كارآئي خود از قلع و قمع آزاد خواهان وديمه گرفته بودند، بوج وسيع تبليغاتي، كه مزدوران خود فروخته دستگاه دولتي عليه اين عنصر شريف و همه ياران فدائي او برانگيخته بودند، مدت ده سال از شكار او و سازمان انقلابيش، درمانده بودند. او و ديگر انقلابيون هم رزمش مي دانستند كه تر قندهاي دشمن جيت و مي توانستند از دام هاي بندگيل اين سگ هاي هار گريخته از باغ وحش سيا و ساواك و سلطه پهلوي بگريزند، اما اين روز يعني ۸ تير ماه ۱۳۵۵ ساواك شكار چندين ساله را در دام شاهانه گير انداخت و پيكر شريف او و ديگر هم رزمان انقلابيش را نثار تاريخ كرد. چه مردی ! چه مردی كه مي گفت
---	---	---

آنها از نزدیکی امام و نیروهای مرفقی می هراسند

ماموریت‌هایی را تعقیب می‌کنند که لازم انجام دادن آن ماموریت‌ها جلوگیری از هر نوع تقاضای بین نیروهای ترقیخواه و رهبری انقلاب است. پس اخبار را دیگرگونه جلوه می‌دهند، حوادثی را که خود، در اصل باعث پدید آمدن آن شده‌اند، به نیروهای چپ نسبت می‌دهند. و خلاصه رهبری انقلاب را مدام نسبت به این گروه‌ها بدبین و بدبین‌تر می‌کنند. تا هر نوع احتمالی برای رساندن اطلاعات واقعی و بی‌دروغ از وقایع و رویداد های ایران را به رهبری انقلاب از بین ببرند و چون این کانالهای ارتباطی که می‌تواند هم ارتباط مستقیم گروه‌های مرفقی با رهبری باشد و هم مطبوعات آزاد که نظر این گروه‌ها را منعکس کند - بسته شدند - آنها تنها خواهند ماند و رهبری. از آن پس امام، مملکت را و دنیا را از چشم آنان خواهند دید و برآن اساس تصمیم خواهند گرفت و جامعه بیداست به کدام سمت کشیده می‌شود. و بیداست که چه کسانی در آن جامعه رهبری واقعی خواهند داشت؟

در همین‌جا به یاد می‌آوریم که چراگاه بیانات امام در حمله به گروه‌های مخالف تندتر از آن چیزی است که همه انتظار دارند، یکباره می‌گویند مخالفت با قانون اساسی و رفتارندوم، مخالفت با امام زمان است. همه گیج میشوند، مگر چه شده است که حمله‌ی به این تندی را باعث آمده است. در این مواقع باید مطمئن بود، آن اطرافیان که گفتیم کار خود را کرده‌اند و اوضاع را چنان خطرناک و اسلام را چنان در خطر جلوه داده‌اند؟ که چنین واکنشی را موجب شده است.

آنها - یعنی آتش افروزان - خوب می‌دانند، هر حمله‌ی تند و غیر لازمی لزومی برای رهبری و فرادولت، واکنشی درصاف دوستداران آزادی پدید می‌آورد، آنان همین واکنش‌ها را لازم دارند تا دوباره براساس آن دشمنی‌ها

را دامن بزنند.

مرگ آنان - ماموران و مرتجعان روزی فرا می‌رسد که نیروهای ترقیخواه - اعم از چپ، و میانه‌رو از آنجا که با امام در یک قصد بزرگ، یعنی ضدیت با امیرالایسم همرایند با رهبر انقلاب جبهه‌ی ضد امیرالیسی تشکیل دهند و موجبی برای خرابکاریها و نفاق‌افکنی‌ها و چپ‌کنی‌ها و حرکت‌های ضدآزادی باقی نگذارند! و این همان اتفاقی است که در این زمان زمان حساس بایست رخ می‌داد. آنگاه همه با هم بسوی ساختن و سازندگی می‌رفتیم. جهاد سازندگی وقتی که سراسر کشور را فرا می‌گرفت دیگر نه تحریکات بیگانگان به جانی می‌رسید؛ نه دشمنان خارجی ما لزومی در آن می‌دید، دیگر همه‌ی دلتشغولی اصلی این روزهاست؟ پدیدار نمی‌شد. چرا که شکافی نبود تا امیرالایسم و سر سپردگان رژیم سابق به خیال بهره‌برداری از آن بپشتند. آنوقت شور انقلابی در دلها باقی می‌ماند. شکبیانی انقلابی بود. و مرحله دوم انقلاب که سازندگی است؟ با همان شور مرحله نخست طی می‌شد.

و ما اینهمه را داده‌ایم، چون به زعم پاره‌یی از تندروهای مذهبی - که در اینجا با ماموران سیاست های بیگانه که داخل حکومت انقلابی شده‌اند، همرایند - نباید با چپ‌ها دست داد! همه اینها را داده‌ایم، به قسمت آن که کسی جرات نکند، بگوید خلعت‌های چپ است و چنان نیست. قطب‌زاده کج می‌رود. فروهر دستجات آنجانی دارد، و... آیا می‌ارزد؟ فرو نشانند شور انقلابی؟ از صدا انداختن مخالفان، یک دست و یک شکل کردن جامعه، فراری دادن مفرها، حالی کردن مملکت از خلاقیت و آفرینش و نوچوئسی، ساختن تصویر یک خودکامه از رهبر انقلاب در چشم جهانیان؟ کشادن مملکت به سوی جنگ نیروها که در حقیقت جنگ داخلی است؟ و... همه اینها به قیمت راسی نگاهداشتن یک قشر

و یک طبقه؟

هشدار اصلی‌ایست. که خطایی حیران‌ناپذیر دارد صورت می‌گیرد که صدمه آنرا بیش از همه «اسلام» می‌خورد، «قرآن» می‌خورد و «مسلمانی» می‌خورد. - یعنی همانها که رهبر انقلاب برآن تاکید دارند - اسلام که در اینجا به آزمونی سخت فراخوانده شده است که پس از ۱۴۰۰ سال ممکن مشهود. در اینجا با خطاهای این و آن تندرو قدرتمند، تهدید می‌شود. شکست این تجربه که اینک «اسلام» را در قلب آن قرار داده‌ایم. شکست اسلام خواهد بود. بایست آنها که می‌کوشند تا با تحسین لومین‌های جامعه، بسج چماق بدست‌ها، مخالفان را رام کنند و خلاصه افراد را به زور به محد بکشاند، آيا می‌دانند که با «اسلام» چه می‌کنند، چگونه تصویر اسلام را در ذهن‌ها و در افکار مردم جهان تاریک می‌کنند. این چه خیانتی است؟

مردم ایران، حتی آنها که مفرات وقواعد و دستورات دین را مو به مو اجرا نمی‌کردند، تصویری دلشین، عادل، بخشنده و مهربان از مسلمانی داشتند که موالعی مظهر آن بود. اینک حزب‌اللهی‌ها با خشونت و منت و لگد و چماق دارند لحظه به لحظه این تصاویر را خدشه‌دار می‌کنند.

آخرین مهلت‌هاست برای آن که فرادولت و رهبری انقلاب دریابند که در نزدیکی‌شان، کسانی مانع نزدیک شدن نیروها بهم می‌شوند، و این خواست امیرالایسم است. کسانی دارند مملکت را بسوی چپ‌کنی می‌کشاند. و این ماموریت آنهاست. کسانی دارند شور انقلابی را در مردم فرو می‌نشانند و به آن وحدت که براساس اعتقاد یکپارچه ملب به رهبری بود، خدشه وارد می‌کنند؟ امروز و فرداست که در در و دیوار شاره‌های تازه و ندیده بسیم.

جمعه چون کوچه های

هالا ... من با شایم .. های ... می پرسم
کسی اینجاست ؟

کسی اینجا پیام آورد ؟
و موی جز پیام آوردن در آنجا هیچ
کسی نبود . آن هزاران نفر هیچ کس نبودند ،
فقط تماشاچی بودند که از خود بی خود ، این
پیام آوران را می نگریستند و در دل می خواندند
من اینجا از نوازش نیز چون آزار ترسانم
ز سیلی زن ز سیلی خور
وزین تصویر بردیوار ترسانم
در این تصویر

عصر با سوط بیرحم خاشای را
زند دیوانه وار اما نه پردریا
به گردهای من به رگهای فسردهای من
به زندهای تو به مردهای من

و در مقابل این نجوای درونی : فریادهای
حزب فقط حزب الله همچنان از سوی پیام آوران
طنین انداز بود و عکسها بردیوار : و شعارهای
بخت یاره می شد و مشت های مسلح شده با پنجه
های آهنین بر شکم و صورت دخترکان و پسران
فروید می آمد و آنان را چون شمع دردم فرو
می ریخت و این چهره دریده زهرا خانم بود که
به نمایندگی از طرف حزب الله ها ، در خیل
طرفدارانش عملیات را رهبری می کرد .

حرکات و رنگها و تصاویر
وارونه منعکس می گشت
و برفراز سر دلچکان پست
و چهره وقیح فواحش

يك هاله مقدس نورانی

هائند چتر مشتعلی می سوخت .

و کسی نمی دانست که این پیام آوران ،
همان خلیفه الله فی الارضها هستند ولی فرشتگان
که از ملکوت نظاره می کردند خوب می دانستند
چرا که زمانی خودگفته بودند و همدار دادند که
... اتحل لها من بسدنیا و بسفك الدماء...
خدایا آبا می خواهی کسی را بعنوان خلیفه
بگماری که فساد کند در زمین و خونها بریزند ؟
و باشد نا خدا از عرش کبریائی خویش بگرد
خلیفه خویش را که چگونه سر بطغیان برداشته
و با دمیدن آتش بوسیله آتش افروزان خورش
می کند تا رهبری تازه ای را بجای او بر عرش
بشاند . . . شاید او را دیگر در عرش کاری
نست ، دامنه انقلاب وسیعتر از آن است که
او با معجزات خویش اسباب آنرا فراهم کرده
بود و طغیان انقلاب نه تنها فراتر از مرزهای
خاکی بلکه سر به عرش می ساید .

بروید ، شهرها را آب باشید : چراغانی
کنید حش بگیرید زیرا که در ادامه راه انقلاب ،
خداوند قادر متعال را نیز مقرر شده است که
در کنجی سکنی گردند چرا که اگر حزب ،
حزب الله است ولی رهبر دیگر او نیست ، فقط
دیگری است .

عروج در پیش است و مقدمات آن نیز
فراهم شده است . چه کسی می تواند در مقابل این
سل عیب و بنیان کن و فریادهای خلیفه الله
فی الارضها ناب توان داشته باشد . که اکنون

دیگر خواستار تغییرات بنیانی در نظام آفرینش
و هستی و رهبری این نظام هستند ، چه کسی را
برای برابری است ، این از ایمان راسخ آنان
سرچشمه می گیرد .

آخر شما که قادر به درک آن نیستید ، اگر
حزب ، حزب الله است ولی رهبر که دیگر الله
نست اینها مال قبل از انقلاب بود اکنون
رهبری فقط دیگری است ، بعد از این رهبر چه کسی ؟
باز هم او . و باز هم او بعد از اوئی نیست ،
ولی جمعیت در درون خویش می خواند .

کدام قله ، کدام اوج
مگر تهاوی این راههای پیچا پیچ
در آن دهان سردمکنده به نقطه تلاقی
و پایان نمی رسند .

به من چه دادید ای واژه های ساده فریب
اگر گلی به گیسوی خود می زدم
از این تقلب ، از این تاج کاغذین
که برفراز سرم بو گرفته است
فریبنده تر نبود ؟

و پیام آوران جمعه فاتحانه صحنه نبرد را
ترك می گویند .

و جمعیت بتدریج پراکنده می شود . و
خورشید چهره از شرم می پوشاند .

؛ اکنون
جمعه ساکت
جمعه هتروک
جمعه چون کوچه های کهنه ، غم انگیز .

حمید اشرف:

بهر حال از بحر اطاق و پشت بام منزل به مشاهده
کوچه های اطراف پرداختم . تقریباً همه پشت بامها
در اشغال مأمورین مسلح پلیس و ساواک بود ،
هر کوچه ای سگر محکمی از انومبیلها و عناصر
مسلح ساواک و پلیس شده بود آنچنان محاصره ای
انجام گرفته بود که حتی مورچه نیز بدون اجازه
مأمور مستقر در محل نمی توانست از سوراخهای
موجود خوابان بگذرد . چندین تیربار در گوشه و
کار کوچه ها و پشت بامها نصب کرده بودند ساکنان
خانه از اجابت دستور پلیس خودداری کرده به
تیراندازی پرداختند . یکی از کسانی که در این خانه
حضور داشت حمید اشرف بود ، هیچکس انتظار
نداشت که کسی بتواند از این معرکه بگریزد
بعد از پایان کار خود پلیس و عده ای از افراد

محل اعلام داشتند که شکار اصلی گریخت ، بعد
کاشف بعمل آمد که شکار اصلی حمید اشرف بود .
باری ، وجود حمید اشرف روز بروز بر
وخت ساواک و پلیس می افزود و به همین نسبت
نیز امکانات خویش را برای دستیابی به او و دیگر
یارانش بیشتر و کارآمدتر مساخت ضربات
کمرشکن اواخر سال ۵۴ و اوایل سال ۵۵ سازمان
را در مقابل تهاجم آتی پلیس ضعیف کرده بود .
مرکزیت سازمان تصمیم گرفت که طی جلسه ای
اثرات ویرانگر ضربات را خنثی کند لذا در
۸ تیرماه ۱۳۵۵ چندتن از اعضای رهبری سازمان
در خانه ای واقع در مهرآباد جنوبی گرد آمدند
عادل اراکانه پلیس تمام حرکات آنان را زیر
نظر دارد . بعد از محاصره کامل خانه ، پلیس از

آنان خواست که خود را تسلیم کند ، اما آن
نبرد را پذیرفتند و شهادت در نبرد نابرابر را
به جان خرید . ۱۰ نفر از فدائیان خلق در پیشگاه
مردم قربانی شدند تاریخ حکم سرفرازی آنان را
صادر کرده است و هیچ شائبه از پیش دبسه
شده ای یارای آن ندارد که بر چهره ملکوتی آنان
نشیند .

و شیر آهنکوه مردمی از این گونه عاشق
میدان خونین سرنوشت
به پاشنه آشیل
درنوشت

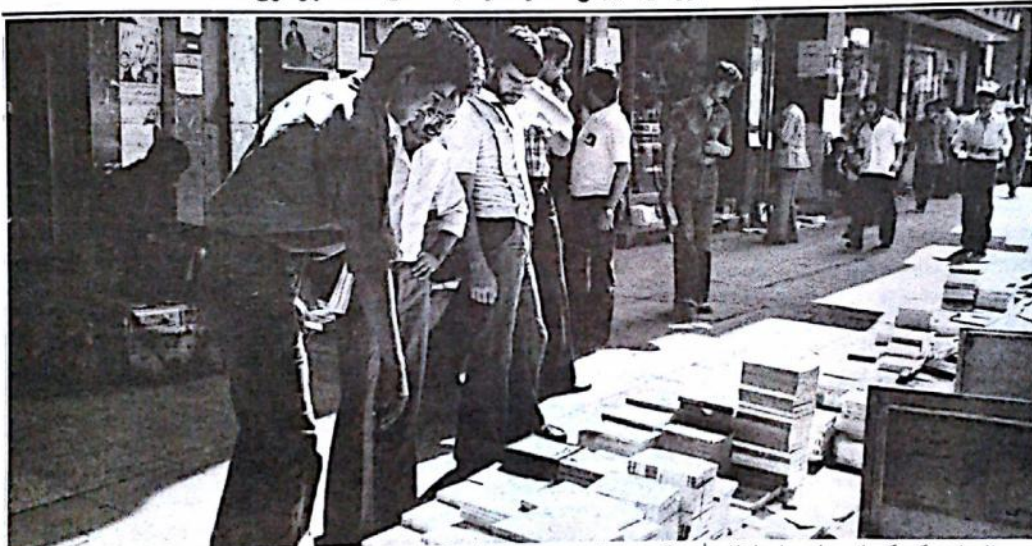
می گویند آخرین جمله شهید و رهبر بزرگ
این بود : کاش مسعود زنده بود و این مسعود
همان مسعود احمدزاده است

هر يك از آنها هصبت‌ها
دیده است و بسیاری دانشگاه دیده‌اند.

دنیای بزرگ کتابفروشان كوچك

فرشیده ابانری

اتحادیه کتابفروشان خیابانی خواستار کوتاه شدن دست شهرداری است



اینها را هم تماشا می‌کنیم. از زن جوانی هم می‌پرسم. می‌گوید: خوب پیاده‌روها جایش کم شده است ولی مگر نمی‌بینید که چندتر بیکار وجود دارد. بالاخره باید کاری بکنند و چه کاری بهتر از کتابفروشی. همه دارند رد میشوند و اشکالی هم پیش نمی‌آید...

در واقع اشکالی هم وجود ندارد، وقتی با حمید میرمحمد کتابفروش ۳۵ ساله صحبت می‌کنیم می‌گوید: باید خرج زن و ۵ بچه‌ام را دربیارم. قبلا کفاش بودم چند نوع کار بلد هستم. حالا بیکار شده‌ام خیال نکنید که مساله فشنکی خیابانها و یا مزاحمت برای عابرین مطرح است. شهرداری باید یک‌جایی با بدهد. چه جایی بهتر از روبروی دانشگاه. اگر نوریت خارجی هم اینجا بیاید، حتی اگر ما آدم‌های کج و کوله‌ای هم باشیم کیف می‌کند. چون ما داریم کتاب می‌فروشیم. کمی پائین‌تر از دانشگاه تهران با جوان دستفروشی صحبت می‌کنم. طاهر

و آن پیر به فروش میرسد. آزادی کتاب، آزادی نشریه، آزادی مطبوعات. لیکن این آزادی که در کف پیاده‌روها پخش شده چون دیگر جلودهای آزادی همواره در معرض پایمال شدن است. آدم‌هایی که آرام آرام در خیابان انقلاب قدم می‌زنند، گرچه پیاده‌روهای انقلاب باریک شده است و به سختی می‌توان در آن راه خود را پیدا کرد، شکایتی ندارند. با احتیاط و شکیبایی قدم برمی‌دارند که مبادا گوشه‌ای از این آزادی را زیر پا لگد کنند، مشتاقانه از این دستفروشی به آن دستفروشی می‌روند، تشنه خواندنیهای بیشتر هستند و با علاقه به چهره دستفروشان نگاه می‌کنند. در نگاهشان تحسین و همدردی درهم آمیخته است.

جلوی مرد میان سالی را می‌گیرم و می‌پرسم: آقا این دستفروشها مزاحم رفت و آمد شما نیستند؟ با خنده می‌گوید: ابدا خیلم غالی است، چون سرما گرم می‌شود، همینطور که رد می‌شویم

جالب است که یکی از دستاوردهای انقلاب سرازیر شدن خیل بیکاران به خیابانها بود. علاوه بر کارگرانی که روزانه به صف بیکاران می‌پیوندند، بسیاری از فارغ‌التحصیلان و کارمندان نیز بر ارتش ذخیره کار اضافه شدند. و آنچه در مورد این آخری‌ها جالب است اینکه بیکاری و در نتیجه گرسنگی، تنها عاملی بود که می‌توانست ارزش‌های کهن را فرو ریزد. اگر آنسوی قضیه را فراموش کنیم که چرخهای حیات مملکت از حرکت ایستاده‌اند و این دستها و مفرها بلااستفاده مانده‌اند، شاید این سوی قضیه که همان فروپاشی نظام ارزش‌های خرده بورژوازی مرفه است تکان دهنده و نقطه شروعی باشد که در مورد سودمندی انقلاب خیالبافی را آغاز کنیم.

برگشت پیاده‌روهای روبروی دانشگاه جلوسهایی از آزادی بروی زمین گسترده شده است، بروی دیوارها نصب گردیده و در دست این جوان

لیسانس مرتبی دارد میگوید: ۲۷ سال دارم. مهندس صنایع هستم و با کمک خانم که مهندس برق است اینجا را میگردانیم. ۳ سال است که فارغالتحصیل شده‌ایم. ۲۰ سال سربازی بوده‌ام و یک‌سالم بیکار.

به کتابهای نگاه می‌اندازم و می‌پرسم بخاطر تبلیغ ایدئولوژیست نیست که کتاب می‌فروشی؟ با خنده می‌گوید: ایدئولوژیست آنقدر تاثیر دارد که بجای هندوانه و همبرگر کتاب می‌فروشم. یک‌سال است که من و خانم بیکار هستیم ۷ یک‌بچه هم داریم بالاخره یک‌جسوری شکمان را سیر کنیم.

پیش‌بوی تشکیل اتحادیه

ساعت ۴ بعدازظهر است و گروهی از کتابفروشان برای تصویب اساسنامه و تشکیل اتحادیه صنفی کتابفروشان کنار خیابان به پارک دانتجو می‌روند. پشت تئاتر شهر در حدود سی‌نفر روی زمین می‌نشینند و یک نفر شروع به خواندن اساسنامه می‌کند. این اولین قدم در راه تشکیل یک اتحادیه نیرومند است. ضرورت تشکیل این اتحادیه از هنگام حمله شهرداری به کتابفروشان و جمع کردن ده‌ها احساس شده است.

درمورد محل اتحادیه بحث درمی‌گیرد. پسرک لاغراندازی دست بلند می‌کند و اجازه صحبت می‌خواهد. می‌گوید ما که پول نداریم حای را اجاره کنیم. شهرداری هم که به ما جا نمی‌دهد. پس بهتر است یک ده‌گانه کتابفروشی را دفتر اتحادیه کنیم که همه بدانند و به آن رجوع کنند.

واقعیت هم همین است. دستگاه‌های عریض و طویل اداری و ساختمانهای چند طبقه مخصوص دیوانسالاران دولتی است. از پسر جوان درباره کارش می‌پرسم، می‌گوید: اسم من حسن است. سیزده سال دارم. دوسال است دارم کتاب می‌فروشم. قبلا پرورشگاه بودم. مدرسه نمی‌روم. می‌خواهم مترقه امتحان بدهم. از ساعت ۷ صبح تا ۹ شب کتاب می‌فروشم. روزی ۵۰ تومان درآمد دارم. در دوران طاعون کتابهایی بود که باید می‌فروختم. در آن سالها کتاب مثل یک‌چراغی بود که در سراسر شب یا سراسر سال خاموش بود. من فکر می‌کردم اگر کمکی از دست من برمی‌آید انجام دهم. برای همین هم خیلی سختی کشیدیم. می‌آمدند به چهار هزار تومان کتاب را می‌بردند و ما هم مجبور می‌شدیم در برویم.

نازهم می‌خواهد حرف بزند که صدایش می‌کشد. ناید پرود و رای بدهد تا اساسنامه تصویب شود. اتحادیه کتابفروشان کنار خیابان آخرین مرحله شکل‌گیری خود را سپری می‌کند.

می‌خواهند نماینده انتخاب کنند یک نفر می‌گوید کسانی که زن و بچه دارند پیگیرتر هستند. کسانی که ۱۰ الی ۱۲ سال شغلشان این بوده است. کسانی که می‌توانند با شهرداری بجنگند دستان را بالا کنند.

پنج نفر انتخاب می‌شوند:

ترابی، ساردویی، مقدس، اصلاحی، اسکویی. همه رای مثبت می‌دهند.

اعظم اسکویی تنها دختر کتابفروش عضو اتحادیه است. به او می‌گویم که قصد تهیه گزارش از وضع آنها را دارم. خوشحال می‌شود و مشتاقانه می‌گوید: پس بیا بچند نفر آشنایت کم. از آنها بنویس، آنها که زن و بچه دارند. همه آنها از من واجب‌ترند. اول از آنها بنویس.

ابتدا پهلوی پیرمردی روی دیوار دخترک با شور و هیجان می‌گوید:

آقای ستاریان بیا ایشان خبرت‌گاند هرچه می‌خواهی بگو!

اسم رحمان ستاریان است. ۵۷ سال دارم، ۷ فرزند و ۱۴ نوه دارم. این مغازه‌ای که جلوی رویان است ۳۸ سال پیش مال من بود. آتوقتها چلوکبابی داشتم. بهر حال اوضاع برگشت و من و پسر شروع به کتابفروشی کردیم. چندین بار پسر را بردند ساواک. جمعی کتابهایمان را هم گرفتند. حالا دوباره داریم کتاب می‌فروشیم. شهرداری فعلا سراغم نیامده، من ۴۰ سال است که در این محل هستم و از اینجا نکان نمی‌خورم.

اعظم مرد جوانی را نشان می‌دهد که یک دست دارد و می‌گوید با او هم حرف بزن. علی‌الاساس می‌گوید سه‌چهار ماه است کتاب می‌فروشم. قبلا جلوی سینما گلدیس سیگار می‌فروختم، پیش از آن هم کارمند وزارت‌دارایی بودم. افتادم دستم شکست. بیمه نبودیم. در دوره طاعون هم شکایت کردم ترتیب اثر ندادند. بعد از انقلاب هم معینطور. اگر شهرداری بخواد سلطان را جمع کند شاید بتوانم قانع‌شان کنم. زن و چهار بچه دارم.

می‌خواهم با خود اعظم حرف بزنم ولی مجال نمی‌دهد. می‌گوید: هنوز خیلی‌ها مانده‌اند؛ خیلی‌ها حرف دارند. اول از آنها بنویسید. اگر هم نمی‌نویسید لاف‌لا به حرفهایشان گوش کنید. بیایید یک مصلحت خوب نشانان بدهم. فریدون سوبری ۱۷ سال دارد. آتا، غریب را می‌فروشد. کلاس سَوَ نظری است و می‌گوید با این کار هم خرج خود را درمی‌آورم و هم ایدئولوژیست را تبلیغ می‌کنم. فریدون از تشکیل اتحادیه بسیار خوشحال است، می‌گوید: اگر اتحادیه منحرف نشود و در مورد کارهای صنفی مسایل ایدئولوژیک رایش نکند خیلی خوب

است. می‌گوید چند روز پیش آمدند کتاب توپ مرواری را جمع کردند. ما در مقابل رژیم سابق عقب‌نشینی نکردیم، در برابر شهرداری هم عقب نمی‌نشینیم.

اعظم اصرار دارد که همه حرفها نوشته شود. می‌گوید: فارغالتحصیلان دانشگاه را ببینید. لیسانس فیزیک، مهندس صنایع، لیسانس اقتصاد، لیسانس حقوق، مهندس برق.

مختاری لیسانس اقتصاد از مدرسه عالی قزوین است. به وزارت کار مراجعه کرده اسمش را یادداشت کرده‌اند. فعلا کار ندارد. نامزد دارد و بخاطر بی‌پولی نمی‌تواند ازدواج کند. می‌گوید اتحادیه از صف ما دفاع خواهد کرد. اگر یک جمع نتواند در اتحادیه نجمع کند شکست می‌خورد و وظایف اتحادیه در اساسنامه نوشته شده است. شمار ما ایست: کتاب اوزان برای همه... هدف ما این است. کتابی که ما ۳۰ تومان می‌فروشیم کتابفروشی‌ها ۳۵ تا ۴۰ تومان می‌فروشند. حداقل تخفیف ما ۱۵٪ است.

برلین اعظم لیحد رضایت نقش می‌بندد. اعظم عیسی را بالا می‌زند و می‌گوید: ما کارگران فصلی هستیم، شهرداری و وزارت‌کار هر دو در مقابل ما مسئول هستند. رشتان و پاشیز نمی‌شود کنار خیابان کتاب فروخت... شهرداری باید به ما جا بدهد و وزارت‌کار هم باید برایمان کار ایجاد کند. اتحادیه باید از طرف شهرداری به رسمیت شناخته شود. از طریق اتحادیه می‌توانیم وزارت‌کار را تحت فشار بگذاریم تا برایمان کار ایجاد کند. شورای ناشران حمایت خود را از ما اعلام کرده است. از همه همین انتظار را داریم. به پسر جوانی اشاره می‌کند و می‌گوید این همکار من را می‌بینید شهرداری ده‌ها او را هم گرفته است. حالا ناره اگر ده‌ها را هم پس بدهند کجا بگذارند. اتحادیه باید از همه اینها دفاع کند. همه کارگر و پسا فارغالتحصیلان بیکار هستند. ما وقتی که برایمان کار ایجاد نکرده‌اند باید از آنها حمایت کند.

از او راجع به خودش می‌پرسم. می‌گوید: در مقابل این همه درد. درد من خیلی کوچک است من درس می‌خوانم و باید خرج خودم و برادرم را درس‌آموزم به اتحادیه خیلی امدادارم. عیسی را دوباره بالا می‌زند.

از او تشکر می‌کنم.

شلوار کشاد و مردانه‌ای با دارد و پیراهن رنگ و رو رفته‌ای به تن... آنها دختر نماینده اتحادیه صنفی کتابفروشان کنار خیابان منت محکمی بردهای کسانی است که در ناره معسر بودن حسن زن و عدم ساوی حقوق ایشان با مردان به افسانه‌پردازی نشستند.



لالہ رفیعہ - تھران

نو ؟ اما و و ولی ؟ می آورند . نوچه هستی ؟
دست را دراز کن و به یاری ما بیا . آزادی تو
کجائی ؟ نوچه افسونی هستی ، نوچه معجزای
داری تو در کجا پنهان شدهای ؟ از چه کسی خود را
پنهان کردهای ؟ حرفی بزنی ، اشارهای کن نا
امیدم از دست نرود . نا بدانم که تو هستی که نو
وجود داری . آزادی اشارهای کن ، حرکتی
کن . حرفی نزن . مرا از ناامیدی بیرون بیاور .
من به امید تو زنده ام .

ماها پیش بود که مردم با فریادهای کوبنده، تان، با منتهای گریه، در میان زنجیر اسارت را پاره کردند، و طوق بردگی را از خود جدا ساختند. آنها خواهان آزادی بودند. میخواستند که بگویند، که بشنوند، که فکر کنند. که آزاد باشند. اما ...

آزادی این نیست که انسانها را در مسیر رودخانه‌ای قرار داده، بگویند باین جریان جلو بروید. آزادی این نیست که اگر کسی درخلاف جهت رودخانه بهحرکت درآید؛ او را ازهمه حقوق محروم کنند. آزادی این نیست که بگویند فقط همین راه را داری و همین مسیر را. جلو برو. باجریان رودخانه جلو برو. اگر کند شد، کندشو. اگر تند شد، تندشو.

آزادی حق تفسیر جهت دادن در رودخانه
است.

- آزادی آن است که در لحظه لحظه زندگی
آن را حق کنیم. بدون این که احتیاجی به این
باشد تا کسی خاطرنشان کند که به ما آزادی
داریم. ما آزادیم.

آزادی آن نیست که تلقین شده آنرا باور
کنیم. آزادی آن نیست که همه حرفها به يك نقطه
ختم شود.

همه فکرها درمکشی گنجانده شود. ارمالا،
از پایین، از چپ ۳ از راست محدود باشد.
ممکن فکری باید نایود شود.

تهران مصور - این نامه که یک دختر خانم هفده ساله نوشته است ، فصلیتر از این بوده و بسیار خواندنی و زیبا . درینجا که به علت تنگی صفحات امکان چاپ همه آن نیست .

در شماره ۴۰ مجله تهران‌صور در قسمت نامه‌ها شخصی بنام «ثات سروسانی» از روی عدم آگاهی درباره فرمانان کرد مطالب بی‌وردی را نسبت به قاضی محمد فهیمان بزرگ ملی ما ثبت داده بودند که آنرا فقط فقط به حساب ناآگاهی ایشان می‌گذاریم، گرچه همین ناآگاهی هستند که در بعضی شرایط به اختلاف‌ها دامن می‌زنند و باعث تحریکاتی می‌شوند، زیرا همانطور که می‌دانید کردها برای این مرد بزرگ احترام خاصی یافتند. او به حق رهبر و پیشوا آزادخواه کردستان بود. سالیان پیش در جواب سؤال یک روزنامه‌نویس که پرسید نظران در مورد کردکشی غیر ایرانی چیست؟ گفت من کردم غیر ایرانی نمی‌شام. کرد در هر جای عالم که باشد ایرانی است. کرد همیشه ایرانی بوده و همیشه ایرانی خواهد بود، این قسمتی از سخنان او است سخنانی که حاکی از حسن وطن‌دوستی او است، این سخنان هنوز هم در کردستان شنیده می‌آید. بعضی‌ها با گونه نظری و تنگ‌نمایی مازاد از خلق کرد را تحریک‌طلبانه می‌دانند و فرمانان ملی کردستان را تحریک‌طلب. این‌عده باید بدانند که نمی‌توانند بدین‌وسیله مازاد از خلق کرد را در نظر مردم صمیمی جلوه‌گر کنند و به اختلاف دامن برند و باید بدانند که خلق کرد رنده است و بی‌روز.

مرجان - س - تھران

ار پری ده ، دوازدهاله پرسیدم نو بااین
عجله کجا می‌روی؟ ناامید گفتم : به‌حک :
پرسیدم : برای چه به‌حک می‌روی ؟
گفت : برای این‌که آزادی نیامد . من سراسر
آزادی به‌حک می‌روم !
گفتم : تو می‌دانی آزادی چیست که بخاطرش
به‌حک می‌روی ؟
کمی فکر کرد و درحالی‌که مردد بود گفت
آزادی ... من نمی‌دانم .

دشتر را گرفت و گفت من هم نمی‌دانم. اما،
ما، ما هم به‌حق می‌رویم تا آزادی را بسازیم.
شاید روزی دانستیم که آزادی چیست ؟
به‌راستی آزادی چیست ؟ آزادی چیست که
این همه حرف‌ها بر برگرد آن می‌چرخد: آزادی، نو
کجایی، توجه هستی، توجه هستی که همه برای

که به‌زبانی دیگر غیر از زبان فارسی بود و سلا جملات درهم‌ریخته و لغات قلمبه‌سلمبه می‌خواست که به‌مصرف به اصطلاح خودش به‌نیم‌درصدی‌ها و گاهی که برخلاف جهت فکری ملت قدم بر می‌دارند بفهماند که « زیاد نگران نباشید که ما هستیم و به‌موقع تفرقه می‌اندازیم ». واقعا که زهی خیال باطل !

محمدحسن آرامش - تهران

« چندی پیش آقای قطب‌زاده برای خودشان در تلویزیونشان مصاحبه‌ای ترتیب دادند و منج محکمی به‌خیال خودشان گویدند و کارهای خود را ابتکاری و شاهکار پنداشتند و برایشان حتی این خیال پیش آمده بود که در آینده از عثمان قدردانی خواهد شد، ولابد روی دست هم بلندشان خواهند کرد. ولی می‌خواستم به آقای قطب‌زاده بگویم تا این دستگاه که شما تصرف کرده‌اید آتش رسانه‌های گمانی است، نه رسانه خصوصی. این دستگاه خرجش از جیب من امثال من تأمین می‌شود، نه از آن‌دوهر اروپانصد تومان دریایی خودتان از سازمان.

آقا جان این هنر نیست که هزینه سازمان را با چنین اوضاع لاکت‌بار برنامه‌ها به‌حداقل رسانیده‌اید. شما که در طی ماههای گذشته حتی یک تاتار، یک فیلم، یک مسابقه یک برنامه سرگرم کننده در جهت خواست مردم تهیه و تولید کرده‌اید هنر نیست که هزینه‌ها را به‌حداقل رسانده‌اید. اگر چنین است که هر کسی بایکدهم این هزینه برنامه را می‌چرخاند. آنقدر برنامه حیوانات و وحوش پخش کرده‌اید که روزها بچه‌ها درکوی و برزن صدای انواع وحوش را در می‌آورند. اگر منتقل شما این است که برنامه کم باشد و مردم در خانوانه به‌صحت و گفتگویشان بپردازند، پس لاف‌های آن چند ساعت برنامه کاذبی را درس و حسابی بپخش کنید.

نامه سرگشاده به وزیر کشاورزی

محترما اینجانب کامران قبادی (تباری ؟) که انجار سایدگی عده‌ای از هوستان خویش را دارم و عضو کانون فارغ‌التحصیلان کرمانشاه سر می‌باشم به اطلاع آن‌وزیر کارداران و لایق می‌رسانم :
در حال حاضر نزدیک به دوهزار نفر فارغ‌التحصیل

دیپلم به‌بالا در سطح شهرستان کرمانشاه وجود دارد که همگی آنان عضو جامعه می‌باشند و همانطور که جنابعالی اطلاع و افاق دارید، یکی از علل نفوذ دوباره امپریالیسم در جامعه‌ی آزاد و دموکراتیک و رها شده از قید و بند استبداد، افزون‌بودن شمار بیکاران در سطح مملکت می‌باشد. لذا به خاطر اینکه این کانون بتواند قدمی مثبت در راه پیشبرد انقلاب اسلامی کشور عزیزمان برداشته باشد در ضمن به‌دولت مردمی نیز کمک کرده و بسیاری را هر چند سبک از دوش برداریم، پیشنهادی جهت ایجاد بازار کار و پیشرفت کشاورزی این آب‌خاک که در دوره طاغوت از بین رفته است، ارائه می‌دهیم، امید است که با دوراندیشی و اثبات روح انقلابی آن‌وزیر محترم مواجه گردیم.

به اطلاع می‌رساند که در ایران زمینهای نابرساری وجود دارد که کشاورزان به‌علت داشتن امکانات کافی از آنها استفاده نمی‌کنند و در ادارات محترم کشاورزی نیز وسایل ماشینی جهت پیشبرد امور کشاورزی بلا استفاده مانده‌اند، از آن‌وزیر بایمان و انقلابی تقاضا داریم دستور فرمایند که زمینهای بایر و مناطق بلا استفاده و وسایل کشاورزی و سایر احتیاجات بذریایش را به‌طور امانت در اختیار این جامعه گذارند تا شاید بتوانیم در بهبود وضع کشاورزی و بالابردن سطح محصولات کشاورزی و پیشبرد انقلاب اسلامی ایران در این بجهت بیکاری قدمی مؤثر برداشته باشیم. امید است که این پیشنهاد ما در نظر آن وزیر عالیقدر و انقلابی مشکل‌گشا باشد و بتوانیم خدمتی به افراد این مملکت کرده باشیم.

رونوشت به‌مجله وزین تهران‌مصور جهت درج در ستون مربوطه طبق قانون مطبوعات.
نماینده انجمنی جامعه فارغ‌التحصیلان کرمانشاه

شکوفه راوند - تهران

جای خنثی‌فانی است که باز در کشورمان اشخاصی وجود دارند که هیچگاه تاریکی‌ها جلوی روشنی دیدشان و فکرشان را نمی‌گیرد و همیشه و همیشه به‌حقان و کلام حق و آزادی تکیه می‌کنند. درودها نثار چنین اشخاصی چون آقایان کریم سنجابی - حسن نریه - دکتر متین دفتری - مهندس مقدم مرانه‌ای و ... و یا

مرومها و سازمان‌ها و کانون‌های آزادیخواهی که به‌گردن انقلاب ما حق دارند و ولی تاکنون کنار گذاشته شده‌اند: باری، شاید بتوان گفت عمده این اعمال را به‌گردن آقای نخست‌وزیر محذات. ابتدا آقای بازگمان برای ما اهمیت نخست‌وزیری را در کشوری که انقلاب کرده است تا آزاد شود داشتند و اکنون می‌دانیم که حرف زدن و گفتن تنها وقت تلف کردن است و باید عمل کرد. می‌گویم کمیته‌ها چنان و چنین می‌کنند، می‌گویم در اداری و تلویزیون اختناق و سانسور وجود دارد و می‌گویم ... خوب رفع کنیم و در صدد آن برآیم و این کارهای ملل آزادی را از بین قطع کنیم و تنها با حرف زدن کاری نمی‌توان انجام داد. اگر آقای بازگمان نخست‌وزیر آن قاطعیت لازم را ندارند، استعفاء بدهند. هم جان خود و هم ملت را خلاص کنند تا آقایان روحانی و اطرافیان مجهول‌الیه‌وی شورای انقلاب غیر انقلابی (زیرا به‌طور مخفی و پنهانی و غیر-دموکراسی تشکیل شده است) و کمیته‌های صاحب اختیار تمام با خیال راحت کارشان را بکنند و ملت هم از دست این خیمه‌شب‌بازی مسخره‌راحت شود. نخست‌وزیری که تمامی طبقات و نیروهای انقلابی و روشنفکران و آزادمندان روی آن صحنه گذاشته‌اند چرا باید اعمال فاشیستی گروهی خاص را با سکوت برگزار کند؟ و از قدیم هم گفته‌اند سکوت علامت رضاست!

آقای شاهرخی (شاهرگی ؟) - یوتا آمریکا

در نامه بلندبالائی پراز غلط املائی که گویا نشان از شتابزدگی ایشان و یا ساهلای اقامت در بیرون از ایران دارد، تصور کرده‌اند که ما در ایران تهدید کننده و عامل فتنار و فحاشی و دهن‌دریدگی کم دارد. بنا بر این از ناف آمریکا خنجر کشیده‌اند و پرونده ساخته‌اند.

چکیده این فتنه‌نامه مفصل خطاب به آقای شاملو و آقای بهنود، انتقاد از رهبری انقلاب و دفاع از یزدی و قطب‌زاده است.

برادر نگران نباشید، ما شبیه شما کم نداریم. اینجا هستند کسانی که هم تهدیدشان موثرتر است (چون عوامل و وسایل و ابزار قتاله دارند)، هم سواد فارسی‌شان بیشتر از همه اوضاع و احوال ایران واردترند.



سنگ و صخره

جلال سرفراز

تئاتر دادگاه انقلاب با شرکت تهرانی و آرش

توضیح و پوزش :

« یادداشتهای بدون تاریخ » تیتری شد بر نوشته‌های هفته پیش من ، بجای « یادداشتهای کوچه انقلاب » .
« تهران‌مصور » در انتخاب تیتیر جدید مرتکب نوعی اشتباه لپی شد ، چرا که « یادداشتهای بدون تاریخ » از مدت‌ها پیش در ید قلم « جواد مجابی » بوده - و هنوز هست . از ایشان پوزش می‌خواهم و « سنگ و صخره » را عنوانی براین نوشته‌های گاه و بیگاه می‌گزینم .

خانها ، آقایان ! لطفا راه را برای فالانژیستها باز کنید !

این شمار را - اگر چشم بصیرت داشته باشید - برسر در تئاتر این هفته دادگاه انقلاب می‌خوانید .

فالانژیستها این نمایش را با به‌مصلح‌ملی و میهنی از طریق تلویزیون ویژه به‌شما تحمیل کرده‌اند ، چرا که دوران سازندگی است ، و این تئاتر صددرصد انقلابی می‌خواهد نقش سازنده و پراهمیت خود را در جهت جداسازی نیروها دقتاً ایفا کند . لطفاً تلویزیونها را خاموش نکنید !

خط اصلی نمایش پرونده‌سازی است ؛ و به لجن کشیدن سازمانهای انقلابی که از قضا جاسوس بوده‌اند و ما نمی‌توانستیم ، البته این پرونده‌سازی تنها به‌این تئاتر دنباله‌دار محدود نمی‌شود . پرونده‌سازان ملی و میهنی در هر گوشه و کناری رد جاسوسان و خائسان را دنبال می‌کنند .

گذریم ...
پرده باز می‌شود . بازیگر اصلی - که از این پس منم نامیده می‌شود با وقار یا انقلابی

فرد اعلا به صحنه می‌آید . پاسداران با احترام به پشت میکروفون هدایتش می‌کنند . ظاهراً قسرا است که نفس جاسوسکار پشیمانی را بازی کند . الهه گاهی زیر نیم‌گناه است . (تاکید از خبرنگار اخراجی کیهان)
خواننده تهران‌مصور : این را هر خبره‌یی می‌فهمد !

همسرایان صدای مانگوه متن را اجرا می‌کنند . نا درملین آن هر چه بیشتر صداقت صحنه گردانان پنهان اطمینان کنید .

صحنه : دادگاه . وسیع انقلاب . یکسو سائناگران خاموش گوش‌ناگوش نشسته‌اند و پاسداران و عکاسان و خبرنگاران با تفنگ و دوربین و ضبط‌صوت‌های متعدد داهبانه به‌کار خود مشغولند . سوی دیگر سایه‌هایی که به‌چشم نمی‌آیند ، تنها صدائشان را می‌شنویم .

جلال‌زاده‌هاش می‌نشین !

(این جمله خارج از متن است . لطفاً آن را حذف کنید)

رئیس دادگاه : لطفاً خود را معرفی کنید !

(روی کلمه لطفاً تاکید می‌شود ؛ چرا که دادگاه عدل اسلامی دموکراسی را به‌معنای کامل رعایت می‌کند ؛ ما منم احساس بیگناهی نکنم)
« منم : بهمن نادری‌پور معروف به « تهرانی » بارجو و شکنجه‌گر سابق ساواک و بازبرگ امروز تئاتر انقلاب .

یکی از همسرایان : تکبیر !

حاضران ، اعم از قاضی و منم و سایرین سه‌بار تکبیر می‌گویند .

چشم هر چه کنونیستی کور ! هرگز بر کنونیست‌ها که خدا را قبول ندارند !
(این جمله هم خارج از متن است)

منم (بازیگری که ظاهراً نقش منم را بازی می‌کند و درحقیقت آمده است که محکوم

کند) : همه تعالی !
بصره - ناکید داخل پراتن از خبرنگار اخراجی کیهان است . قابل‌توجه آقای مهدیان ناجر شریف آهن و صاحب‌امتیاز و مدیر فعلی موسسه نشر اکادپ سابق ، و روزنامه مردمسی امروز ، که محمولانش را هزارتا هزارتا یکجا می‌خرند تا تیراژ چهل‌درصد تنزل نکند .

رئیس دادگاه : لطفاً از خالتین بگوئید !
ما می‌توانید آنها را رسوا کنید !

منم از خیانت‌های حزب توده می‌گوید در رابطه با ساواک و نقش هزارچهره‌ی بنام « غاسملی شهریار » .

احسن ! احسن ! صحیح است !

اگر درست‌دقت کنید این‌صدا را حتماً شنوید . ظاهراً نه در صحنه تئاتر دادگاه ، در تمام کوچه بکوچه‌های امثال . این صدای رسای فالانژیست‌هاست . خانها ، آقایان ! این صدای

ارنجاع است که لحظه لحظه بیشتر اوج می‌گیرد . البته بجه‌های دستامی را فراموش نکنید که امثال غاسملی شهریار را خوب می‌شناسند و نمونه‌های بارز تریش را در هر سازمان و گروه و دسته‌یی می‌شمارند . آتش‌سازان معرکه‌رامی گویم طالع‌های یزید و شیورجی‌های حسن !

فالانژیست‌ها : باین توصیحات زیسادی وقت دادگاه‌رو نکیر ! آگه لازم شد خودمون تو زندون گفته ارب می‌پریم .

رئیس دادگاه : لطفاً ادامه بدهد . قضایا را هر چه بیشتر بشکافید و تفسیر کنید بهتر است .

منم دادگاه : برای ثبت در تاریخ آماده‌ام !
منم از « ازدواج‌های ناکشیک » می‌گوید .
دوربین روی چهره منم روم می‌شود که دارد لب را گاز می‌گیرد یا به‌تسخیر می‌جهد - سنگی دارد به‌شرایط روحی - کارگردان تلویزیون کات ! پایان درشت روی چهره منم است که

توی دلتان آب می‌شود . - آخ جون ! تیر اول فردارو پیدا کردیم . بهرانی ، دونه ، چریکهای فدایی جاسوس شوروی بودند . با حروف ده نازک ، و هشتاد و چهار ساه چگونه ؟ - نلافی تیر اطلاعاتهم درصدا ، نا اونا باشن و باما خبر نزنن . يك كودك دبستانی : راستی بابا ، چرا تاتار محاکمه هویدا و نصیری و کله‌گندهای دیگه رو نشون ندادن ؟ اونا مخالف اصول سازندگی بودن ؟ - البته پسر جان ! این نمایش تا پایان انقلاب - یعنی تا زمانی که فالانزیستها کاملا از سازمانهای مترقی خلاص نشده‌اند و بی‌آنکه خود بداند و بخواهد خیال آمریکا را راحت نکرده‌اند ، ادامه دارد . ببخشید ! این تیر روزنامه اطلاعات را هم به این نمایش ملی و میهنی اضافه کنید : حزب توده توسط ساواک رهبری می‌شد ! تفسیر جدی : بریده باد دست و زبان آن‌که درستی اعدامهای دادگاههای انقلاب را انکار شود !	که تیرباران کنیم . بیخودی اصرار نکن ! منتم (ناگه) : لطفا بفرمائید که چرا اینقدر تعیش قائل می‌شوید ؟ من و مرحوم سرگرد بحیابی چه فرقی با مقصدین دیگر فی‌الارض داشتیم و داریم که هر ده دوازده‌نایان را در کمتر از یک ساعت محاکمه و تیرباران می‌کردید ؟ نکند تفری زیر این نیم‌کاه باشد ؟ رئیس دادگاه (مانهید) : مثلاً اینکه فراموش کرده‌اید که جاسوسکار بی‌رحم ساواکید ؟ لطفا اعترافات قلبی را ادامه بدهید ! دانشید از جاسوسان شوروی حرف می‌زدید . (روبه هشتی) این حرفها خارج بود ، حذف کنید ! منتم (درحالی‌که آه‌آه می‌گردد) : بله ! داشتم می‌گفتم که همین وطن‌فروشان نامسلمانند که می‌خواهند ایران را از جنگ امپریالیسم بیرون بیاورند و به‌دام کومنست‌ها بیندازند . اینجا عوامل وابسته‌اند ، نه انقلابی . ملت نجیب ایران ! بدانید و آگاه باشید که این شهیدان بخون‌خانه نقی در انقلاب ما نداشته‌اند و ندارند ! فالانزیستها : آه جرات‌دارن سرنصوب قانون اساسی چیکتون دریاد . بازیگر حقه است . قدری آب می‌نوشد ، قدری سکوت می‌کند ، قدری فریاد می‌زند ، قدری محکوم می‌کند ، و دورین تلویزیون ویژه واکنشهای منطقی نشان می‌دهد . فالانزیستها هورا می‌کنند و تیر هواپیسی تلیک می‌کنند . کارگردان اصلی - که بیگانه خود را معرفی نخواهد کرد اما از وجات پنهانش معلوم است که امریکایی نیست - بازیگر را آزاد می‌گذارد تا حرج طبیعی نقش خود را بازی کند . - بازیگر به هر قیمتی که شده با سستی در صحنه زندگی کند (مرنوئل بونسکو) آکھی بکیران و سردیران کنونی کیهان فد	نعمیات مذهبی‌ش رو نشون بده . بازیگر (ببخشید منتم) : اینجا جاسوسان بیگانه‌اند . من خودم با همین چشمهای حقیقت‌بینم دیدم که در یک خانه تیمی مقدار زیادی دلار باقی گذاشتند . باور کنید که اینجا با فضایی و جرج حسن در رابطه‌اند ، از فیدل کاسترو و برژنف دستور می‌گیرند . چشم ندارند که آقایم کارتر را ببینند ، و مگر نه چه نیازی به کشف اسرار نیروی هوایی آمریکا دارند . ببخشید ! نیروی هوایی ایران . من از شدت وطن‌پرستی دچار اشتباه لبی می‌شوم . فالانزیستها : راست می‌گه دیگه . این چریکا خائن ، جاسوس ، و مگر نه چرا با جوشون ماری می‌گردن ؟ آه منظور شون انقلاب بود که ما خودمون انقلاب می‌کردیم ، و مگر نه واهی همدیگه رو می‌کشتن و می‌داشتن گردن این طفل معصوم ؟ منشی دادگاه : ز هر طرف که خود کنه سود اسلام است . (برای ضبط در تاریخ) رئیس دادگاه روبه فالانزیستها که بافتگیهای بر دور تلویزیون حلقه زده‌اند : - ساکت برادرها ! داریم به جاهای خوب خوش می‌رسیم . منتم : آوه آقای رئیس دادگاه ! من جاینگارم ، بی‌رحمت تیربارانم کنید ! من دچار عذاب وجدانم که چرا این حقایق را چند سال پیش با اجازه شاهنشاه به سمع ملت نرساندم . البته هرزیم « پرویزخان تائبی » قسمتی از این حقایق را فاش کرد . بگذریم که به اسم خودش نمود شد و سرما مستخفین بی‌کلاه ماند . - عیبی نداره نه ! مایه‌رو هرفت از آب بگیری می‌خوریم . رئیس دادگاه : خانم ساکت ! (روبه منتم) ناایمل از فاش شدن اسرار خائنین غیر ممکن است

بقیه چپ‌ها ده سال

خواهد کرد. به پاکستان و بنگلادش نگاه کنیم حساب بستن می‌آید.

— در فرهنگ ما از آل‌احمد تا شریعتی تلاش برای نوسازی مذهب اسلام و تطبیق آن با شرایط کنونی وجود داشته است اما اکنون ما در مرفقی‌ترین چهره‌های اسلام نیز دیکتاتوری را می‌بینیم...

فکر نمی‌کنید که نقطه شروع این حرکت از آغاز اشتباه بوده است، یعنی تلاش برای بازسازی يك ناکجاآباد در گذشته‌ای مجهول و نه ساختن يك آرمان براساس مبارزات و در آینده‌ای قابل تحقق؟

— نه... از نظر تئوری این کار شدنی است، هر چند آنها شکست خوردند. فکر مرحوم آل‌احمد و شریعتی این بود که اگر قرار است ملت ما استقلال همدانیه یعنی استقلال فرهنگی اقتصادی و سیاسی داشته باشد، باید از خود چیزی بسازد. هویت ایرانی داشته باشد و آنها گذشته فرهنگی ما را دستمایه بازسازی هویت ما قرار دادند. البته آل‌احمد نویسنده‌ای عصبی بود. گاه منحرف می‌شد، تا جایی که از شیخ فضل‌الله نوری هم دفاع کرد و می‌دانید که شیخ نوری کسی بود که قبرستان مسلمانان را به روسها فروخت، اما شریعتی فلسفی‌تر کار کرد چرا که با اسلام آشنائی بیشتری داشت. او نمی‌خواست محسوسه احکام را بپا کند، بلکه در صدد ارائه بانی نو از برخی از احکام بود و انطباق آنها

بقیه هنرمندان و انقلاب

بناست... جنگی برای برپا کند... به قانون اساسی نگاه کنید: حکمران غیرمسلح و مقدس است. مقام او در خانواده‌اش موروثی است. حق دارد فرمان جنگ بدهد، فرماندهی ارتش است...

ایالت‌های تحت فرمان او حق وضع قانون ندارند، بلکه باید این حق را از شهزاده‌ی بزرگ تما کنند. شهزاده تنها حقی که ندارد وضع مالیات جدید است...

ملت آلمان باید آزادی را به جنگ و دندان بگیرد. و آن‌زمان هموطن عزیز، چندان دور نیست...

خداوندی که چوگان فرمانروائی ناپلئون غاصب را شکست، تصویر پت‌های خودکامگان ما را هم به دست ملت خواهد شکست. راست است که پت‌ها هنوز در طلا و جواهر می‌درخشند، راست است که به نشان و حایل آراسته‌اند اما درون آنها کرمی است که می‌جود و می‌بلعد. پاهای پت‌ها از خاک

با شرایط روز

— در ایران کمابیش يك انقلاب صورت گرفته است و لاجرم باید بر ادبیات و فرهنگ تأثیرگذار باشد، شما این تأثیرات را چگونه ارزیابی می‌کنید.

— در ایران ما بیشتر به يك انقلاب زمینه تعلیم و تربیت نیازمندیم و در باره ادبیات به عنوان جزئی از فرهنگ روشن است که ادبیات حتی زیر تسلط سانسور با آن زبان اشاره‌ای خود از انقلاب جلوتر بود و آثرا بنشارت داد.

— بعد از انقلاب چطور؟ به نظر شما هنر و ادبیات ما شکوفایی لازم را یافته است؟

— تا حدی. هر چند اختناق مانع اصلی رشد ادبیات و فرهنگ است. دیدید که نمایش عباس آقای سلطان‌پور را چطور به هم زدند. هر چند سلطان‌پور نباید اعتراضی داشته باشد زیرا خود او چند سال پیش دسته‌ای گرد خود جمع کرده بود و درست مثل حزب‌الله‌ها به تانک‌ها حمله می‌کرد و نمایش‌ها را به هم می‌زد. ظاهر از نظر روش، سلطان‌پور نباید اعتراض کند، اما به هر حال حمله به سالن نمایش چه از سوی سلطان‌پور و چه از سوی دیگران کاری نادرست است. من در کتابی که در دست چاپ دارم نشان داده‌ام که سالهای ۵۰ تا ۵۰ یکی از خکوفان‌ترین دوره‌های ادبیات و هنر کشور ما است. شاید یکی از علل آن این بود که دیکتاتوری شاه کلیه فعالیت‌های سیاسی را ممنوع کرده بود. استبداد جوانان را به کار ادبی سوق می‌داد، به این امید که بی‌خطرشان کند. ادبیات در آن دوره اتحادیه آدمهای تنها بود، اما این اتحادیه بالاخره کار

دست رژیم داد

— در مورد مطبوعات و روش آنها اثراتی داشتید و اینکه در انتقاد از دولت باید با مسئولیت عمل کرد. ممکن است روش‌تر بیان کنید؟

— بعضی از مطبوعات موضع مشخصی ندارند. گاه چهار مطلبی که چاپ می‌کنند یکی مارکستی است — یکی مذهبی، یکی ناسیونالیستی. مثلاً در مورد مساله ملی شدیداً دچار افراط و تفریط هستند، مقاله مجله خود شما «تهران مصور» در مورد خرمشهر، این حالت را داشت. یا در پیام امروز دیدیم که حرکت سازمان فرهنگی خلق عرب که منجر به آتش‌سوزی شده بود را صرفاً ناشی از احساسات می‌داند. خوب این درست است. اما آیا در مورد طرف مقابل هم همین طور رفتار می‌کنید یا اینکه فریاد برمی‌آورید که انحصارگران و فاشیستها دارند مردم را قتل‌عام می‌کنند. دوستان عزیز باید بدانند که مسئولیت ما «میهن‌پرستان» بسیار عظیم است. اگر دستگاه یا گروه‌های مختلف غیرمسئول رفتار می‌کنند ما باید به جای آنها هم احساس مسئولیت کنیم، چون در دوران خطرناکی قرار گرفته‌ایم. کمی صبری یا باری به هر جهت بودن یا کینه‌کشی باعث می‌شود تنور داغ دعوا گداخته شود و در آن دعوا می‌دانید از این دو نیرو (اول زغای مذهبی و عدم و حتم، دوم روشنفکران و سازمان‌های دموکراتیک) کدام پیروز خواهد شد؟ طرف سوم. والسلام

برملت کند، به‌ششیر ملت به‌زیر افتد. آلمان، امروز يك گورستان است اما دیری نخواهد گذشت که بهشت خواهد شد. علامت داده خواهد شد. هنگامی که خدا، از طریق مردانی که آزادی را برای ملت هدیه گرفته‌اند، به‌شا علامت می‌دهد، بپاخیزید. ملت آلمان بدن است و شما بازوان بدنید. شما برخیزید بدن برخیزد. سال‌های سال درخارزار بندگی خفته‌اید در تابستان کوهار آزادی بپاخیزید و به‌زاران عضو آزاد شوید. به‌سالها در زرفای خاک همچون گورستان بودید خاک را گورستان خودکامگان کنید. شما کاخ‌ها را بنا کردید که زندان آزادی شد، کاخ‌ها را ازجا کنید، کاخانه‌ی آزادی بپا کنید. آنگاه می‌توانید فرزندان را با آب حیات بشوئید. و تا آن‌زمان که خداوند از طریق فرستادگان خود بخواند، در اندیشه ملج شویید، دعا کنید و فرزندان را به دعا دعوت کنید خداوند بشکن چوگان زورگویان را، عطا کن سرزمین موعود ترا سرزمین عدالت را. آمین

نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

ملانصرالدین

«ملانصرالدین» نشریه طنزآمیز پس از سقوط دیکتاتوری شاه که اکنون چند شماره آن انتشار یافته؛ در یک جمعیتی کلی از منافع زحمتکشان و نیروهای ترقی‌خواه جامعه دفاع می‌کند. این نشریه که به زبانهای آذری و فارسی می‌نویسد، کم و بیش یادآور «ملانصرالدین» روزنامه پسر و صدای سالهای انقلاب مشروطه است که میرزا علی اکبر صابر (صوب صوب) شاعر آزادیخواه آذربایجانی در چاپ و انتشار آن نقش عمده‌ای داشت. مطالب ملانصرالدین به صورت فکاهی و طنز نوشته می‌شود و کاریکاتور و شعر در آن جای ویژه دارد.

در سومین شماره این نشریه در صفحه اول کاریکاتوری چاپ شده که دست اتحاد مردم، امیرالیسم، ضد انقلاب، سرمایه‌داران وابسته و عناصر ارتجاع را نابود کرده و در کاریکاتور دیگری روزنامه‌نویس همراه با لایحه جدید مطبوعات به بند کشیده شده است. سخنگوی این نشریه «ملا» است که با بدی‌های انتقادی و طنزآمیز به وقایع می‌نگرد و به کنایه هشدار می‌دهد. در ملانصرالدین داستان و بیوگرافی و گزارش نیز چاپ می‌شود.

صابر در این نشریه جای ویژه‌ای دارد و تاکنون آثاری از این شاعر خلقی در ملانصرالدین چاپ شده است.

ملانصرالدین یک نشریه طنزآمیز ضد آمریکائی است، انقلاب را با رخدادهای اخیر در خطر می‌بیند و حضور عناصر آمریکائی را در پست‌های مهم حکومتی انکار نمی‌کند، دولت و بویژه بازرگان را به علت برخورداری نبودن از قاطعیت و سرعت انقلابی مورد نکوهش قرار می‌دهد و آزادیهای دموکراتیک را در خطر تهاجم و تجاوز آشکار گروههای انحصارطلب می‌بیند. با این احوال باید گفت که ملانصرالدین باز طنز قوی و استخوانداری همچون آهنگر برخوردار نیست. ملانصرالدین می‌تواند بهتر و قوی‌تر از آنچه که امروز انتشار می‌یابد در اختیار خوانندگان قرار گیرد.

ملانصرالدین ارکان بی‌چیزان و زحمتکشان است و زندگی زحمتکشان متنوع‌تر از آن است که در ملانصرالدین منعکس می‌شود. ملانصرالدین نیز مانند آهنگر و حاجی‌بابا

ملانصرالدین



به یاران از فرنگ آمده (بنی‌صدر، یسزیدی و قلیزاده) و امیرانتظام زیاد می‌پردازد. این نشریه قلم متوسطی دارد و به قیمت دو تومان بفروش میرسد.

حقیقت

حقیقت ارکان اتحادیه کونیست‌های ایران، بازتاب اندیشه‌های بخشی از جنبش کونیستی ایران است. این نشریه که در قطع‌های متفاوت به چاپ می‌رسد از نظر فن روزنامه‌نگاری بیشتر به یک اعلامیه بلند بالا شبیه است. مقالات و مطالب آن معدولا طولانی است و بسیاری از صفحات آنرا تنها یک مطلب اشغال می‌کند. اتحادیه کونیست‌های ایران براساس نوشته‌های حقیقت، وحدت جنبش کونیستی را امروز یک امر ضروری می‌داند و در این راه به سازمانهایی که اعتقاد دارند ابتدا باید در میان کارگران پایگاهی بدست آورند و از صورت روشنفکری خارج شوند تا بعد بتوانند متحد شوند می‌تازد و اعتقاد دارد که این سازمانها با بیان چنین استدلال‌هایی در واقع می‌خواهند خود را از مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک رها سازند. حقیقت اعتقاد دارد که ماله ترویج و تبلیغ در میان توده‌ها و در درجه اول میان کارگران و کمک به شکل آنان وظیفه همیشگی کونیست‌هاست و امروز

باید با استفاده از آزادیهای بدست آمده با شدت وحدت ادامه یابد. اتحادیه کونیست‌های ایران، با شوری مخالف است و حزب توده را ریویزیونیست و دنباله‌رو سیاست شوروی می‌داند، سیاست کنونی رهبران جمهوری خلق چین را خیانت به سوسیالیسم قلمداد می‌کند و تئوری نه جهان را رد می‌کند و اعتقاد دارد که طراحان و پیروان تئوری ریویزیونیستی نه جهان از پشت به جنبشهای آزادیبخش خلقهای ستمدیده خنجر زده و آنها را به امپریالیسم می‌فروشند. حقیقت، ترور را محکوم می‌کند و از جمله ترور استاد مطهری را اقدامی ضد انقلابی می‌شمارد اما قره‌نی را مستحق محاکمه و مجازات می‌داند. در «حقیقت» گذشته از مقالات و تفسیرهای سیاسی و اخبار چهار گوشه ایران ادبیات انقلابی، گزارشهای کارگری و دهقانی نیز جای عمده‌ای دارد. اتحادیه کونیست‌های ایران ضمن تأیید حق خودمختاری برای خلقهای ایران اعتقاد دارد که این امر مهم باید بوسیله سازمانها و نمایندگان واقعی مردم صورت پذیرد، نه کسانی مانند قاسملو، دبیرکل حزب دموکرات کردستان که به قول حقیقت سر سبزده مسکوت. حقیقت عفو عمومی را به سود ضد انقلاب می‌داند. خواستار آزادی شرکت نظامیان در احزاب است و خلع سلاح عمومی را کاملاً رد می‌کند و می‌نویسد که مقدمات شکست نهائی انقلاب مشروطه پس از فتح تهران نیز با خلع سلاح مجاهدان تبریز آغاز گشت. به همین دلیل کارگران باید با طرح جمع‌آوری سلاح‌ها مخالفت کنند و بالعکس باید خواهان مسلح شدن هرچه بیشتر توده‌های مردم و تشکیل دسته‌های انقلابی برای سرکوب کامل ضد انقلاب و خلع سلاح کلیه باندها و دستجات فئودالی و مزدور بیگانه در اطراف کشور باشند.



کلاس خود هیپنوتیزم و یوگا تأسیس شد

در انجمن کابوک تحت نظر استاد کابوک متخصص

هیپنوتیزم و یوگا از آمریکا تلفن ۹۸۱۱۹۷ و ۹۵۰۳۳۰

کلاس بانوان از آقایان مجزا میباشد .

قابل توجه کلیه سازمانهای آموزشی کشور

در راه تحول و تحقق بخشیدن به امر آموزش، بهره‌گیری از تجهیزات پیشرفته آموزش سمعی و بصری را در برنامه کار قرار دهیم (استفاده از این روش در گذشته شعاری بیش نبود).

برای اولین مرتبه در ایران فیلمهای آموزشی دوبله شده به فارسی با تأیید مقامات آموزشی.

۱- برای هنرستانها - مدارس راهنمایی - مراکز آموزش حرفه‌ای و دانشکده‌های فنی - سری فیلمهای انومالیک - فلزکاری - برقی - الکترونیک - ابزارشناسی - بنایی - تراشکاری - جوشکاری - شیمی هوا - شیمی آب - عناصر و ترکیبات.

۲- برای دوره ابتدائی - سری فیلمهای مربوط به ارشاد و آموزش پایه‌ای خرد سالان در برخورد با مسائل و مقررات ترافیک که در غالب طور داستانهای بسیار آموزگار و جالب مطرح میشود.

۳- برای مدارس پرستاری و توانبخشی - دوسری فیلم آموزشهای مختلف پرستاری و توان بخشی معلولین.

۴- برای دانشکده پزشکی - یک سری فیلم مربوط به آموزشهای پزشکی.

۵- این فیلمها به منظور نمایش مکرر و نتیجه بخش بودن، در کاست قرار دارند و به راحتی و در یک لحظه برای معلم و شاگرد قابل استفاده اند.



سیستم بایگانی اسلاید و ترانزپرنسی
ابودیا آلحانی با استفاده از این
کابینت هالز ۱۰۰۰ تا ۶۰۰۰ اسلاید
بایگانی و در چند لحظه اسلاید
مورد نظر را میتواند
انتخاب کرد.

پروژکتور ناطق کاستی

۸ میلیتری فیرچایلد آمریکا.

فیلم قابل نمایش بر پرده -

دستگاه ویا پرده بزرگ. کاربرد این دستگاه در آموزش سمعی و بصری
بی نظیر است.

پروژکتور اسلاید ناطق فیرچایلد

این پروژکتور اسلاید را بر پرده کلویزیونی و پرده بزرگ نمایش -

میدهد.

با استفاده از کاست معمولی

آنچه را در ورود اسلاید باید

تشریح شود، ضبط و سپس

انومالیک همراه با نمایش

اسلاید ها بخش میکند.



پوبلیکوهم چمن نوارهای ضبط حاشیه فیلم - قرقره های پیچی ۱۱ و ۸ برای قرار

دادن کر - دوربینهای ۱۱ میلیتری آناه فرانسه - میزهای مونتاز فیلم سوپر ۸ و

۱۱ میلیتری با امکان ضبط و میکس صدا در اختیار دارد.

نادر شاه جنوبی شماره ۲۸ طبقه دوم تلفن ۸۹۶۸۰۴ - ۸۹۴۴۰۶

نوترجی

کرم مخصوص ترک پا

موثرترین کرم برای زیبایی و لطافت پوست



نوترجی کرم نرم کننده دست و پا

برای حفاظت سلامت، نرمی و زیبایی پوست تپه شده و در
السام ترک دست و پا موثر است.

محصولی ممتاز از: لابراتوارهای آرایشی بهداشتی نوترجی

مرکز بخش: ۹۸۰۳۷۰

پنجشنبه و جمعه هر هفته

نبرد چابکسواران سلحشور در

میدان اسبدوانی فرح آباد

هر هفته روزهای پنجشنبه و جمعه بعد از ظهر دلچسب و پرهیجانی را در میدان اسبدوانی فرح آباد بگذرانید و با پیش بینی
اسب های برنده جایزه بگیرید. بوفه های استادیوم از ساعت ۴ بعد از ظهر از شما پذیرائی میکنند. ورودیه برای هر
نفر ۲۰۰ ریال جوانان بین ۱۴ تا ۱۸ سال بشرط همراه بودن با بزرگسالان هر نفر ۱۰۰ ریال.

مسابقات میدان اسبدوانی فرح آباد زیر نظر سازمان ورزش ایران

پنجشنبه و جمعه هر هفته وعده مادر میدان اسبدوانی فرح آباد

شروع ۵ بعد از ظهر



پراکنده‌ها

«کاتر» و مسائل پشت‌پرده

پذیرش ابتدایی و رد ثانوی آقای «کاتر» به‌عنوان سفیر ایالات‌متحد در تهران و اظهارها و تهدیدهای دو دولت، گذشته از آنکه همان‌ها و تفسیرها را در تهران به‌وجود آورد، شایعات فراوانی را نیز باعث شد، تا جایی‌که یکی از روزنامه‌ها، کل قضیه را یک «جنگ زرگری» نام داد. به‌رحال در محافل دیپلماتیک شایع است که دلایل عنوان‌شده از سوی وزارت خارجه ایران (یعنی سفارت پیشین کاتر در زلیر و عدم درک انقلاب ایران از سوی او) برای عدم پذیرش سفیر امریکا همه آن‌چیزی نیست که در اتخاذ این تصمیم موثر بوده. شایع است که آقای «کاتر» در گذشته مدتی به‌عنوان کنسول امریکا در تبریز، در ایران به‌سر برده و همچنین اختلالات شخصی جدی نیز بابتی از مهمترین مقامات کنونی دیپلماتی ایران دارد. راست و دروغش مسردن راوی.

قضیه «تام ریگس» و «مسعود فرزاد»

در مساحبه افشاگرانه احمد شاملو با تهران‌مسور، صحبت از آقای «تام ریگس» یکی از اساتید مشکوک دانشگاه جرج‌تاون شده بود که گویا در منزلتان در امریکا محفل انسی ترتیب داده و گروهی از شخصیت‌های مشکوک‌تر را نیز دعوت کرده بودند. این استاد انقلابی، همان کسی است که چندسال پیش سفری به ایران کرد، مدتها در تهران اقامت داشت و زبان فارسی را نیز به سلاست و فصاحت تکلم می‌کرد. علاقمندان به مباحث ادبی، خاطراتش هست که جناب «ریگس» مقالاتی در مجله «راهنمای کتاب» در انتقاد از پژوهش‌های حافظ ششانه مسعود فرزاد نوشت که جدال و برخورد سخت ایرج افشار مدیر آن مجله و استاد مسعود فرزاد را باعث شد. گویا

«پولیتزر» و نزاع طنزپردازان

«جایزه پولیتزر» بزرگترین جایزه روزنامه‌نویسی جهان، امسال در رشته تفسیرنویسی به «راسل بیکر» طنزنویس مشهور آمریکایی تعلق گرفت و به این ترتیب او سرسخت‌ترین رقیب خود یعنی «آرت بوخوالد» را شکست داد. در تاریخ اعطای «پولیتزر» نخستین بار بوده که این جایزه به یک طنزنویس تعلق می‌گرفت. تفسیرنویسی به‌عنوان یک رشته مستقل از سال ۱۹۷۰ به‌رشته‌های متعدد روزنامه‌نگاری که در رقابت برای ربودن جایزه پولیتزر شرکت دارند، افزوده شده است.

«بیکر» ۱۷ سال است که در روزنامه نیویورک تایمز «تفسیرهای طنزآلود» ۷۵۰ واژه‌ای تحت عنوان «ناظر» می‌نویسد. تفسیرهای بیکر، هم‌زمان در ۴۷۵ روزنامه و مجله که آئونه بخش



فرزاد در مجلسی به‌فریاد خطاب به افشار گفته بود: اگر مردی بگو نویسنده امریکائیت بیاید با من سابقه دیکته انگلیسی بدهد، بعد راجع به حافظ شناسی اظهار لحنیه کند.

اگر آروز استاد فرزاد - خدایش حفظ کند - می‌دانست که پشت منتقد مشکوک به‌کجاها بند است و کدام مأموریت را برای وطنش انجام می‌دهد، معلوم نبود که هل من مبارزه می‌طلبید یا نه.

قانون‌های با هزه

در شیکاگو، قانونی وجود دارد که به‌موجب آن کسی حق ندارد در سوراخی که آتش‌سوزی است، غذا بخورد. همچنین در شهر دنور در ایالت کلورادو امریکا قانونی هست که براساس آن هیچکس حق ندارد از هواپیمای درحال پرواز، قلم بیرون بگذارد، مگر در موقعی اضطراری.

استاندار و زنان آذربایجان

خاطر خوانندگان ، لابد از قضیه استعزای آقای «مقدم مراغه‌ای» از استانداری آذربایجان شرقی و انتصاب آقای مهندس «غروی» به جای ایشان مستحضر است. اما اگر حضور ذهن و حافظه قوی نداشته باشند ، شاید به خاطرشان نیاید که استاندار تازه برای اولین بار چگونه به ملت ایران معرفی شد. بنابراین شاید این یادآوری بیجا نباشد شب بعد از تظاهرات زنان برضد اعلام حجاب تحمیل شده ، آقای درصدا و سیاسی جمهوری اسلامی نمودار شدند و به عنوان مسئول بخش سازمان رادیو تلویزیون ؛ پس از پخش فیلم مربوط به تظاهرات فرمودند که این تظاهرات را کمپانی «مارگارت آستور» و دیگر موسسات سازنده لوازم آرایش که در اثر اعلام اجبار در استفاده از چادر و چاقچور دگانشان تخته شده به راه انداخته اند . محض اطلاع عرض شد. خدا یا تو خود دانی و ...



هم‌غذایی ، هم شرقی ، پیسی کولای روسی

خبری «نایمز» هستند ، چاپ می‌شود.

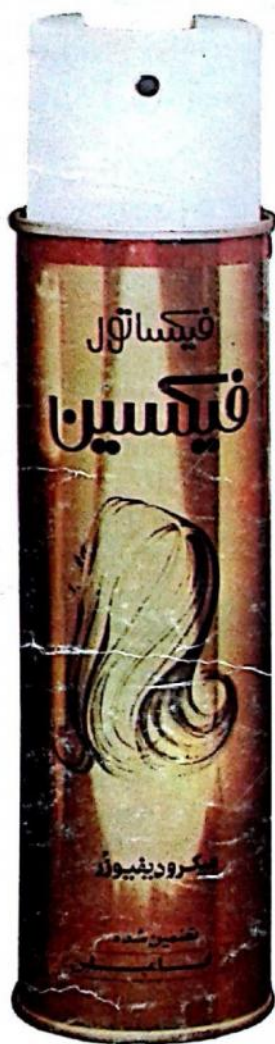
پس از اعلام نام برندگان ، «آرت‌بوخوالد» وست و رقیب سرسخت ۵۳ ساله بیکر که مقالات طنزآمیز سیاسی در ۵۱۰ روزنامه و مجله چاپ می‌شود ، برآشت و طی یادداشتی که برای همه طنز نویسان برجسته آمریکایی فرستاد ادعا کرد «بیکر» صد هزار دلار برای برنده شدن رشوه پرداخته است . جالب آنکه این دو ۱۷ سال است با یکدیگر دوستی نزدیک دارند و در کتابخانه «بوخوالد» عکس امضاء شده از «بیکر» هست که برگشته آن این عبارت خواننده می‌شود : «تقدیم به آرت‌بوخوالد عزیز که به همراه لیندن جانسون و ریچارد نیکسون ، به مدت ده سال واشنگتن را شهری هیجان انگیز ساخت.»

آسمانخراش مفلوک

در سال ۱۸۸۵ ، مرتفع‌ترین ساختمان دنیا ، بنای شرکت بیمه «هوم» در شیکاگو بود که تنها ۹ طبقه داشت.

کمر بند عفت

خبری دلپذیر برای معصیان و مرتجعان عزیز : هنوز در انگلستان کمر بند عفت ساخته می‌شود و در سراسر جهان مشتری دارد . این کمر بندها را برای جلوگیری از اتفاقات سوء ، شوهران به کمر همسران سر به‌هوا می‌بندند. یکی از سازندگان این کمر بندها می‌گوید: هر کمر بندی دیونند وزن دارد . قفل و دو کلید نیز دارد و بهایش ۸۰ دلار است. در دفترچه راهنمای استفاده از کمر بند توصیه شده که در صورت مفقود شدن کلیدها ، برای باز کردن آن باید با احتیاط تمام از «ارمولی» استفاده کرد. امید است با انتشار این خبر بهجت‌آفر ، فساد گروهی راه نیفتد که «کمر بندهای عفت» ترویج باید مردم .»



فقط یکبار شانه کنید ؟!

فیکساتور
فیکسین
آرایش کیسوان را
در تمام روز با لطافت خاص
ثابت نگه میدارد

دیجیتال کننده مجله : نینا پویان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library